

زندگانی حضرت

محمد ﷺ

محمد ﷺ

پرفیسور دکتور جاسم آوجی

مولانا ادريس







انتشارات ریاست سازمان امور دینی ترکیه: 1968
کتابهای عمومی: 394

مدیر نشر
دانشیار فاتح کورت
هماهنگ کننده
ینوس یوکسل
پروژه
ریاست عمومی خدمات آموزشی

ویراستار
پروفیسر دکتور علی ارباش
زینب علویه اوزکان

مترجم
سید لقمان سادات

بررسی چاپ
فاطمه باتکیتار

آماده سازی چاپ
اوغور آلتونتوپ

چاپ

Epa-Mat Bas. Yay. Prom. San. ve Tic. Ltd. Şti.
+90 312 394 48 63.

۱. چاپ، انکارا - ۲۰۲۱

تصمیم هیئت انتشارات آثار: ۱۹-۰۴-۲۰۲۱/۰۹

۲۰۲۱-۰۶-Y-۰۰۰۳-۱۹۶۸

ISBN ۹۷۸-۶۲۵-۷۳۹۶-۳۷-۰

شماره گواهینامه: ۱۲۹۳۰

© ریاست سازمان امور دینی ترکیه

ارتباط با ما

مدیریت عمومی انتشارات دینی
ریاست بخش انتشارات در زبان و لهجه های خارجی
Dini Yayınlar Genel Müdürlüğü
Yabancı Dil ve Lehçelerde Yayınlar Daire Başkanlığı
Üniversiteler Mah. Dumlupınar Bulvarı
No:147/A 06800 Çankaya/ANKARA
Tel: +90 312 295 72 72 81
Faks: +90 312 284 72 88
e-posta: yabancidiller@diyanet.gov.tr
www.diyanet.gov.tr

زندگانی حضرت

ﷺ

محمد

ﷺ

مُحَمَّدٌ

پرفیسور دکتور جاسم آوجی

مولانا ادريس



ریاست سازمان امور دینی ترکیه موظف بر انجام کلیه خدمات دینی بوده و یک نهاد رسمی در ترکیه میباشد.



جمهوری ترکیه در تداوم یک مدنیت قدیمی در سال ۱۹۲۳ تاسیس گردیده است. این خطه نقطه تقاطع میان سه قاره بوده و قسمت بزرگ نفوس آن را مسلمانان تشکیل میدهند. هدف آن خدمت برای اسلام و مسلمانان میباشد

پیامبر گرامی

۹ بخش اول

۹ پیامبر گرامی قبل از بعثت

- ۱۰..... محیط تولد پیامبر گرامی
- ۱۹..... خانواده.....
- ۱۹..... و تولد پیامبر گرامی.....
- ۲۱..... واقعه فیل.....
- ۲۴..... دوران کودکی پیامبر گرامی.....
- ۳۴..... خواندن.....
- ۳۴..... محبت مادر در پیامبر گرامی.....
- ۳۷..... دوران جوانی پیامبر گرامی.....
- ۳۹..... حَلَفُ الْفُضُولِ اتحاد فضلاء، متحد شدن برای مبارزه با بی عدالتی.....
- ۴۳..... ازدواج پیامبر گرامی با حضرت خدیجه.....
- ۴۵..... فرزندان پیامبر گرامی.....
- ۴۸..... داوری کعبه.....
- ۵۲..... خواندن.....
- ۵۲..... پیامبر گرامی و کودکان.....

۵۹ بخش دوم

۵۹ بعثت پیامبر گرامی

- ۶۰..... اولین سالهای.....
- ۶۰..... رسالت.....
- ۶۰..... نزول نخستین وحی.....
- ۶۵..... نخستین مسلمانان.....
- ۶۹..... آغاز دوره دعوت علنی به اسلام.....
- ۷۲..... دلایل مخالفت مشرکان مکه در برابر تبلیغ.....

۷۷.....	اتخاذ تدابیر جهت ممانعت تبلیغ پیامبر گرامی.....
۸۲.....	مراجعه قریش به ابوطالب.....
۸۴.....	فشارهای صورت گرفته بر مسلمانان.....
۹۰.....	تدابیر پیامبر گرامی در برابر فشارها.....
۹۲.....	هجرت به سوی حبشه.....
۹۵.....	اسلام آوردن حضرت حمزه و حضرت عمر.....
۹۸.....	تحریم قریش.....
۱۰۰.....	سال اندوهبار: وفات ابو طالب و حضرت خدیجه.....
۱۰۱.....	دعوت اهل طائف به اسلام.....
۱۰۵.....	بیعت‌های عقبه.....
۱۰۸.....	اسراء و معراج.....
۱۱۲.....	هجرت به مدینه.....
۱۱۵.....	هجرت پیامبر گرامی به مدینه.....
۱۲۱.....	رسیدن به قبا و بنای مسجد قبا.....
۱۲۳.....	در رانوان اولین نماز جمعه ورود به مدینه.....
۱۲۵.....	ورود به مدینه.....
۱۲۸.....	خواندن.....
۱۲۸.....	مهمان شدن پیامبر گرامی.....
۱۲۸.....	در خانه حضرت ابو ایوب الانصاری.....

بخش سوم

۱۳۳

پیامبر گرامی در مدینه

۱۳۳

۱۳۴.....	پیامبر گرامی در مدینه.....
۱۳۵.....	تشکیل یک جامعه‌ی جدید در مدینه.....
۱۴۵.....	تغییر قبله.....
۱۵۲.....	روابط.....
۱۵۲.....	با مشرکان.....
۱۵۲.....	روابط با مشرکان مکه و جنگ‌های صورت گرفته.....
۱۵۵.....	غزوه بدر.....
۱۶۲.....	غزوه احد.....
۱۶۸.....	غزوه خندق.....
۱۷۴.....	صلح حدیبیه.....

۱۸۰	فتح مکه
۱۸۷	روابط با دیگر قبایل مشرک عرب
۱۹۷	خواندن
۱۹۷	آیا قلبش را چاک نموده نگاه کردی؟
۱۹۹	روابط با یهودیان
۲۰۹	روابط با نصارا (مسیحیان)
۲۱۸	رفتار پیامبر گرامی در برابر منافقین
۲۲۳	نامه های دعوت به اسلام
۲۳۰	فراهم سازی حاکمیت اسلام در شبه جزیره عربستان (سال سفیران)
۲۳۵	پیامبر گرامی حجه الوداع و خطبه پیامبر گرامی
۲۳۹	رحلت پیامبر گرامی
۲۴۵	خطبه حجه الوداع
۲۴۹	خواندن
۲۴۹	دیروز امروز فردا

۲۵۷ بخش چهارم

۲۵۷ شخصیت الگو و اخلاق پیامبر گرامی

۲۵۸	زندگی خانوادگی پیامبر گرامی
۲۶۹	به عنوان یک رهبر الگو
۲۶۹	پیامبر گرامی
۲۶۹	روابط بشری پیامبر گرامی
	عبادهای پیامبر
۲۸۵	گرامی
۲۹۰	پیامبر گرامی به عنوان یک رهبر الگو
۲۹۸	برخی ویژگیهای پیامبر گرامی
۳۱۳	خواندن
۳۱۳	فریبکار از ما نیست
۳۱۶	خواندن
۳۱۶	ما او را خیلی زیاد دوست داریم زیرا او یکی از مایان بود
۳۲۴	منابع

بخش اول

پیامبر
گرامی
قبل از بعثت

محیط تولد پیامبر گرامی

پیامبر گرامی
در سال ۵۷۱ میلادی
در شهر مکه که در منطقه‌ی
حجاز در قسمت غربی
شبه‌جزیره عربستان قرار دارد،
چشم به جهان گشود.

دوران کودکی و جوانی خود را در اینجا گذراند.
پس از آنکه در سن چهل‌سالگی نبوت به وی داده شد،
سیزده سال دیگر در مکه ماند و دین اسلام را به مردم
ابلاغ کرد. وی در سال ۶۲۲ میلادی از مکه به مدینه
هجرت نمود. پس از گذراندن ده سال آخر عمر خود
در مدینه، در سال ۶۳۲ میلادی هنگامیکه شصت و
سه سال داشت، در اینجا رحلت نمود. در این راستا،
قبل از بیان زندگی پیامبر گرامی، لازم است به طور
خلاصه از محیطی که وی در آن متولد و بزرگ شده
است آگاهی داشته باشیم.

شبه جزیره عربستان در نقطه تقاطع قاره های آسیا، آفریقا و اروپا قرار دارد. مهمترین شهرهای منطقه حجاز در غرب شبه جزیره مکه، مدینه و طائف است. شهر مکه به عنوان یک مرکز دینی و تجاری، خود را نمایان میساخت. زیرا کعبه که از زمان حضرت ابراهیم بنایی مقدس بوده، در مکه واقع شده است. نمایشگاه های تجاری که در زمانهای مشخصی از سال برگزار میشود، یکی دیگر از ویژگیهای افزایش اهمیت مکه بود.

در شبه جزیره عربستان هیچ ساختار دولتی منظم وجود نداشت. اعراب در حالت جوامعی به نام قبایل زندگی میکردند. اعضای قبایل با خویشاوندی بسیار نزدیک به یکدیگر خود وابسته بودند. احساس همبستگی که بر اساس و درکِ نسبِ واحد داشتن بنا شده بود از سایر انواع وابستگی ارزشمندتر پذیرفته میشد.

هنگامیکه هر یک از اعضای قبیله مورد حمله قرار میگرفت، قبیلهی خود را به کمک دعوت میکرد، اعضای قبیله هم بدون در نظر گرفتن حقانیتش، برای کمک میشتافتند و سعی میکردند تا جانب مهاجم را مجازات نمایند و انتقام بگیرند.

سعی میشد که هر قبیله
را یک رئیس سخاوتمند،
شجاع و تلیق کننده
رهبری کند.

رهبران قبیله که به نامهای رئیس، شیخ یا سید یاد میگردیدند در جنگها به شکل ویژه محافظت میشدند. کشته شدن یک رئیس، فاجعه‌ی بزرگ پذیرفته شده و منجر به جنگهای بیپایان میگردید. حتی اگر هر یک از افراد قبایل کشته میشد، «خونخواهی» آغاز می‌گردید. تا زمانی که قاتل کشته نمیشد، آن قبیله راحت نبود و خود را لکهدار میپنداشت. سخن «خون تنها با خون پاک میشود» یک اصل و قانون تغییرناپذیر برای همه قبایل بود.

خونخواهیها ممکن بود در هر زمان به دلیل مرتع، منابع آبی، گله‌های حیوانات و یا به هر دلیل دیگری اتفاق افتد و گاهی هم میتوانست سالها ادامه پیدا کند. از آنجاکه جنگهای قبایل بسیار مهم تلقی میشد، روایات مربوط به آنها از نسلی به نسل دیگر منتقل میشد، بدین طریق نوعی از تاریخ قبیله شکل میگرفت. هر قبیله دارای پرچم مخصوص بود و به حمل شدن این پرچم توسط افراد شجاع در جنگها و به روی زمین نیفتادنش اهمیت داده میشد.

هیچ فصل و زمان خاصی برای جنگها در نظر گرفته نمیشد، هر زمان ممکن بود جنگ رخ دهد. آنها تنها در چهار ماه با نامهای «ماههای حرام» (ذیالقعدة، ذیالحجه، محرم و رجب) نمیجنگیدند. این یک قانون بود. اما علیرغم این قاعده، اگر درگیری صورت می‌گرفت، این جنگها «نبرد فجار» خوانده میشد.

در جامعه عرب، هم نظم زندگی چادرنشینی و هم محلی هر دو حاکم بود. برخی قبایل با شترهای خود مهاجرت کرده و در چادرهای خود در بیابان و واحه‌ها زندگی میکردند. اینها بادیه نشین خوانده میشدند. برخی از قبایل در خانه‌های خشتی خام در دهکدهها یا شهرها زندگی میکردند که به آنها حضری گفته میشد. هر دو ساختار اجتماعی از فرهنگ و ویژه‌های زندگی برخوردار بودند. بیابان و زندگی بیابانی سرزمین عمق طبیعت و آزادی محسوب میشد.

شاعران منبع سرافرازی یک قبیله بودند. چون عربها به شعر و ادبیات بسیار ارزش میدادند.

همانگونه که جنگ میان قبایل کاهش نمییافت و هرازگاهی موافقتنامه ها و اتحادیه های مختلفی به وجود میآمد. بعضی اوقات حمله و غارت کردن اموال یک قبیله ی ضعیف توسط قبیله ی قوی دیده می- شد، کسی به آن تعجب نمیکرد.

شاعران منبع سرافرازی یک قبیله بودند. از آنجاکه عربها به شعر و ادبیات بسیار ارزش میدادند؛ حملات و یا دفاعهای ابتکاری با کلمات و شعرها، مانند جنگهای واقعی هیجان میآفرید. آن از زبان به زبان، از گوش به گوش پخش گردیده حفظ میگردد.

اگر یکی از افراد قبیله بیرون از قوانین و عرفها گام میگذاشت، اخطار داده میشد و اگر به آن عمل خود ادامه میداد، مجازات گردیده از قبیله بیرون رانده میشد. این فرد همچنین در زمانهای حج و نمایشگاه ها اعلام گردیده بی اعتبار کرده میشد و به تنهایی محکوم میگردد.

مردم جامعه عرب آن زمان از نظر آزادی شخصی

به سه طبقه تقسیم میشدند: آزاد، موالیها و بردگان. انسانهای برده و یا کنیز به مانند یک کالا قابل خرید و فروخت بودند. یک برده به طور قطعی موظف بود از کسی که او را خریده پیروی کند. اگر روزی برده آزاد شده استقلال خود را به دست میآورد، به او موالی گفته میشد. اما موالیها هم نمیتوانستند از همه ی حقوق افراد آزاد برخوردار باشند. به عنوان مثال، او نمیتوانست با افراد آزاد ازدواج کند.

خانواده در نزد قبیله که ساختار اساسی به شمار میرفت از اهمیت ثانوی برخوردار بود. قبیله برای همه به مانند خانواده اصلی و بزرگ محسوب میشد. ازدواج یک مرد با تعداد زیادی از زنان کاملاً عادی تلقی میگردید. حقوق زنان در مقایسه با مردان تقریباً وجود نداشت. درحالیکه پسران به عنوان کاندیدای جنگجوی آینده، وسیله فخر پذیرفته میشدند، دختران نامحبوب و حتی مایهی شرمساری بودند. برخی حتی فراتر رفته مرتکب جنایت زنده دفن کردن دختر در زیر خاک، میشدند. پس از روی کار آمدن اسلام، آیات قرآن کریم این تبعیض را به شدت محکوم نموده ممنوع قرار داد و به وضوح بیان داشت که این یک جنایت بس بزرگ و یک گناه نابخ شودنی است.

مکه که هیچ زمین مناسبی برای کشاورزی ندارد، یک مرکز تجاری مهم شاهراه تجارت شبه جزیره عربستان، که در مسیر یمن - سوریه قرار داشت، شمرده میشد. نمایشگاههای بزرگ تجاری که در موسم

حج و ماه هایی که جنگ در آن ممنوع بود، تأسیس شده بودند از نظر اقتصادی و اجتماعی عموماً بسیار درخشان سپری میگردید. یکی از مشهورترین این نمایشگاه ها که

ویژگی بینالمللی هم داشت نمایشگاه عکاظ بود.

نمایشگاه عکاظ یک نمایشگاه بزرگی بود که در آن بازرگانان تمام ملیتها شرکت مینمودند. در اینجا، نه تنها خرید و فروخت، بلکه توافقنامه های مختلفی بین قبایل و ملل انجام مییافت و برای برخی اختلافها راهحل پیدا می شد. علاوه بر این، این نمایشگاه مانند کنگره ادبی عملکرد داشت. شاعران برای به چالش کشیدن یکدیگر شعر میخواندند، محبوبترین شعرها بر دیوار کعبه آویزان میشد. پیامبر گرامی قبل از نبوت خود در این نمایشگاه شرکت نموده به سخنرانی معروف قُس بن ساعده الإیادی گوش فرا داده بود که آن بر یگانگی خداوند (توحید) تأکید نمود و اظهار داشت که یک پیامبر به زودی خواهد آمد. پس از پیامبر شدن دوباره به این نمایشگاه آمد و با مردم دیدار نمود و آنها را به اسلام دعوت کرد.

قبل از اسلام در شبه جزیره عربستان عقاید مختلفی وجود داشت. در آغاز عقیده توحید یعنی ایمان به خداوند واحد که حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل آن را آموزش داد، وجود داشت. کعبه نماد این عقیده بود. در فرایند تاریخ، باورهای مانند یهودیت، مسیحیت، مجوسیت، صائبی و بتپرستی در منطقه عرض اندام نمود. هر یک از این باورها در نقاط مختلف شبه جزیره قدرت پیدا کرده بود.

جدا از اینها، افرادی وجود داشتند که حنیف یاد میشدند می خواستند دین ابراهیم را زنده نگهدارند و به یک خدا اعتقاد داشتند. صاحبان این باور همانگونه که یهودی و یا مسیحی نبودند و به بتپرستی نیز اعتقاد نداشتند. آنها همچنین با عقیده

بتپرستی مبارزه میکردند. اما اینها متحد نبودند. آنها باسواد بودند و به تنهایی زندگی میکردند. برخی از آنها زبانهای عبری و سُریانی را میدانستند. شکل عبادت واحد نداشتند.

قبل از اسلام در شبه جزیره عربستان بتپرستی گستردهترین اعتقاد بود. عبادت نمودن به خداوند یکتا کنار گذاشته شده بود. اعراب، در کنار بتهای مختلف بیجان که توسط انسان ساخته شده و مقدس شمرده میشد شروع به پرستش چیزهایی مانند سنگ و درخت کرده بودند. بتپرستی از بیرون وارد منطقه شد اما در مدت زمان کوتاهی گسترش یافت و به ساختن معابدی که در داخل آنها بت وجود داشت آغاز گردید.

سپس قرآن کریم، بتپرستان را به عنوان «مشرکین» (کسی که برای خدا شریک قائل باشد) نامگذاری کرد. بتهای بتپرستان بسیار متنوع بودند. بعضی از بتها تنها مخصوص برخی قبایل بود، برخی بتها توسط همه مشرکان مقدس محسوب میشد. به عنوان مثال، بتهای که به نامهای لات، منات و عَزَى بودند توسط همه مشرکان مقدس شمرده میشدند. در بعضی مناطق بتانی به شکل اسب، شیر و زن وجود داشت.

جدا از این، درون و اطراف کعبه نیز پر از بتها بود. بزرگترین این بتها که تعدادشان به ۳۶۰ میرسید، هُبَل نامیده میشد. هبل بتی بود که از جنس عقیق سرخ به صورت یک انسان ساخته شده و از جانب سوریه به کعبه آورده شده بود.

مشرکین عرب به اشکال مختلف بتها را میپرستیدند. آنها در مقابل بتها دعا، سجده و طواف میکردند و همچنین نذورات و قربانی مینمودند. گاهی اوقات با کشیدن تیرهای فالی که

در مقابل بتها وجود داشت برای هر یک از کارهای خود در راستای مقاصد خود تصمیم می‌گرفتند. اما افرادی نیز وجود داشتند هنگامیکه فال مطابق نیتشان بر نیامد عصبانی شده و به بتها اهانت میکردند. حتی کسانی هم بودند بتی را که خود از حلوا درست مینمودند عبادت میکردند، اما وقتی گرسنه میشدند، آن را میخوردند.

در جامعه، در کنار کسانی که برخی از ستارگان را مقدس میدانستند اعراب بتپرست نیز وجود داشتند که جنیات را میپرستیدند. در حقیقت، عربهایی که بت را پرستش میکردند، علاوه بر همه بتها، خدا را میشناختند و به او ارزش ویژه‌ای قائل بودند و بنامش سوگند یاد میکردند. اما در عین زمان، فکر میکردند که فرشتگان دختران خدا هستند، و همچنین به زندگی آخرت ابدی پس از مرگ و به آنچه انجام میدهند حساب خواهند داد، باور نداشتند. خواسته‌های اساسی کسانی که بتها را پرستش میکردند آرزوهایی همچون کسب درآمد در این دنیا، سلامتی، پیروزی در جنگ، سفر خوب، داشتن یک پسر، بود.

اعراب بتپرست، خدا را میپذیرفتند، اما چیزهای غیر از او را پرستیده و به او شریک میساختند. وقتی اتفاق بدی برایشان میافتاد، به خدا دعا میکردند، اما وقتی مشکلاتشان سپری شد، دوباره او را فراموش میکردند.

باورهای مختلفی در ساختار اجتماعی شبه جزیره عربستان وجود داشت. اما تنها چیزی که حکمفرمایی میکرد این بود که هیچ کس نمیتوانست احساس امنیت کند. ارزشهایی مانند عدالت، سخاوت، نیکی و صداقت که در هر جامعه وجود دارد، در این جامعه نیز شناخته میشد. در اینجا نیز

اعراب بتپرست، خدا را میپذیرفتند، اما چیزهای غیر از او را پرستیده و به او شریک میساختند.

افرادی وجود داشتند که به فقرا کمک میکردند. اما اعمالی که عواقب بد را در پی دارد مانند خونریزی، غارت، شراب، قمار و ربا در سراسر جامعه رواج داشت. بر این اساس، یک بینظمی عمومی و ناآرامی در همه جا محسوس بود.

امیدواری در شبه جزیره عربستان وجود داشت. انتظار یک پیامبری گرامی که مردم را از شر و بدی بازدارد و به راه راست هدایت نماید، مردم و جامعه را احیاء کند... این انتظار بر علاوه علمای برجسته جوامع مسیحی و یهودی در سراسر شبه جزیره گسترش یافته بود.

خانواده و تولد پیامبر گرامی

تمام شجره ی قبل و بعدی پیامبر گرامی به گونه بسیار واضح و با جزئیات کامل مشخص است.

از آنجاییکه جامعه عرب اساساً در درون قبیله گرایی به پیوندهای نسب و خویشاوندی اهمیت زیادی می - داد، پیوند خونی و با کدام قبیله ارتباط داشتن هر شخص با تمام جزئیاتش مشخص بود و این دانش برای نسلها با دقت تمام حفظ میشد. به همین دلیل، قبلی و بعدی تمام روابط خویشاوندی پیامبر گرامی به صورت مفصل مشخص شده و این معلومات تا امروز حفظ شده است.

نسب پیامبر گرامی، به حضرت اسماعیل پسر حضرت ابراهیم، پیوند میخورد. فرزندان حضرت اسماعیل عدنانی - ها نامیده شده اند. عدنان، نام یکی از نوه های حضرت اسماعیل است. قبیله قریش در مکه به این اصل و نسب تکیه میکند. تیره بنی هاشم قبیله قریش، نام تیره های است که پدر پیامبر گرامی عبدالله و پدر بزرگش عبدالمطلب بدان منسوب اند.

آمنه مادر پیامبر گرامی مانند پدرش عبدالله، منسوب به قبیله قریش است. اما نام تیره‌های که به آن وصل می‌باشد بنی زهره است. هم عبدالله و هم آمنه در بین قبایل خود اشخاص محبوب، فاضل و شریف بودند. عبدالله در بیست و یک سالگی خود با آمنه ازدواج کرد. چند ماه بعد، وی برای تجارت به سوریه رفت، اما در راه بازگشت، بیمار شد و در شهر مدینه که آن زمان یثرب نام داشت، درگذشت. پیامبر گرامی که در هنگام دفن عبدالله در مدینه، هنوز به دنیا نیامده بود، در بیستم آوریل سال ۵۷۱، میلادی / ۱۲ ربیع الاول سال عام الفیل در دوازده ماه ربیع الاول به گونه‌ی یتیم به دنیا آمد. محل تولدش محله بنی هاشم مکه است.

هنگامیکه او به دنیا آمد، مادرش به پدرشوهر خود عبدالمطلب خبر داد. پدربزرگش عبدالمطلب که با شادی آمد و پیامبر گرامی را در آغوش خود گرفت، او را به کعبه برد و خدا را شکر کرد. وی یکی از نامهای «احمد» و «محمد» را که آمنه در خواب دیده بود و گفته بود، انتخاب کرد و نام پسر را محمد گذاشت. وی در هفتمین روز تولد با دادن ضیافت به اهالی مکه این تولد را جشن گرفت.

عبدالمطلب پدربزرگ پیامبر گرامی، رئیس قبیله‌ی خودش بنی هاشم بود. در زمان حج برای تأمین نیازهای آب و غذای حجاج، موظف بود. این وظیفه از جانب پدرش به میراث مانده بود. همچنین وی شخصی بود که محل چاه زمزم را که قبیله جُرهم هنگام ترک کردن مکه بسته بودند در خواب دیده آنجا را کشف کرد و چاه آب را دوباره گشود. اهالی مکه او را میشناختند، دوست داشتند و به او احترام می‌گذاشتند.

واقعۀ فیل

در سالی که پیامبر گرامی تولد
شد در مکه یک اتفاق مهمی
رخ داد و جهت تخریب خانه
مقدس خداوند تلاش صورت
گرفت.

از آنجاییکه در این حمله فیل نیز مورد استفاده قرار گرفت، این حادثه به عنوان واقعۀ فیل در تاریخ ثبت شد. این واقعۀ چنین به وقوع پیوست: ابرهه که فرماندار یمن پادشاهی مسیحی حبشه بود، کلیسای بزرگی را در صنعا ساخت و از همه خواست که به جای کعبه برای ادای حج به این کلیسا بیایند. اما اعراب این کلیسا را جدی نگرفتند و برای حج دوباره به تجمع خود در کعبه ادامه دادند. فرماندار ابرهه به کلیسایی ساخته خودش، بسیار ارزش قائل بود، از این وضعیت عصبانی شد و تصمیم گرفت کعبه را با ارتش خود تخریب کند. بنابراین، او مکه را از یک مرکز دینی و تجارتي بودن خارج ساخته و همه را به سمت شهر صنعا، جایی که کلیسایش قرار

داشت، جذب میکرد. ابرهه با یک ارتش بزرگ به راه افتاد. یک فیل بزرگ در جلوی ارتش، راه میرفت. وقتی ارتش به مکه نزدیک شد، توقف کرد. در همین حال، دسته های سوارهنظام پیشرو ارتش، گله های مختلف مربوط به مکه را غصب کردند. در بین این گله ها ۲۰۰ شتر عبدالمطلب نیز وجود داشت.

ابرهه فرستاده ای را به مکه فرستاد. فرستاده بیان داشت که هدفشان تنها تخریب ساختمان کعبه است و در صورتی که رضایت نشان بدهند، آنها به کسی آسیبی نمیرسانند. سپس گفت که ابرهه میخواهد با رهبر مردم مکه ملاقات کند. عبدالمطلب با فرماندار ابرهه به عنوان رهبر مردم مکه ملاقات کرد. ابرهه وی را با احترام پذیرایی کرد، برایش اوضاع را توضیح داد و خواستش را بیان نمود.

عبدالمطلب تنها واپس داده شدن ۲۰۰ شترش را خواست. ابرهه گفت: «من در مورد از بین بردن کعبه با تو صحبت میکنم، و تو در مورد شترها صحبت میکنی. من در ابتدا به تو احترام گذاشته بودم، اما در موردت اشتباه کردم.» عبدالمطلب با پاسخی مصمم به ابرهه چنین گفت: «صاحب کعبه خداست، بدون شک، اوست که از آن محافظت میکند. من تنها صاحب شترها هستم و شترهایم را میخواهم.»

از اینکه ابرهه برای تخریب کعبه مصمم بود، تا فردای آن روز صبر کرد و در سپیده دم دستور داد که حمله صورت بگیرد. اما فیل جلوی ارتش حتی قدمی برنمیداشت. در همان لحظه، پرندگان از جهت دریای سرخ در حالت گله ها ظاهر شدند. هر پرنده سه سنگ را به بزرگی نخود و عدس، یکی در منقار و دو در پای خود حمل میکرد. پرندگان این سنگها را بر روی ابرهه و لشکر او انداختند. اهل مکه از اطراف کوه های کعبه نابودی و از بین رفتن ابرهه و ارتشش را تماشا کردند.

خدا از خانه خود محافظت کرده بود. این واقعه بعداً در سوره فیل قرآن کریم چنین بیان شده است:

«مگر ندیدی پروردگارت با پیلداران چه کرد
؟ آیا نیرنگشان را بر باد نداد؟ و بر سر آنها
دسته دسته پرندگان ابا بیل فرستاد. [که] بر
آنان سنگهایی از گل [سخت] می افکندند. و
[سرانجام خدا] آنان را مانند کاه جویده شده
گردانید.» (سوره فیل، ۱۰۵/۱-۵)

پس از این واقعه، اعراب به کعبه با یک دید متفاوت نگاه میکردند. به
اهمیت کعبه و عبادت حج افزوده شد. اعتبار و عزت شهر مکه و قبیله
قریش نیز در شبه جزیره عربستان افزایش بیشتر پیدا کرد.

اعراب در آن زمان از تقویم خاصی استفاده نمیکردند. بنابراین آنها
سالی را که این حادثه رخ داد «سال فیل» گفتند و برای مشخص
ساختن زمان برخی وقایع به استفاده یکی از تعاریف «در سال فیل»،
«قبل از سال فیل» یا «بعد از سال فیل» آغاز نمودند.

براساس پذیرش عمومی، تولد پیامبر گرامی در روز دوشنبه، ۱۲
ربیعالاول، ۵۰-۵۵ روز پس از واقعه فیل صورت گرفت. این تاریخ
مطابق به تقویم میلادی با ۲۰ آوریل ۵۷۱ مطابقت دارد.

دوران کودکی پیامبر گرامی

دوران کودکی پیامبر گرامی پس از تولد پیامبر گرامی، برای چند روز مادرش و مدتی هم کنیزی به اسم ثویبه او را شیر داد.

در آن زمان برای کودکان در مکه یک سنت و عرف وجود داشت: کودکان در سن شیرخوارگی به یک «دایه» که در صحرا زندگی میکرد، واگذار میشدند و کودک تا بزرگ شدن در آنجا میماند. بنابراین، یک دوستی مداوم بین دایه و خانواده کودک به وجود میآمد. کودک تا آخر زندگی خود از دایه مانند مادر خود مراقبت میکرد. خانواده شهر نیز همیشه برای خانواده دایه در صحرا کمک میکرد.

جامعه عرب تصور میکرد که در مکان واحد در شهر سکونت گزیدن، منجر به زوال و فروپاشی خواهد شد. علاوه بر این، هوای شهر و بیماریهای همهگیر سلامت کودکان را تحت تأثیر منفی قرار میداد. در صحرا آزادی، شرافت و طراوت وجود داشت. زبان مورد استفاده در صحرا نزدیک به شعر بود و این زبان برای جامعهی دوست دارنده

شاعر، بسیار مهم بود.

به همین دلیل کودکی که با دایه به صحرا فرستاده میشد، فرستادن به فضای آزادی واقعی، به یک زبان شاعرانه و به یک زندگی دارای هوای پاک، درک میگردید. در سال تولد پیامبر گرامی، حدود ده زن بادیه‌نشین از قبیله بنی سعد که در صحرا بسر میبرد، آمدند و برای یافتن خانواده‌هایی که میخواستند فرزندان خود را به دایه بدهند، شروع نمودند به دقالباب کردن خانه‌ی کوچه‌های مکه.

حلیمه یکی از کاندیداهای دایه‌گی بود که همراه با زنان این قبیله به مکه آمد. حلیمه با همسرش حارث آمده بود. حلیمه و همسرش با عبدالمطلب که به دنبال دایه برای پیامبر گرامی بود ملاقات کردند. به محض رسیدن آنها به خانه، آمنه درب اتاق را به روی حلیمه باز کرد و پسرش را نشان داد. حلیمه بقیه را چنین توضیح می‌دهد:

«وقتی وارد اتاق شدم، کودک با پشمی سپیدتر از شیر پیچانده شده و فرشی از ابریشم سبز زیر آن هموار بود.

زبان مورد استفاده در صحرا نزدیک
به شعر بود و این زبان برای جامعه‌ی
دوست دارنده شاعر، بسیار مهم بود.

بر روی پشتش خوابانده شده در یک خواب آرام فرو رفته بود و بوی مشکش در فضا پخش میشد. مفتون دلپذیری اش و زیبایی صورتش شدم. دلم نخواست از خواب بیدار کنم. وقتیکه من به آرامی دستانم را روی سینه او گذاشتم لبخند زد و چشمانش را باز کرد تا به من نگاه کند. من بلافاصله میان دو چشمش را بوسیدم و در آغوش خود گرفتم.»

حلیمه و همسرش حارث، پیامبر گرامی را گرفتند و خداحافظی کردند؛ آنها برای رفتن به خانه خود که در صحرا بود به راه افتادند. وقتی به چادرهای خود در بیابان رسیدند، با تحولات مختلفی روبرو شدند. حلیمه در مورد این تغییرات چنین میگوید:

«ما به چادرهای خود که در سرزمین بنی سعد واقع بود، رسیدیم. فکر نمیکنم در روی زمین به اندازه اینجا خاک بیحاصل و خشک وجود داشته باشد. اما پس از اینکه کودک را با خود آوردیم، گله ما هر بار با شکم سیر و پر از شیر به خانه برمیگشت. این لطف، نیکی و برکت خداوند ادامه داشت تا آنکه کودک دوساله شد و من او را از شیر گرفتم.»

پیامبر گرامی دو سال در اینجا ماند و نسبت به همسالانش با طراوتتر و سالمتر رشد کرد. پس از آن از شیر گرفته شد و جهت سپردن به خانواده اش توسط دایه اش حلیمه به مکه برده شد. در واقع حلیمه نمیخواست آن را به این زودی واگذار کند. زیرا در خانه و زندگی آنها فراوانی و برکت آمده بود.

علاوه بر آن، پسر را خیلی دوست داشت. جدا شدن دشوار بود. او این وضعیت را به آمنة بیان کرد و از او خواست تا هنگام بزرگ شدن کودک با خودش بماند. آمنة دید که هوای صحرا برای کودک بسیار مفید واقع شده است. علاوه بر این، در آن زمان شیوع طاعون در مکه رخ داده بود. وقتی این دو واقعیت به باهم شدند، او پیشنهاد مصرانه‌ی حلیمه را پذیرفت و پیامبر گرامی همراه با دایه اش حلیمه، دوباره به صحرا بازگشت.

پیامبر گرامی که تا چهار سالگی در بیابان ماندند، نام خواهر و برادران رضاعی اش عبدالله، اُنیسَه و شیماء بود. پیامبر گرامی بچهی فوق‌العاده‌ی بود. خاصیت‌های که داشت وی را در همه جا مشخص می‌کرد. حلیمه و شوهرش بسبب اینکه بالای به سر این بچهی برجسته بیاید نگران گردیده به مکه رفتند و پیامبر گرامی را به خانواده اش تسلیم نمودند.

پیامبر گرامی که با مادرش شاد و خوشحال زندگی می‌کرد و محبت پدر بزرگ، عموها و همه نزدیکانش را به دست آورده بود شش ساله شده بود. روزی مادرش کنیزش ام ایمن را نیز گرفت و راهی مدینه شدند. آنها در مدینه از مزار پدرش و نزدیکان مادر پدر بزرگش عبدالمطلب دیدن کردند. آنها یک ماه به عنوان مهمان در اینجا ماندند. در همین حال، پیامبر گرامی با دوستان خود بازیهای مختلفی را انجام داد و در استخر شنا کردن را آموخت. برای بازگشت به مکه آنها به راه افتادند. اما پس از ۱۹۰ کیلومتر بعدتر در محلی به نام ابوا، آمنة بیمار شد و در سنین جوانی درگذشت.

آمنة درست قبل از مرگ خود به یگانه پسر خود نگاه نموده می‌گوید:

«هر زنده ای میمیرد. هر جدید کهنه میگردد. هر زیاد کاهش مییابد. هر بزرگ از بین می‌رود. مطمئناً من خواهم مرد، اما دائماً به یادها خواهم ماند. زیرا من پسر من را به عنوان یک فرد نیک به دنیا باقی میگذارم.»

پیامبر گرامی که در سن شش سالگی بدون مادر و پدر باقی مانده بود، توسط کنیز ام ایمن به مکه آورده شد و به پدر بزرگش عبدالمطلب تحویل داده شد. پیامبر گرامی بعدها در ششمین سال هجرت (۶۲۷ میلادی) به ابواء رفت و مزار مادر خود را زیارت کرد. هنگامی که آنحضرت با دست خود خاک قبر را درست می‌کرد، به یاد شفقت و رحمت مادرش افتاد اشک ریخت و دوستانی که او را می‌دیدند نتوانستند مانع اشک چشمان خود باشند و همراه با او به گریه افتادند.

همه چیز پیامبر گرامی پدر بزرگش عبدالمطلب بود. پدر بزرگش همراه با او دست در دست در اطراف کعبه و در کوچه های مکه قدم میزد و او را در جلسات مهمی که می‌رفت، با خود میبرد و حتی در جلسه نظرش را نیز میپرسید. پدر بزرگش بدون او روی سفره نمینشست، بیشتر از فرزندان خود به او علاقه‌مند بود و همیشه می‌گفت: به خدا سوگند که این کودک در آینده شانس بزرگ خواهد بود.

عبدالمطلب برای اینکه پیامبر گرامی خاطره ای گرانبهای پسرش عبدالله که در سنین جوانی از دست داده بود احساس نبود پدر را نکند با او با یک شفقت عمیق رفتار می‌کرد، در تمام ساعت روز از او مراقبت مینمود و تنها به او اجازه میداد روی تشکچه ی خصوصی اش که در زیر سایه کعبه هموار بود بنشیند.

ام ایمن دیگر دایه پیامبر گرامی شده بود. اما بیشتر اوقات خود را با پدربزرگش سپری میکرد. وقتی به دعای باران رفته میشد، پدربزرگش او را قطعاً با خود میبرد. گاهی اوقات وقتی چیزی ناپدید میشد، از او کمک میخواست.

روزی عبدالمطلب، پیامبر گرامی را برای مدت کوتاهی گم کرد، وقتی او را پیدا نمود، در بغل خود گرفت و گفت: «پسرم! من در زندگی خود برای هیچ چیزی به این اندازه ناراحت نگردیده بودم، دیگر هر طوری که باشد تو را در هر هیچ جایی تنها نخواهم فرستاد و از نزد خود دور نخواهم کرد.» وقتی پیامبر گرامی به سن هشت سالگی رسید، سن پدربزرگش عبدالمطلب بیش از هشتاد سال بود.

عبدالمطلب پسرش ابوطالب را نزد خود فراخواند و به او گفت که مراقبت و محافظت پیامبر گرامی را به او واگذار کرده است. پس از مدت کوتاهی درگذشت. پیامبر گرامی که پدربزرگ خود را نیز از دست داده بود، در کنار تخت خانه برایش گریه کرد.

زندگی ادامه داشت. اکنون او تحت سرپرستی عموی خود، ابوطالب قرار داشت. عمویش فردی خیلی ثروتمند نبود. اما فردی دلسوز و سخاوتمند بود. درست مانند عبدالمطلب، بیشتر از پسران خود پیامبر گرامی را دوست داشت.

ابوطالب بعضی وقتها پیش پیامبر گرامی میخواید، تا وی میامده به غذا شروع نمیکرد و او را همراه خود به بعضی از سفرها میبرد.

او فکر میکرد که برادرزاده اش کودک خوششانس است و برای پرورش بهتر او تمام تلاش خود را میکرد. همسر ابوطالب، فاطمه بنت اسد نیز مانند مادرش مراقب پیامبر گرامی بود، بیشتر از فرزندان خود از او محافظت میکرد.

ابوطالب با تجارت، درآمد خود را تأمین میکرد. وقتی پیامبر گرامی ده ساله شد، جهت کمک نمودن به عموی خود کار چوپانی را نموده گوسفندان قریش را میچراند. در این هنگام، او به کوه و دشتهای اطراف مکه رفت و فرصت مشاهده طبیعت بدست آورد. این اوقات که در داخل طبیعت سپری میشد برای کودک مانند ابزاری بود که اعماق مختلف را استنشاق میکرد. علاوه بر این، توجه به گله، محیطی را ایجاد کرد که باعث افزایش آگاهی او از مسئولیت و مقاومت در برابر مشکلات گردد. پیامبر گرامی بعدها روزهایی را که چوپان بود به یاد آورده چنین فرمود:

«هیچ پیامبری وجود ندارد که چوپانی نکرده باشد. حضرت موسی به عنوان پیامبر فرستاده شد، گوسفند میچراند. حضرت داود به عنوان پیامبر فرستاده شد، گوسفند میچراند. من نیز همچنان گوسفندان مکه را چراندم.» از آنجاکه

مکه یک مرکز تجاری بود، بیشتر ساکنان اینجا مشغول تجارت بودند، گاهی اموال خود را با کاروانها به جانب سوریه که در شمال واقع بود و گاهی هم به یمن که در جنوب قرار داشت، میبردند. ابوطالب گاهی در این سفرها شرکت میکرد. بازهم، آمادگی برای چنین سفر تجارتي جهت سفر به جانب سوریه آغاز شد. پیامبر گرامی که در آن زمان نه و یا دوازده سال داشت اصرار نمود که همراه عمویش به این سفر بپیوندد. پیامبر گرامی که درخواستش پذیرفته شده بود همراه با کاروان تجارت به راه افتاد و یک سفر طولانی آغاز گردید.

وقتی به بصری که در جنوب دمشق واقع است رسیدند، توقف کردند. اینجا یک صومعه مسیحی وجود داشت. در داخل صومعه، کتابهای خطی و برخی اشیاء بسیار قدیمی موجود بود که نسل به نسل از آن محافظت میگردد. وقتی راهبی که در صومعه زندگی میکند پیر میگردید، این امانتها را به راهب پس از خودش واگذار میکرد و به این ترتیب کتابهای خطی حفظ میشد. در یکی از نسخ خطی در صومعه این معلومات ذکر بود که پیامبری به اعراب خواهد آمد.

این اوقات که
در داخل طبیعت
سپری میشد
برای کودک
مانند ابزاری
بود که اعماق
مختلف را
استنشاق میکرد.

در آن زمان راهبی بنام بحیری مسئولیت صومعه را عهده‌دار بود. بحیری در این توقفگاه به توقف کاروانهای که از مکه می‌آمد عادت داشت. اما هنگام نزدیک شدن این کاروان در آن یک حالت خارق‌العاده را احساس کرد و تمام توجه خود را به آن معطوف داشت. زیرا همراه کاروان ابر کم ارتفاع و کوچکی بالای کاروان حرکت میکرد، گویی تمام وقت سعی دارد تا از یک و یا هر دو مسافر در برابر خورشید محافظت کند. وقتی کاروان زیر درختی توقف میکرد، ابر نیز در همانجا میایستاد. بحیری راهب که در مورد آمدن پیامبر به آینده نزدیک معلومات داشت، بیشتر هیجانزده شد و همه افراد کاروان را به صرف طعام دعوت کرد.

بنابراین همه برای این ضیافت به صومعه آمدند. بحیرای راهب وقتی حضرت محمد را دید، متوجه شد که ویژگیهای صورت وی به نوشته‌های نسخ خطی برمیخورد، شروع نمود به پرسیدن برخی سؤالات. سؤالات بسیار مفصل بود. بحیرای راهب پس از شنیدن پاسخها اجازه خواست که میان دو شانه پشت پیامبر گرامی را ببیند، پس از آنکه مهر نبوت را دید متیقن گردید که او پیامبر مورد انتظار است و به ابوطالب چنین گفت:

«برادرزاده خود را از اینجا واپس برگردان و او را از یهودیان محافظت کن. زیرا آنچه را که من میدانم آنها نیز میدانند و اگر دیده متوجه شوند، با وی بدی خواهند کرد. اسرار بزرگی در آینده ی برادرزاده ات نهفته است. صورت او مانند صورت پیامبر است و چشمان او مانند چشم پیامبر است. ما نظر به کتابهای مقدس و روایاتی که از اجداد ما نقل شده است، میدانیم که آمدن یک پیامبر نزدیک است.

یهودیان نیز این را میدانند، اما به او حسادت نموده ممکن است به او صدمه بزنند، زیرا آنها انتظار دارند پیامبر آینده از قبیله خودشان یعنی بنی اسرائیلی بیرون می‌آید. می‌خواهم بدانی که من با ارائه نمودن این نصیحت، وظیفه خود را در این مورد انجام داده‌ام.»

با شنیدن این سخنان بحیرای راهب، ابوطالب اموالی را که آورده بود در آنجا فروخت و سفر خود را نیمه گذاشته به مکه بازگشت. در سفرهای بعدی خود با ترس اینکه اتفاقی برای کودک رخ ندهد، او را با خود نبرد.

پیامبر گرامی زندگی خود را در مکه با یاری رساندن به عمومی خود همچنان ادامه داد. عمویش ابوطالب و خانم عمویش فاطمه بنت اسد، همچنان از پیامبر گرامی با محبت حمایت و محافظت میکردند.

فاطمه بنت اسد، همچنین مادر حضرت علی است. پس از درگذشت همسرش ابوطالب در دوره اسلام، مسلمان شد و یکی از اولین صحابی زن بود که به مدینه مهاجرت کرد. دختر پیامبر گرامی حضرت فاطمه در مدینه وقتی با حضرت علی ازدواج کرد، فاطمه بنت اسد، مادر شوهر حضرت فاطمه و خویشاوند پیامبر گرامی گردید بدین وسیله پیوند دوستی و محبت آنها قویتر شد.

خواندن

محبت مادر در پیامبر گرامی

پیامبر گرامی به محبت مادر اهمیت فراوانی بخشیده است. روزی مردی نزد پیامبر گرامی آمد. چنین یک گفتگو بین آنها اتفاق افتاد:

- ای رسول خدا!

- برای چه کسی نیکی کنم؟

- به مادرت!

- پس از آن به کی؟

- به مادرت.

- پس از آن به کی؟

- به مادرت.

- پس از آن به کی؟

- به پدرت

(بخاری، «ادب»، ۲)

همانطوری که هویدا است، هنگامیکه پیامبر گرامی شش ساله بود، مادرش او را همراه با کنیز خانه ام ایمن، به مدینه برد. وی پس از بازدید از اقوام خود در مدینه و زیارت قبر پدرش عبدالله، در راه بازگشت پس از اینکه به ابواء آمدند، آمنه وفات نمود و در اینجا دفن شد. پیامبر گرامی که از مرگ مادرش در سن شش سالگی یتیم شده بود، هرگز او را فراموش نمی‌کرد، خاطرات او را در قلب خود حمل می‌کرد، گاهیگاهی او را با حسرت بخاطر می‌آورد و اشک میریخت.

پیامبر گرامی در سال ششم هجرت (۶۲۸ میلادی) به قصد عمره هنگام رفتن از مدینه به سوی مکه از ابواء بازدید کرد. در اینجا قبر مادر خود را زیارت نمود. پیامبر گرامی که قبر را با دست خود درست میکرد، احساساتی شد و گریه کرد. مسلمانانی که گریه اش را دیدند نیز به گریه افتادند. وقتی از وی سؤال شد که چرا پیامبر گرامی گریه میکند، پاسخ داد: «من دلسوزی و مهربانی مادرم را به خاطر آوردم و برای او گریه کردم.»

پیامبر گرامی حلیمه را که از وی تا چهار سالگی مراقبت کرده بود نیز بسیار دوست داشت. هنگامیکه پیامبر گرامی بزرگ شد، همیشه با حلیمه با وفاداری رفتار نمود. یکبار حضرت حلیمه به مکه آمده با پیامبر گرامی و حضرت خدیجه دیدار کرد. در همین حال، اظهار داشت که بنی سعد در سرزمینهای خود قحطی و خشکسالی شدید را تجربه میکنند و حیوانات زیادی نابود شده است. پیامبر گرامی با حضرت خدیجه گفتگو نموده برایش چهل گوسفند هدیه داد و یک شتر را هم بر آن افزود تا هم برای سواری و هم برای حمل کالا استفاده کند. بار دیگر حضرت حلیمه برای دیدن پیامبر گرامی آمده بود. هنگامیکه رسول خدا او را دید، بلافاصله پیا ایستاد و گفت: «مادر جانم، مادر جانم». و با اظهار احترام و محبت، خرقه اش را روی زمین هموار کرد تا روی آن بنشیند. برای برطرف ساختن نیازهایش به او کمک کرد.

درحالیکه پیامبر گرامی تحت سرپرستی عموی خود ابوطالب بود، همسرش فاطمه بنت اسد نیز با او رفتار نیک داشت و نسبت به فرزندان خود علاقه بیشتری نشان داده است. پیامبر گرامی وقتی

بزرگ شد، هرگز نیکی زن عمومی خود را فراموش نکرد. او را در خانه خود در مدینه ملاقات میکرد، هنوز هم از او جویایی احوالش میشد و هر از گاهی چاشتگاه در آنجا میخوابید. هنگامیکه زن عمویش وفات نمود بسیار اندوهگین شد، پیراهن خود را برای او کفن کرد و خودش نماز جنازه را داد. وی هنگامیکه احساس غم و اندوهش را در مورد وفات زن عمومی خود به اطرافیانش بیان میفرمود چنین ارشاد فرموده حس وفاداری خود را اظهار داشته است: «من یک کودک یتیمی بودم که به حمایت او نیاز داشتم. حتی اگر فرزندان خودش گرسنه بودند مرا سیر میکرد. فرزندان خود را میگذاشت، موهای من را شانه میکرد. او مادر دوم من بود.»

(از اثری جاسم آوجی، بنام محمد الامین، [استانبول ۲۰۰۸].) ویرایش شده است.)

دوران جوانی پیامبر گرامی

زندگی تجاری پیامبر گرامی پیامبر گرامی مانند بسیاری از قریشیان مکه

تجارت پیشه بود

او به زندگی تجارت خود با کمک کردن به ابوطالب، که به تجارت پارچه و غلات میپرداخت، شروع کرد و هنگامیکه عمویش پیر شد، خودش به تجارت ادامه داد.

معلوم است که وی در این دوره برای اهداف تجاری به مکانهای مختلفی سفر کرده است. وی در طی سفرهای مختلف تجاری خود به یمن، عربستان شرقی و برخی مناطق دیگر، لازمه های زندگی تجاری را آموخت و هم طرز صحبت کردن، زندگی و ایمان مردم و وضعیت اجتماعی و سیاسی آنها را مورد توجه قرار داد.

پیامبر گرامی قبل از پیامبر شدنش نیز فردی بود که از جانب همه دوست داشته شده و مورد اعتماد بود در جامعه ای که بسر میبرد بدون اینکه به هیچ یکی از بدیهای آن جامعه شرکت کند یک زندگی پاک داشت. تمامی اطرافیانش

صداقت، دلسوزی، عفت، حقخواهی و در زندگی تجاری درستی اش را میدیدند و به او کاملاً اعتماد میکردند، به همین دلیل او را به معنی انسان کاملاً مورد اعتماد به عنوان «محمد الامین» و یا تنها «الامین» خوانده و تعریف نموده اند. کسانی که پیامبر گرامی را به صفت «الامین» تعریف کرده اند، نه تنها از خویشاوندان و یا قبایل خودش بودند بلکه افرادی از اقشار مختلف اجتماعی بودند که او را میشناختند. بنابراین برده ها، بازرگانان، اشراف، ثروتمندان، فقیران، مردان، زنان، پیران، جوانان. همه قلوبها معتقد بودند که او مرد موثق و قابل اعتماد است. از اهل مکه قیس بن سائب که هر از گاهی همراه با پیامبر گرامی تجارت میکرد، با بیان اینکه همکار بهتر از او را پیدا نکرده است، در مورد آنحضرت چنین میگوید:

«وقتی او به یک سفر تجاری میرفت برایش بعضی از کارها را واگذار میکردم. وقتی از مسافرت باز میگشت، بدون محاسبه کردن به روشی که من کاملاً از آن راضی باشم، به خانه خود برنمیگشت. در مقابل، اگر او هنگام مسافرت من کاری را به من میسپرد، وقتی باز میگشتم او از من تنها جویایی سلامتی احوالم میشد، درحالیکه هرکسی از من در مورد امور خودش میپرسید.»

حلفُ الفُضُولِ اتِحَادِ فَضْلَاءِ، مِتْحَدِ شَدَنِ بِرَائِ مِبَارِزِهِ بَا بِي عِدَالَتِي

در جامعه عرب قبل از اسلام،
اختلافاتی که اغلب اوقات در میان
افراد و یا قبایل رخ میداد در عموم به
درگیریها تبدیل میگردد.

این جنگهای داخلی کوچک، به زندگی روزمره و احساس
امنیت مردم به ویژه به تجارت آسیب میرساند و جریان زندگی
را مختل میساخت.

صلح و عدالت آنگونه که نیاز اساسی تمام جوامع است، نیاز
اساسی جامعه عرب نیز بود. اگر عدالتی که فردِ مظلوم نیازمند آن
است، تأمین نشود و مردم احساس امنیت نداشته باشند، فروپاشی
اجتناب ناپذیر رخ میدهد. این وضعیت مدتها بود که فضای شبه
جزیره عربستان را احاطه کرده بود.

قبیله هایی که مدتها قبل از پیامبر گرامی برای حل این مشکل
جنگ داخلی فکر میکردند در یک سال چهار ماه را به عنوان
ماه های مقدس پذیرفتند (ذیالقعدة، ذیالحجه، محرم و رجب).
بر این اساس، در این چهارماه حرام از انواع بدی، بی عدالتی
و خونریزی دوری میکنند و هرگز جنگ نخواهند کرد. اما با

این حال، در ماه های حرام جنگهایی را انجام دادند و خون ریختند. این جنگها را که در ماه های حرام اتفاق افتاد، جنگهای فجار نامیدند.

در جامعه عرب اگر حمله ی به یکی از اعضای قبیله و یا به یکی از قبایل متفق صورت میگرفت، تمام افراد قبیله و قبایل متفق نیز برای شرف خود در آن جنگ شرکت میکردند. وقتی پیامبر گرامی ۲۰ ساله بود، مجبور شد در جنگ فجار که در ماه های حرام با چنین دلیلی آغاز گردید، همراه با عموهایش شرکت کند. در این جنگ پیامبر گرامی تیرهایی را که توسط دشمن پرتاب میشد جمع میکرد و به عمویش میداد و از وسایل آنها محافظت میکرد.

نظم اجتماعی در مکه به دلیل جنگ فجار کاملاً مختل شد. از سوی دیگر، افراد ضعیف و ناتوان که از خارج مکه برای حج و تجارت میآمدند، در معرض بی عدالتیهای مختلفی قرار میگرفتند. در شهر هیچگونه امنیت جان، مال و ناموس وجود نداشت. در چنین شرایطی یک اتفاق جالب رخ داد: یک بازرگان یمنی که در مکه برای تجارت آمده بود، وقتی نتوانست پول اموالی را که به یکی از اشراف برجسته مکه عاص بن وائل فروخته بود، بدست بیاورد، به کوه ابو قُبَیس رفت و با صدای بلند درخواست کمک کرد: او با بی عدالتی مواجه شده بود و به دنبال عدالت بود.

قبایلی که این فریاد را شنیدند، در یک خانه جمع شده سوگند یاد کردند که «به هیچ کسی نباید ظلم صورت بگیرد و به مظلوم همکاری گردد».

محتوای این سوگند به طور خلاصه چنین بود:

«سوگند به خداوند، وقتی شخصی در شهر مکه دچار ظلم و بی عدالتی شود، برای اعاده شدن حق آن شخص همه ما به عنوان یکدست عمل خواهیم کرد، چه خوب باشد یا بد یا از اهالی مکه باشد و یا بیگانه. تا زمانی که دریا اسفنج را خیس کند و کوه های حراء و ثَبیر در جای خود باقی بمانند، ما مخالف این سوگند رفتار نخواهیم کرد و به یکدیگر خود کمک مالی خواهیم کرد.»

پیامبر گرامی جزو کسانی بود که این سوگند را یاد کردند. افرادی که در این سوگند شرکت کردند، سازمانی را بر اساس اصول عدالت در مکه تأسیس و به اجرا گذاشتند. بلافاصله پس از جلسه، به خانه بدهکار عاص رفتند و حق بازرگان یمنی را به دست آورده برایش تسلیم نمودند. بعداً، این سازمان به حل مشکلات در مکه، به ویژه عدالت و امنیت به طور مؤثر آغاز کرد. هر شخصی که در معرض بی عدالتی یا آزار و اذیت قرار میگرفت میتوانست به این سازمان رفته مراجعه نماید و خواهان برآورده شدن حقش گردد. این سازمان به دلیل قدرت و اصول خود، برای از بین بردن بی عدالتی که در حق آن شخص صورت گرفته است انواع و اقسام نظم را ایجاد نموده بی عدالتی را از بین میبرد. پس از سالها، پیامبر گرامی از اینکه در جوانی اش در حلف الفضول شرکت نموده است، بسیار احساس خوشحالی می کرد و چنین میفرمود: «اگر در دوره اسلام به چنین مجلس دعوت میشدم، دوباره میرفتم.» پیامبر گرامی که زندگی اش در راه خیر، صداقت و عدالت سپری شده است، نقش فعال

وی در سازمانهایی که برای این ارزشهای مورد نیاز جامعه خود تلاش میکردند نشانگر گام های بود که در آینده برای همه ی دنیا و بشریت بر میداشت و در مورد اساساتی که از آن دفاع میکرد.

ازدواج پیامبر گرامی با حضرت خدیجه

پیامبر گرامی ما در بیست و پنج سالگی خود با حضرت خدیجه ازدواج نمود. حضرت خدیجه از جمله زنان ثروتمند و اصیل مکه بود و پیشه تجارت داشت.

او قبلاً دو ازدواج داشت و هر دو همسرش هم وفات نموده بودند. جهت ازدواج پیامبر گرامی و حضرت خدیجه محفل عروسی برگزار گردید و ضیافت بزرگی را ترتیب دادند. پیامبر گرامی از خانه عموی خود ابوطالب جدا گردیده به نزد همسرش حضرت خدیجه نقل مکان کرد. زندگی شاد خانوادگی که با عشق، احترام و فداکاری بین این دو سپری شد، صدها سال است که به الگو بودنش برای مسلمانان ادامه میدهد.

پیامبر گرامی وقتی ازدواج کرد بیست و پنج سال داشت. روایاتی وجود دارد مبنی بر اینکه حضرت خدیجه چهل و یا بیست و هشت ساله بود.

پیامبر گرامی که پس از ازدواج از مشکلات مالی رهایی یافت، زندگی تجاری خود را ادامه داد. در همین حال، عموی خود،

ابوطالب را نیز فراموش نکرد و جهت کم ساختن بار او، مراقبت پسر عمویش ابوطالب، علی را که پنج ساله بود، به دوش گرفت. خودش در آن زمان سی و پنج سال داشت.

فرزندان پیامبر گرامی

فرزندان پیامبر گرامی از این ازدواج مبارک دو پسر، چهار دختر شش فرزند به دنیا آمد.

پیامبر گرامی برای همه فرزندان خود که به دنیا آمدند قربانی کرد. واضح بود که با این رفتار خود میخواست تبعیض دختر/ پسر دوره جاهلیت اعراب را از بین ببرند.

اولین فرزندی که از ازدواج پیامبر اکرم با حضرت خدیجه به دنیا آمد، پسر بود. او را قاسم نامیدند. در جامعه عرب عرف بر این بود که پدر به نام فرزند اول خود «ملقب» میشد. لقب پیامبر گرامی نیز ابوالقاسم (پدر قاسم) گردید. قاسم وقتی دو ساله شد وفات نمود.

پس از قاسم، زینب، رقیه، امکلثوم، فاطمه و عبدالله به دنیا آمدند. اما عبدالله خیلی زود در هنگام کودکی وفات نمود. در حالی که پیامبر گرامی زنده بود همه فرزندانش به جز فاطمه در فاصله های مختلفی از دنیا رفتند. پیامبر ما همه این کودکان را با دستان خود به خاک سپرد. حضرت فاطمه بعد از وفات پیامبر گرامی شش ماه دیگر زندگی کرد. تمام

دختران پیامبر گرامی در دوره اسلام بزرگ شدند، مسلمان شدند و به مدینه هجرت کردند.

زید

یکی از کودکانی که پیامبر گرامی مانند فرزندان خود دوست داشت و در خانه خود همراه با او زندگی کرده است یکی از آن پسر عمومیش ابوطالب، علی و دیگرش زید بن حارث بود. زید برده حضرت خدیجه بود. حضرت خدیجه در روزی که با پیامبر گرامی ازدواج کرد زید را به او هدیه داد. زید که به یک خانواده نجیب در صحرا تعلق داشت، در کودکی ربوده شد و در بازار به عنوان برده فروخته شد. سالها بود که خانواده اش به دنبال او می‌گشتند. زید نتوانست هیچ یک از افراد قبیله خود را در مکه ببیند و برای خانواده خود پیامی بفرستد.

پس از آنکه او به کارهای پیامبر گرامی کمک میکرد، در کوچه های مکه با یکی از افراد قبیله ی خود روبرو گردید. اما اوضاع کاملاً عجیب بود. زید در برابر این ملاقات که مدتها آرزویش را میکرد هیجانزده نشد. در دلش هیچ تمایلی برای رفتن به خانواده اش در صحرا وجود نداشت. او نزد افراد قبیله خود رفت، این شعر را برای آنها خواند و از آنها خواست تا آن را به خانواده اش برسانند.

این شعر کوتاه که در داخلش مصراع های «برای پیدا کردن من شترها را خسته نکنید / زیرا من در نزد خانواده ای که تمام نسبش شریف هستند، هستم.» وجود داشت، به قبیله و خانواده اش در صحرا رسانده شد. پدر و عموی زید بسیار

هیجانزده بودند، بلافاصله به راه افتادند و به مکه آمدند. آنها پیامبر گرامی را پیدا کردند و از او خواستند که زید را به آنها بفروشد.

پیامبر گرامی به پدر زید چنین فرمود: «بگذارید خودش تصمیم بگیرد. اگر او شما را انتخاب کند، من او را بدون هیچ هزینه ای به شما خواهم داد. اما اگر او من را انتخاب کند، من بنام او تصمیمگیرنده نیستم.»

سپس زید را نزد آنها صدا کرد و از او پرسید که آیا آن دو مرد را میشناسد؟ وقتی زید گفت که آنها پدر و عمویش میشوند، پیامبر گرامی از او خواست که آزادانه انتخاب خود را انجام دهد.

زید پس از گوش دادن به پیامبر گرامی، پاسخ بسیار شگفت انگیزی به پدر و عموی خود داد: «شما مثل مادر و پدر من هستید، من شخص دیگری را بر شما انتخاب نمیکنم.»

پیامبر گرامی پس از سخنان زید، کسانی را که آنجا بودند به کعبه دعوت کرد و در آنجا با صدای بلند چنین فرمود: «ای کسانی که اینجا هستید، شاهد باشید که زید پسر من است. من وارث او و او وارث من است.»

خانواده زید با شگفتزدگی به بیابان بازگشتند، اما غمگین نبودند. در سالهای بعد، آنها دیدند که زید چگونه در میان مردم به یک مقام شرافتمند عروج نمود و از آن خشنود گردیدند. از سوی دیگر زید به عنوان یک جوانی که در هر دوره ی زندگی خود نزدیکترین شخص پیامبر گرامی بود و از خدمت به آنحضرت حس ممنونیت و سرافرازی میکرد، به زندگی خود ادامه داد.

داوری کعبه

کعبه نخستین مسجد روی زمین است که مدتها قبل از پیامبر گرامی با امر خداوند از جانب حضرت ابراهیم و پسرش حضرت اسماعیل ساخته شد.

کعبه که به «خانه خدا» معروف است با اینکه در زمان قبل از اسلام پر از بتها بود اما ویژگیهای خود را به عنوان یک مرکز مهم دینی همواره حفظ کرده است. اهمیت کعبه بعد از اسلام بیشتر شد. کعبه معبدی است که در قلب جهتی بنام «قبله» قرار دارد، که مسلمانان - ها در هر کجای دنیا باشند هم، هنگام ادای نماز، روی خود را به سوی او میکنند. نقطه وصل، مرکز قیام و سمبل گروه های جهان اسلام است. کعبه مرکز اصلی زندگی پیامبر گرامی و ارزشمندترین خاطرات تاریخ اسلام است.

در قرآن کریم آیات زیادی درباره کعبه وجود دارد. یک مسلمان اگر شرایط لازم را داشته باشد، در طول عمر خود یکبار به کعبه رفته عبادت حج را ادا کردنش یکی از ستون پنجگانه اسلام محسوب میشود.

در سال ۶۰۵ میلادی، هنگامیکه پیامبر گرامی سی و پنج سال

داشت، قریشیان تصمیم گرفتند که کعبه را بازسازی کنند. از آنجا که کعبه به دلیل آتش سوزی و سیلاب آسیب دیده بود، بسیار فرسوده شده بود. حتی سارقان از دیوارهای کعبه که از قد انسان ارتفاع زیادی نداشت، عبور نموده و مقداری از اشیاء و گنج ها را از داخل آن به سرقت برده بودند.

کعبه بازسازی میشد، اما به مواد نیاز بود. درست در همین زمان، خبری، مبنی بر اینکه یک کشتی بیزانس در بندر شُعَیبه در نزدیکی جده در خشکه گیر کرده بود، به مکه رسید. این کشتی که توسط امپراتور بیزانس ارسال شده بود از سنگ مرمر، تخته و آهن بارگیری گردیده بود. کشتی برای حمل مصالح موردنیاز کلیسایی که در حبشه ساخته میشد از مصر حرکت کرده بود، اما در خشکی گیر کرد و دیگر قادر به شنا نبود. قریشیان که از موضوع اطلاع یافته بودند به بندر شعیبه رفته تخته های کشتی را خریدند. همچنین یک نجار و معمار را که در کشتی موجود بود برای بنای کعبه به مکه دعوت کردند.

تمامی قبایل قریش با قرعه کشی در میان خود، تقسیمات کاری را برای تعمیر انجام دادند. علاوه بر این، همه با مبلغ مشخصی در این کار بنای مهم شرکت کردند. در همین حال، یکی از اشراف قریش به کسانی که با پول خود در ساخت و ساز کمک میکردند گفت: «ای قریش! پولی را که برای کعبه میدهد درآمد پاک و حلال باشد. حرام را در اینجا بکار نگیرید. چیزی را که از فحشا و یا از ربا بدست آمده باشد و یا از کسی با ظلم و با بی عدالتی گرفته شده باشد در اینجا خلط نکنید.»

سرانجام کعبه بازسازی شد. اما در مورد نهادن سنگی که به حجرالأسود (سنگ سیاه) معروف است در جایگاهش بر روی دیوار کعبه، اختلاف نظر بروز کرد.

آمادگیها تکمیل و بازسازی کعبه آغاز شد. در قدم نخست، دیوارها تخریب گردیدند و تا به پایه های که توسط حضرت ابراهیم بنا نهاده شده بود رسانده شد. قریشیان سنگهای جدید را جمعآوری نموده از این پایه، به ساختن دوباره کعبه آغاز نمودند. پیامبر گرامی نیز در این بازسازی شرکت کرد و با عموی خود عباس با حمل نمودن سنگ، کار کرد.

سرانجام کعبه بازسازی شد. اما در مورد نهادن سنگی که به حجرالأسود (سنگ سیاه) معروف است در جایگاهش بر روی دیوار کعبه، اختلاف نظر بروز کرد. زیرا هیچ قبیله ای نمیخواست این وظیفه مفتخر را به عهده ی دیگران بگذارد. بحث برای چند روز ادامه داشت.

حتی از این جهت کسانی مایل به جنگ شدند. هر قبیله فکر میکرد که، «ما باید این سنگ مقدس را در جایش بر روی دیوار کعبه قرار دهیم.» مشکلی که حل ساختنش دشوار بود به وجود آمده بود. سرانجام، پس از یک پیشنهاد، آنها تصمیم گرفتند که «اولین کسی که از درِ بنی شیبه وارد کعبه شود داور تعیین میکنند». پس از مدتی، هنگامیکه پیامبر گرامی از در وارد صحنه کعبه شد، همه یک نفس عمیق کشیدند و قریشیان همه با گفتن: «این است الامین، این است محمد!» رضایت خود را ابراز کردند.

پیامبر گرامی که بحیث داور پذیرفته شده بود پارچه ی آورد و حجرالأسود را با دستان خود بر روی آن قرار داد. سپس از همه سران قبیله خواست تا از هر یک گوشه پارچه بگیرند. سران قبیله هر کدام به گونه

کعبه در
خاطرات پیامبر
گرامی و در
تاریخ اسلام
یکی از با
ارزشترین مراکز
اصلی است.

ی مساویانه از یک گوشه پارچه گرفتند و این پارچه را که داخلش حجرالأسود بود بلند کردند. هنگامیکه پارچه به ارتفاعی که حجرالأسود بر روی دیوار قرار بگیرد، رسید پیامبر گرامی حجرالأسود را دوباره با دستان خود گرفت و آن را در جایگاهش قرار داد. بنابراین، با این راه حل که همه از آن خشنود بودند، از درگیری جدی بین قریشیان جلوگیری شد.

خواندن

پیامبر گرامی و کودکان

پیامبر گرامی کودکان را خیلی دوست داشت. هنگام رفتن در راه با کودکانی که روبرو میشد سلام و احوالپرسی میکرد و آنها را با یک احساس محبت و صمیمیت در آغوش میگرفت. بچه ها نیز از دیدن پیامبر گرامی بسیار خوشحال شده بلافاصله به سوی او میشتافتند. هنگامیکه پیامبر گرامی از مکه به مدینه هجرت کرد با استقبال فراوان و پر از شوق مردم مدینه روبرو شد. در میان کسانی که او را استقبال کردند، کودکان نیز بودند. پیامبر گرامی به کودکانی که برایش با سرودن ترانه ها «خوش آمدید» میگفتند نزدیک شد و پرسید: «آیا من را دوست دارید؟» آنها نیز با خوشحالی و هیجان زیاد همه با یک صدا پاسخ دادند: «بله، ما دوست داریم، ای رسول خدا!» پس از آن پیامبر گرامی با فرمودن اینکه «من نیز شما را دوست دارم» به خوشبختی آنها افزود.

در دوره قبل از اسلام که به آن دوره ی جاهلیت گفته میشود، بین دختران و پسران تفاوت و تبعیض صورت میگرفت. در حالی که تولد پسران در خانواده با خوشحالی بسیار مورد استقبال قرار می-گرفت ولی دختران اغلب با دیده ی تحقیر نگریسته شده مایه ی شرم میشدند و حتی برخی قبایل بدوی، دختران را در زمین زنده زنده دفن میکردند. پیامبر گرامی با این تفاوت گذاشتن بین پسران

و دختران مخالفت نموده چنین فرموده است:

«هر آن کسی که فرزند دختر داشته باشد اگر با آنها رفتار نیک کند پسران را بر آنها ترجیح نداده و امر آموزش و پرورشش را به بهترین شکل انجام دهد، خداوند آنها را در برابر جهنم پرده ساخته آن کس را در بهشت خود قرار خواهد ساخت.»

پیامبر گرامی از دخترش زینب، نوه ای به نام امامه داشت. پیامبر گرامی این دختر نوه اش را بسیار دوست داشت. او را در آغوش و شانه های خود می-گرفت، نوازش میداد و میبوسید. بعضی اوقات حتی امامه را روی شانه های خود بالا میکرد و برای نماز دادن به مسجد النبوی میرفت.

پیامبر گرامی، نوه هایش حسن و حسین را که از دخترش حضرت فاطمه بود بسیار دوست داشت. وقتی پیامبر گرامی هنگام نماز خواندن به سجده میرفت حسن و حسین عادت داشتند به پشت مبارکشان بالا رفته شادی کنند. پیامبر گرامی برای اینکه بیشتر سرگرم شوند سجده خود را طولانیتر میکرد. روزی یکی از اعراب بدوی (بادیه نشین) نزد پیامبر گرامی آمد. در آن زمان، پیامبر گرامی از نوه های خود حسن (و یا حسین) را نوازش میداد و در آغوش خود گرفته میبوسید. بدوی وقتی این منظره را دید تعجب نموده چنین گفت: «من ده فرزند دارم. اما من هیچ کدام از آنها را نبوسیدم.» پیامبر گرامی به او این پاسخ را داد: «اگر خدا رحمت خود را از قلبت گرفته باشد چه میتوانم بکنم!»

«کسانی که رحم نمیکنند رحم کرده نمیشوند.»

پیامبر گرامی با کودکان بازی میکرد و به شوخی میپرداخت. محمود بن ربیع توضیح میدهد: «وقتی پنج ساله بودم خیلی خوب به یاد دارم که پیامبر از

سطلی آب گرفته به صورتم پاشید.»

حضرت انس بیان میکند:

«من ده سال به پیامبر گرامی خدمت کردم. هر از گاهی اشتباه نیز میکردم. با وجود این پیامبر گرامی یک بار هم که باشد من را نزد، و چهره اش را اخم نکرد. مرا آزار نداد و ملامتم نکرد. او حتی اوف نگفت. برای کاری که دوست نداشت با گفتن «چرا این کار را کردی؟» مرا مورد بازجویی قرار نداد. اگر هر کدام از همسرانش در برابر رفتار نادرستم میگفتند «ای کاش چنین میکردی» با گفتن «کودک را بگذارید ... او تنها خواست خدا را انجام داده است از من محافظت میکرد. زیرا او در مقابل کودکان نسبت به انسانهای دیگر بیشترین محبت را داشت.»

در زندگی خود بویی بهتر از بوی پیامبر گرامی بو نکردم. من ابریشم و پارچه‌های نرمتر از دست او لمس نکردم. او از نگاه اخلاق، اخلاقی ترین انسان بود. یک روز مرا به کاری فرستاده بود. چون آوان کودکی بود، در ابتدا با گفتن «من نمیروم» مخالفت کردم. اما با این حال، دلم میخواست به محلی که پیامبر گرامی فرستاده بود، بروم. به راهم ادامه دادم، به بچه‌هایی برخوردم که در خیابان بازی میکردند. در نزد آنها سرگرم شده ماندم. ناگهان دستی را روی پشت گردن خود حس کردم. چرخیدم و نگاه کردم، چه باید میدید؟ در برابرم پیامبر گرامی لبخند میزند. از من پرسید: «انس جان! آیا تو به جایی که برایت گفتم رفتی؟» من هم با گفتن «بسیار خوب فوراً میروم یا رسول الله» به جایی که به من گفته شده بود، رفتم.

رافع بن عمرو الغفاری توضیح میدهد: «وقتی کودک بودم روزی نخلهای همسایگان را با سنگ زد. صاحب باغ مرا با خود گرفت به حضور پیامبر گرامی آورد. پیامبر گرامی پرسید: عزیزم چرا نخلها را با سنگ میزنی؟ با خجالت‌مندی پاسخ دادم: «برای خوردن ای رسول خدا!» پیامبر گرامی به من فرمود: «فرزندم، درختان را با سنگ مزن. اما اگر میخواهی، میتوانی از خرماهای که در زیر درختان میریزند بخوری.» پس از آن سرم را نوازش داده

چنین دعا فرمود: «خداوندا! شکم این کودک را خودت سیر بفرما»
عبدالله بن عباس توضیح میدهد: «روزی پیامبر گرامی بر شتر خود سوار شد
و من نیز در عقبش قرار داشتم. برایم چنین فرمود:» «فرزندم! اولتر از همه،
میخواهم موارد زیر را برایت آموزش دهم. در زمان فراخی ات خود را برای
خدا دوست کن که او هم ترا در زمان دشواریت دوست بدارد. تو اوامر و
نواهی خداوند را رعایت کن تا خداوند ترا حفظ نموده مراقبت کند. خداوند
را فراموش نکن تا او را همواره در کنار خود پیدا کنی. هنگامیکه چیزی را
طلب کنی از خدا طلب کن. وقتی درخواست کمک کنی، از خدا بخواه. این
را بدان که اگر همه مردم برای کمک به تو جمع شوند، بدون اجازه خداوند
نمیتوانند این کار را انجام دهند. اگر همه آنها برای آسیب رساندن گرد هم
بیایند، بدون اجازه خداوند نمیتوانند کمترین خسارت را برایت برسانند.»

(Mehmet Emin Ay). «پیامبر گرامی و کودکان» - <http://www.sonpeygamber.info/hz>

peygamber-vecocuklar به طور خلاصه ویرایش داده شد (۲۰۱۵/۵/۱۵).

دعایی از زبان مبارک پیامبر گرامی

«خداوندا، از عجزیت، تنبلی، حسودی، ناچاری و از عذاب قبر به تو پناه میبرم... خداوندا، از علمی که مفاد نمیرساند، از قلبی که نمیترسد، از نفسی که سیر نمیشود و از دعای که مستجاب نمیگردد به تو پناه میبرم.»

(مسلم، ذکر و دعا، ۱۷۳)

پیامبر گرامی با بیان قرآن کریم
«بگو من هم مثل شما بشری هستم
و[لی] به من وحی می شود که خدای
شما خدایی یگانه است پس هر کس به
لقای پروردگار خود امید دارد باید به
کار شایسته پردازد و هیچ کس را در
پرستش پروردگارش شریک نسازد.»

(سوره کهف، ۱۸/۱۱۰)

بخش دوم

بعثت
پیامبر
گرامی

نزول نخستین وحی

وقتی پیامبر گرامی رو به چهل سالگی
نهاد در باره خدای آفریننده عالم و
انسان، بیشتر میاندیشید.

او هرگز به بت‌های اهل مکه علاقه‌ای نداشت. او میدانست که
پرستش بت‌ها معنایی ندارد.

پیامبر گرامی همچون حنیفها (درک دینی حضرت ابراهیم) که در
زمان خودش نادر بود بر اساس عقیده خدای یگانه، میاندیشید. اما
به خاطر ندانستن چگونگی عبادت خداوند احساس غم و اندوه
میکرد.

چند سال بود به کوه حراء که در فاصله ۵ کیلومتری کعبه قرار
دارد میرفت و همانجا در غاری به تنهایی به فکر عمیق فرو می-
رفت. وقتی رمضان فرا میرسید، با خود مقداری مواد خوراکی
برمیداشت و به حراء میرفت و در آنجا در غاری، به دور از غیبت‌ها
و بدهیا، وقت میگذرانند. مردمانی که در مکه غرق در شرارت
بودند و نجات آنها از جمله موضوعات اصلی بود که وی در
موردش فکر میکرد. هنگامیکه غذایش تمام میشد، در شهر فرود
میآمد و پس از کمک به فقرا، کعبه را طواف میکرد، دوباره با خود

غذا می‌گرفت و به کوه حرا باز می‌گشت. هر از گاهی همسرش حضرت خدیجه را نیز با خود میبرد.

در این فرایند، پیامبر گرامی شروع کرد به دیدن رؤیاهای «صادقه» (واقعی). رؤیاهایی را که میدید در زندگی واقعی دقیقاً روی میداد. در دره های مکه، پیامبر گرامی صداهایی را شنید که میگفت «سلام بر تو ای رسول خدا». اما وقتی به اطراف خود نگاه میکرد، تنها درختان و صخره ها را میدید، از اینکه نمیتوانست صاحب صدا را ببیند کنجکاو میشد.

میتوان گفت که پیامبر گرامی از جانب خداوند برای وحی آماده می‌گردید. در حراء تدبر و اندیشیدن زمان طولانی، دیدن رؤیاهای صادقه، شنیدن برخی از صداها و ۴۰ سال زندگی کردن بدون هیچ آلودگی با بدی، شخص مورد اعتماد کامل بودن برای همه و شناخته شدنش با صفت «امین»...

همه ی اینها باید یک معنی میداشت، این معنی دیگر کاملاً آشکار شده بود. پیامبر گرامی در سن چهل سالگی در ماه رمضان سال ۶۱۰ میلادی دوباره در حراء بود. در ۱۰ روز آخر ماه رمضان و احتمالاً در شب بیست و هفتم، فرشته ای به نام جبرئیل نزد وی آمد و به او خبر داد که از طرف خدا به عنوان پیامبر منصوب شده است و گفت: «بخوان».

در دره های مکه، پیامبر گرامی
صداهایی را شنید که میگفت
«سلام بر تو ای رسول خدا».

این وحی نخستین را پیامبر گرامی بعداً چنین بیان میفرماید: آن شب جبرئیل نزد من آمد و گفت: «بخوان!» (اقرأ). گفتم نمیتوانم بخوانم. بنابراین فرشته مرا گرفت؛ تا آخرین نکته ای که میتوانستم تحمل کنم فشارم داد. سپس مرا رها کرد و مکرراً گفت: «بخوان!» وقتی من دوباره گفتم «خواندن را نمیدانم»، او مجدداً تا نقطه ی آخر فشارم داد و گفت: «بخوان!» هنگامیکه گفتم: «چه باید بخوانم؟» فرشته برای سومین بار من را فشار داد به قدری که قدرت و نیروی من متوقف شود، و پس از اینکه رهایم کرد، پنج آیه اول سوره علق را خواند: «بخوان به نام پروردگارت که آفرید. انسان را از علق آفرید. بخوان و پروردگار تو کریمترین [کریمان] است. همان کس که به وسیله قلم آموخت. آنچه را که انسان نمی دانست [بتدریج به او] آموخت.»

پیامبر گرامی نیز این آیات را با جبرئیل تکرار کرد. او این آیات نخست قرآن را از جبرئیل آموخت و آن را خواند و حفظ کرد. اما این حادثه ی که تجربه کرد و نخستین وحیای که دریافت کرد، برایش شوکه ایجاد نمود. در حالیکه از هیجان و ترس میلرزید، به خانه خود برگشت و وارد تختخوابش شد و به همسرش خدیجه گفت: «مرا بپوشانید، مرا بپوشانید.»

پیامبر گرامی پس از آن که به خواب عمیق رفت، وقتی از خواب بیدار شد آنچه را که از سر گذرانده بود توضیح داد. حضرت خدیجه که سخنانش را با دقت میشنید با یک رفتار

آرامشبخش به او چنین گفت: «تترس، من باور دارم که خداوند هرگز ترا شرمنده و ناراحت نخواهد ساخت. زیرا تو از خویشاوندان خود مراقبت میکنی، حقیقت را میگویی، به امانت خیانت نمیکنی، دست افراد ناتوان را میگیری؛ به فقرا کمک میکنی، مهمانان را گرمی میداری. در کنار مظلومان میایستی.»

حضرت خدیجه بعد از اینکه این حرف را زد، پیامبر گرامی را نزد پیرمردی به نام ورقه نوفل که پسر عمویش میشد، برد. ورقه یک مسیحی بود که کتابهای تورات و انجیل را به خوبی میدانست. ورقه با شنیدن آنچه پیامبر گرامی تجربه کرده بود، گفت آن فرشته، فرشته ی وحی است که پیام خدا را به حضرت موسی و همه پیامبران رسانده است در ضمن چنین اظهار نمود: «آنها ترا دروغگو مینامند. با تو رفتار بد خواهند داشت. با تو میجنگند ترا از این شهر بیرون میکنند. اگر به آن روزها برسیم، برای خدا قطعاً ترا یاری خواهیم کرد.»

ورقه پس از پایان سخنان خود به سویش خم شد و از پیشانی اش بوسید. پیامبر گرامی، هم با حمایت صمیمی حضرت خدیجه و هم با این توضیحات ورقه با راحت خاطر به خانه خود بازگشت. هنگامیکه وحی جدید پس از این نخستین وحی، مدتی نیامد، پیامبر گرامی نگران شد. اغلب به غار حراء میرفت و منتظر آمدن جبرئیل میبود. اما فرشته به نظر نمیرسید. پیامبر گرامی این نگرانی را داشت که خداوند در این دوره او را رها کرده است. این دوره به نام «فترت الوحی» (قطع شدن وحی) یاد میشود برای چند ماه ادامه یافت. پس از مدتی، جبرئیل با یک وحی جدید

آمد و سوره ضحی را به پیامبر گرامی خواند. در این سوره، خداوند متعال خطاب به پیامبر گرامی چنین میفرمود:

سوگند به روشنایی روز. سوگند به شب چون آرام گیرد [که] پروردگارت تو را وانگذاشته و مورد خشم قرار نداده است. و قطعاً آخرت برای تو از دنیا نیکوتر خواهد بود. و بزودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد تا خرسند گردی. مگر نه تو را یتیم یافت پس پناه داد؟ و تو را سرگشته یافت پس هدایت کرد و تو را سرگشته یافت پس هدایت کرد؟ و تو را تنگدست یافت و بی نیاز گردانید؟ و اما [تو نیز به پاس نعمت ما] یتیم را میازار! و گدا را مران! و از نعمت پروردگار خویش [با مردم] سخن گوی.»

پس از شنیدن این آیات از حضرت جبرئیل، نگرانیهای پیامبر گرامی از بین رفت و آرامش یافت.

نخستین مسلمانان

وقتی پیامبر گرامی روزی در خانه بود، جبرئیل آمد و برایش پنج آیه اول سوره مدثر را خواند:

” ای کشیده ردای شب بر سر برخیز و
بترسان. و پروردگار خود را بزرگ
دار. و لباس خویشتن را پاک کن. و از
پلیدی دور شو. (سوره مدثر، ۱/۷۴-۵)

این آیات به وضاحت بیان میدارد که به پیامبر گرامی وظیفه نبوت سپرده شده و از وی میخواهد آنچه را که خداوند برایش نازل کرده، به مردم برساند (تبلیغ نماید). اکنون او باید مردم را به راه خداوند یکتا و یگانه دعوت میکرد. باید کسانی را که ایمان آورده و از خدا پیروی میکنند با سعادت دنیا و آخرت مزده میداد، و کسانی را که انکار نموده رویگردان میشدند از عذاب جهنم آگاه میساخت.

پیامبر گرامی که مأمور به تبلیغ دین اسلام شده بود اولین دعوت خود را به همسرش حضرت خدیجه انجام داد. او آیاتی را که جبرئیل برایش آورده خواند و فرمود: «اکنون چه کسی به من باور میکند؟» همسرش گفت: «اگر کسی ایمان نیاورد هم من ایمان میآورم» با پذیرفتن پیامبری وی، افتخار اولین مسلمان بودن را بدست آورد. دخترانش زینب، رقیه و امکلثوم نیز همزمان همراه با مادرشان حضرت خدیجه مسلمان شدند. فاطمه در آن زمان کودکی ۴-۵ ساله بود. در آن زمان حضرت علی که همراه با پیامبر گرامی یکجا بسر میبرد یک پسر ۱۰ ساله بود و به پیامبر گرامی ایمان آورد. همچنان، زید، غلام آزاد کرده ی پیامبر گرامی که با آنها در همان خانه زندگی میکرد، از جمله اولین کسانی بود که اسلام را پذیرفتند.

در همین حال، جبرئیل، به پیامبر گرامی آموخت که چگونه وضو بگیرد و نماز بخواند. پیامبر گرامی آموخته های خود را به حضرت خدیجه آموخت، با همسرش در خانه شروع به نماز خواندن کرد. پیامبر گرامی پس از خانواده اش، اطرافیان خود را به مدت سه سال مخفیانه به دین اسلام دعوت کرد. دوست نزدیکش ابوبکر بدون هیچ ترددی مسلمان شد. به این اکتفا نکرده خودش نیز برخی از دوستان خود را به اسلام دعوت کرد.

در میان کسانی که نزد پیامبر گرامی آمده ایمان آورده اند نامهای اشخاص ذیل جا می - گیرد:

حضرت عثمان، زبیر بن عوام، عبدالرحمن بن عوف، طلحه بن عبیدالله، سعد بن ابی وقاص، عثمان بن مظعون، سعید بن زید، ابو عبیده بن جراح، أرقم بن أبی الأرقم، ابو سَلْمه، بلال حبشی ، جعفر بن ابوطالب.

در این دوره که دعوت اسلام به طور پنهانی صورت میگرفت، همه کسانی که

او آیاتی را که جبرئیل برایش آورده
بود خواند و فرمود: «اکنون چه کسی
به من باور میکند؟» همسرش گفت:
«اگر کسی ایمان نیاورد هم من ایمان
میاورم»

اسلام آورده بودند قابل اعتماد بودند، اسرار را پنهان نگه میداشتند و با
عرفهای شیطانی و منحرف جاهلیت آلوده نشده بودند. در بین آنها از
هر اقشار اجتماعی وجود داشت. علاوه بر این، اکثریتشان متشکل از
جوانان بودند. در دوره دعوت مخفی سه ساله، تعداد کل مسلمانان به
سی تن رسید.

پیامبر گرامی در این سالهای نخستین، در خانه خود، در دامنه های
متروک، در وقت نماز مزدحم ظهر در اطراف کعبه، نماز میخواند و گاهی
اوقات میتوانست همراه با مسلمانان عبادت نماید. در همین حال،
آیاتی را که نزولش ادامه داشت به مسلمانها میخواند. ایمان به خداوند
یکتا (توحید)، روز آخرت که از تمام اعمالی که در دنیا انجام داده
میشود حساب گرفته میشود و اخلاق زیبا موضوع این گفتگوها بود.
در این دوره مسلمانان نتوانستند آشکارا عبادت و دعوت به اسلام را

انجام دهند. مشرکان مکه در هر دو مورد هم به آنها حمله میکردند. در دوره دعوت مخفی آنها معمولاً در خانه ای به نام دار الارقم (خانه ارقم) جمع میشدند. ارقم کسی بود که در سنین جوانی مسلمان شد. خانه ی وی در مکانی منزوی موقعیت داشت، از آنجا میتوان افرادی را که خارج از مکه میآمدند، تبلیغ نمود. در اینجا میتوانستند با هم نماز بخوانند و اسلام را به هر کسی که میخواست بیان کنند. به دلیل فعالیت در این خانه افراد زیادی مسلمان شدند. حضرت عمر آخرین کسی بود که در این خانه اسلام آورد. زیرا اکنون دوره آن فرارسیده بود که مردم را علناً باید به اسلام دعوت کرد.

آغاز دوره دعوت علنی به اسلام

آغاز دوره دعوت علنی به اسلام پیامبر
گرامی با شروع سال چهارم نبوت
خود به دعوت علنی مردم مکه به دین
اسلام آغاز کرد زیرا این آیه کریمه
نازل گردید:

«ای محمد! پس آنچه را بدان ماموری آشکار کن و از مشرکان
روی برتاب.» (سوره حجر، ۹۴/۱۵) این آیه مشخص می-
ساخت که دوره‌ی دعوت محرمانه به پایان رسیده است. پیامبر
گرامی طبق آیه ی «نخست نزدیکترین بستگان را هشدار
ده.» (سوره شوری، ۲۱۴/۲۶) به دعوت علنی از بستگان خود
آغاز کرد. به همین دلیل، به ۴۰-۵۰ تن از اقارب نزدیک خود
ضیافت داد و سپس آنها را به اسلام دعوت کرد. اما وقتی
عمویش، ابو لهب، سخنانش را قطع کرد و گفت: «من کسی را
سراغ ندارم که چیزی را به قبیله خود بدتر از تو آورده باشد»،
همه از هم گسیختند. پیامبر گرامی از این بابت بسیار غمگین
گردیده بود، چند روز بعد جلسه دیگری برگزار کرد و برای
آنها سخنرانی نمود. در این سخنرانی خود، پس از بیان و اظهار
اینکه خداوند یکی است، همسر و نظیری ندارد، و به او ایمان

و اعتماد کامل دارد، هرگز به مهمانان خود دروغ نمیگوید، به سخنان خود چنین ادامه داد:

«من پیامبر خداوند هستم که خاصتا برای شما و همه انسانها فرستاده شده‌ام. به خدا قسم چنانچه که به خواب فرو میروید خواهید مرد، چنانچه که از خواب بیدار میشوید به زندگی بازگردانده خواهید شد. به خاطر آنچه انجام میدهید، حساب خواهید داد، به خاطر نیکیهای خود نیکی میبینید و بخاطر شر خود مجازات خواهید شد. بهشت و جهنم جاودانه است. شما اولین کسانی هستید که هشدار می‌دهم.»

عموی پیامبر گرامی ابوطالب اظهار داشت که سخنانش را زیبا یافت و تا زمانی که زنده است از او حمایت خواهد کرد اما نمیتواند دین اجدادش را رها کند. عموی دیگرش، ابو لهب، تکرار کرد که مخالف پیامبر گرامی است.

پیامبر گرامی تصمیم گرفت تا آشکارا اسلام را به تمام شهر مکه تبلیغ کند. سپس، برای انجام این تصمیم، بالای کوه صفا رفت و به جمع کسانی که در آنجا جمع شده بودند ندای بلند سرداد؛

«ای قریش! اگر من به شما بگویم که پشت این کوه اسب سواران دشمن است، آیا باورم خواهید کرد؟»

قریشیها پاسخ دادند، «بله، ما دروغ گفتن ترا شاهد نشده ایم.» پس از این پاسخ، پیامبر گرامی فرمود:

«پس، من به شما خبر میدهم که متحمل مجازات بزرگی خواهید شد مگر اینکه به خدا ایمان داشته باشید و به طور لازم به او بندگی کنید... خداوند به من دستور داد که نزدیکترین خویش را هشدار دهم. وی گفت: تا وقتی که شما لا اله الا الله: جز خدا، الهی وجود ندارد، نگویید نه در این دنیا و نه هم در آخرت برای شما فایده ام میرسد...»

عمویش ابو لهب، که یکی از شنوندگان این تبلیغ عمومی برای شهر مکه بود، دوباره در برابر پیامبر گرامی با کلمات شیطانی خود مخالفت نموده و سعی کرد که مانع ملاقات آنحضرت با مردم مکه و بیان نمودن اسلام شود.

دلایل مخالفت مشرکان مکه در برابر تبلیغ

دلایل مخالفت مشرکان مکه در
برابر تبلیغ

بزرگان قریش در ابتدا با دعوت
پیامبر مخالفت نشان ندادند.

اما پس از آنکه پیامبر گرامی به خواندن آیاتی که
از بتپرستی انتقاد میکرد آغاز کرد، و توضیح داد که
بعد از این بیان روشن، مبنی بر اینکه کسانی که بت
را پرستش میکنند جهنمی اند، همه چیز شروع کرد
به تغییر خوردن. آنها این پیام را به عنوان یک خطر
بزرگ تلقی نمودند، یک روش خصمانه را در پیش
گرفتند و تمام تلاش خود را برای جلوگیری از
گسترش اسلام انجام دادند. علل مختلفی برای این
وجود داشت. میتوانیم این علل را تحت چند عنوان
گردآوری نماییم:

۱. علل دینی

عربها به انواع و اقسام رسم و رواج نیاکان خود علاقمند بودند. بتپرستی از جمله این رسمها بود و این را بلامنازه میدانستند. وقتی پیامبر گرامی آنها را به بندگی خداوند یکتا دعوت فرمود، آنها چنین پاسخ دادند: «آیا تو میخواهی ما را از دین نیاکان ما جدا کنی؟ ما از دین پدران خود برنمیگردیم.»

اسلام انواع بتها را رد مینمود و تنها به پرستش خداوند امر میکرد. علاوه بر این، زندگی اخروی ابدی پس از مرگ و روز حساب یکی از اصول عقیده اسلامی بود. اما مشرکان بت را کنار نگذاشتند، به زندگی پس از مرگ و به روز حساب باور نداشتند.

افزون بر این، سطح اخلاقی قریش دور از سیستم اخلاقی که پیامبر گرامی پیشنهاد میکرد، دور بود. اسلام بسیاری از عاداتهای بد را که در آن جامعه متداول بود، نمیپذیرفت.

اسلام که درک و عاداتهای بد، مانند برخی از افراد که خود را از نگاه

اسلام از مردم و جامعه
دعوت میکند که بسوی
عقیده‌ی مبتنی بر خدای
واحد روی بیاورند و در
مقابل بی‌عدالتیهای نهادینه
شده نیز مبارزه به راه
بیاندارند.

ثروت و یا نسب برتر میدانند، قمار، زنا، الکل و دروغ را مورد انتقاد قرار داده و رد کرده است، معیار برتری مردم نسبت به یکدیگرشان را کاملاً واژگون ساخت. از دید اسلام، برتری تنها میتواند در بندگی خداوند (تقوا) مورد بحث شود. از نظر اسلام هیچ تفاوتی نمیتواند میان یک برده و مرد بسیار ثروتمند ایجاد شود. هر دو در نزد خداوند در یک درجه قرار داشته و مساوی اند. برای بزرگان مشرک مکه پذیرش این درک مساوی بودن تقریباً غیرممکن بود.

۲. علل سیاسی و اقتصادی

برای یک شخص در جامعه عرب که اهمیت زیادی به پیوندهای قبیله ای میداد، پذیرفتن دین جدید بسیار دشوار بود. زیرا این به معنای محرومیت، به انزوا کشانده شدن و بیحاشمی قرار گرفتن از جانب قبیله ی آن شخص بود. علاوه بر این، قبیله هایی که جامعه عربی را تشکیل میدادند، میخواستند که رهبرانشان ثروتمند و یا قدرتمند باشند. در حالی که، حضرت محمد شخصی بود که یتیم بدنیا آمد و پس از آن یتیم باقی ماند. او همچنین ثروتمند نیز نبود. چگونه میتواند نبوت برای او پیش بیاید؟ ابوجهل یکی از رهبران دشمنان اسلام چنین میگفت: «ما میتوانیم با بنی هاشم رقابت کنیم. هر کاری که آنها انجام دهند، ما نیز میتوانیم همین کار را انجام دهیم. اما اکنون آنها میگویند: «برای ما پیامبری آمد که وحی برایش نازل میشود.» قبیله ما یک پیامبری را که معادل این باشد چگونه پیدا کند؟ به خدا سوگند، ما هرگز نبوت او را نمیپذیریم.»

نظر به معلوماتی که قرآن کریم برای ما ارائه میکند، مشرکان چنین میگفتند:

«و گفتند چرا این قرآن بر مردی بزرگ از [آن] دو شهر فرود نیامده است» (سوره زخرف، ۴۳/۳۱)

از ثروتمندان مکه ولید بن مغیره نیز با این منطق چنین میپرسید: «درحالیکه من بزرگ و آقای قریش و یا عروه در طایف از بزرگان قبیله ثقیف اینجا باشیم آیا قرآن به محمد نازل میگردد؟» اسلام، که دعوت پیامبر گرامی بود، شروع به متحول ساختن قلبها کرد. اما طرز دید ثروتمندان و حاکمان مکه با قلب نبود، بلکه بیشتر در مورد اموال و جایگاهشان بود. آنها میخواستند نظم اقتصادی و بتپرستی موجود بدون تغییر ادامه یابد.

اسلام معیار برتری مردم نسبت به یکدیگرشان را کاملاً واژگون ساخت. برتری تنها میتواند در بندگی خداوند (تقوا) مورد بحث شود.

یک واقعیت دیگر هم وجود داشت: مردم از سراسر شبه جزیره به مکه که یک مرکز تجاری و دینی به شمار میرفت، میآمدند. زیرا بسیاری از بتها در کعبه وجود داشت که مشرکان به آن احترام میگذاشتند. در ضمن، مردم مکه در اینجا بتهای ساخت خود را به کسانی که از بیرون میآمدند میفروختند. مشرکان مکه فکر میکردند که اگر اسلام بیاید، این جریان اقتصادی که ناشی از این بتها است، کاسته میشود. این چیزی بود که آنها هرگز نمیخواستند. چه باید کرد و چه باید صورت بگیرد، جلو این توسعه خطرناک (!) به نام اسلام باید گرفته میشد. به فکر تدابیر افتادند و شروع کردند به اجرای آنها.

اتخاذ تدابیر جهت ممانعت تبلیغ پیامبر گرامی

تعداد مؤمنان رو به افزایش بود.

به منظور جلوگیری از این پیشرفت، قریشیان از تحقیر و توهین کردن شروع، تا خشونت فیزیکی از استفاده روشهای مختلف دریغ نکردند.

در کنار انجام این کارها، از سویی درخواستهای عجیبی از پیامبر گرامی میکردند. به عنوان مثال، جاری شدن رودخانه ها از داخل مکه، زنده گرداندن اجداد مرده ی آنها، کاخها و گنجها و حتی مورد مجازات قرار گرفتن خودشان برخی از این درخواستها بود.

پیامبر گرامی در برابر این درخواستهای بیمورد می - گفت، همه چیز با خواست خدا اتفاق میافتد و می - افزود: «من تنها پیامبر هستم که خداوند من را از بین مردم برگزید.»

تمسخر و بهتان

همه عمر پیامبر گرامی در صداقت و راستی سپری شده بود وقتی پیروان اسلامی که تبلیغ مینمود، رو به افزایش نهاد، مشرکان قریش تصمیم گرفتند که به عنوان یک روش جدید او را مسخره کنند.

وقتی با پیامبر گرامی روبرو میشدند، میگفتند:

«این است یکی از فرزندان عبدالمطلب که میگوید وحی از آسمان برایش نازل میشود»، «آیا امروز با بالا صحبت کردی، ای محمد!»، «آیا خداوند برای فرستادن پیامبر به جز تو کسی دیگری را نیافت؟»

بعضی اوقات وقتی او را میدیدند با اشاره کردن ابرو با یکدیگر به هم میخندیدند. اما کاری که مشرکین انجام میدادند، محدود به این امر نبود. آنها شروع کردند به گفتن کاهن، دیوانه و یا شاعر. همچنین آنها با گفتن اینکه قرآن کلام خدا نیست بلکه یک مثلی است که توسط پیامبر گرامی ساخته شده و یا از یک مسیحی آموخته است، میخواستند اسلام و قرآن را رد کنند. همه این کارزارهای تهمت و دروغ بدون شک پیامبر گرامی را ناراحت می-ساخت. اما خداوند با نزول آیات، او و کسانی را که به او ایمان آورده بودند تسکین داد و با آیاتی که مشرکان را تا قیامت به چالش میکشید پاسخ داد:

«و مسلما پیامبران پیش از تو [نیز] مورد ریشخند قرار گرفتند پس کسانی که آنان را مسخره میکردند [سزای] آنچه که آن را به ریشخند می گرفتند گریبانگیرشان شد.» (سوره انبیا، ۴۱/۲۱)

«پس آنچه را بدان ماموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب. که ما [شر] ریشخندگران را از تو برطرف خواهیم کرد. همانان که با خدا معبودی دیگر قرار می دهند پس به زودی [حقیقت را] خواهند دانست.» (سوره حجر، ۱۵ / ۹۴-۹۶)

همه این کارزارهای تهمت و دروغ بدون شک پیامبر گرامی را ناراحت میساخت.

«که قرآن به حقیقت (وحی خدا و) کلام رسول بزرگواری است. و آن نه سخن شاعری (و گفتار خیالی و موهومی) است». (سوره الحاقه، ۶۹ / ۴۰-۴۲)

«یا می گویند آن را بر یافته [نه] بلکه باور ندارند. پس اگر راست می گویند سخنی مثل آن بیاورند.» (سوره طور، ۵۲ / ۳۳-۳۴)

«یا می گویند این [قرآن] را به دروغ ساخته است! بگو اگر راست می گویند ده سوره برساخته شده مانند آن بیاورید و غیر از خدا هر که را می توانید فرا خوانید. پس اگر شما را اجابت نکردند بدانید که آنچه نازل شده است به علم خداست و اینکه معبودی جز او نیست پس آیا شما مسلمان میشوید؟» (سوره هود، ۱۱ / ۱۳-۱۴)

«و اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم شک دارید پس اگر راست می گویند سوره ای مانند آن بیاورید و گواهان خود را غیر خدا فرا خوانید.» (سوره بقره، ۲۳/۲)

پیشنهاد معامله

هنگامیکه پیامبر علیرغم انواع تمسخرها و توهینها، مردم را به اسلام دعوت میکرد، مشرکان با توسل به توافق و معامله میخواستند وی را از این امر دستبردار سازند.

یکی از آنها عتبه بود. عتبه نزد آن حضرت آمد و گفت: «... اگر هدف تو ثروتمند شدن است، بگذار ما به تو اموال و ملک دهیم. اگر در پی مقام و اعتبار هستی، بیا ترا به عنوان رهبر خود تعیین کنیم.» او حتی فراتر رفت و پیشنهادی را ارائه کرد، «اگر تو به دلیل یک بیماری روحی، چنین رفتار میکنی، زمینه تداوی ترا مهیا می‌سازیم.»

پس از اینکه عتبه سخنان خود را به پایان رساند، پیامبر گرامی با خواندن آیات نخست سوره فصلت، فرمود که او پیامبری است که توسط خداوند مأمور شده است (فصیت، ۴۱ / ۱-۶). عتبه تحت تأثیر آیات و سخنان پیامبر گرامی قرار گرفت. اما اسلام را نپذیرفت.

وقتی مشرکها فهمیدند که نمیتوانند پیامبر گرامی را با برخی پیشنهادات دنیوی از دعوایش منصرف کنند، پیشنهاد جدیدی ارائه دادند. این یک پیشنهاد بسیار عجیب بود: «ای محمد! چیزی را که تو عبادت میکنی، عبادت میکنیم تو نیز بتهایی را که ما عبادت میکنیم پرستش کن.» در برابر این پیشنهاد نامناسب مشرکان، سوره کافرون نازل شد:

«بگو ای کافران! آنچه می پرستید نمی پرستم. و آنچه می پرستم شما نمی پرستید. و نه آنچه پرستیدید من می پرستم. و نه آنچه می پرستم شما می پرستید. دین شما برای خودتان و دین من برای خودم.» (سوره کافران، ۱۰۹ / ۱-۶)

حملات فیزیکی

مشرکان مکه به دشمنی خود با پیامبر گرامی افزایش دادند. آنها خواستند او را اذیت نمایند، حمله فیزیکی انجام دهند و حتی او را بکشند. از جانب مشرکین پلیدیها و خارها در راه هایی که پیامبر گرامی

از آن میگذشت انداخته شد، خانه وی سنگباران گردید. حتی در هنگام نماز خواندن، شکمبه ی شتر بر او انداختند و خواستند تا او را در سجده خفه سازند.

یک روز هنگامیکه پیامبر گرامی در حال طواف کعبه بود گروهی از مشرکان مکه بر وی حمله کردند. حضرت ابوبکر که شاهد واقعه بود بلافاصله مداخله نموده گفت: آیا شخصی را تنها به خاطر این میکشید که میگوید «پروردگار من خداست!» و با آنها مخالفت کرد و سعی کرد تا آنها را از آنجا دور گرداند. در همین حال، خود وی نیز مجروح شد. روز دیگر درحالیکه پیامبر گرامی در کعبه نماز میخواند، ابوجهل میخواست سنگ بزرگی را گرفته به او پرتاب نماید و او را بکشد، اما نتوانست موفق شود.

عمویش ابو لهب و همسر آن ام جمیل، پیامبر گرامی را با مشکلات خاصی مواجه ساختند. آنها با انداختن نجاست یا قرار دادن خارها در مسیرهای پیامبر گرامی، به وی اذیت و آزار می‌رساندند. ام جمیل، که خواهر یکی از دشمنان سرسخت اسلام ابوسفیان بود دو پسرش را که با دختران پیامبر گرامی رقیه و ام کلثوم نامزد بود با فشار وارد کردن بر آنها نامزدی آنها را فسخ گردانید. سوره تبت در مورد ابو لهب و همسرش، نازل گردیده است:

«بریده باد دو دست ابولهب و مرگ بر او باد.
دارایی او و آنچه اندوخت سودش نکرد. بزودی
در آتشی پرزبانه درآید! و زنش آن هیمه کش
[آتش فروز]» (سوره تبت، ۱/۱۱۱-۵)

مراجعه قریش به ابوطالب

مشرکین قریش
جهت جلوگیری از تبلیغ پیامبر
گرامی به عمویش ابوطالب
مراجعه نموده سه بار ملاقات
نمودند.

ابوطالب نخستین این طلب را با کلمات آرامبخش
فروشانند. وقتی در جلسه دوم مورد تهدید قرار
گرفت، پیامبر گرامی را فراخواند و اظهار داشت که
دیگر نمیتواند بیشتر از این مقاومت کند. پیامبر گرامی
که فکر کرد عمویش دست از محافظتش بر میدارد،
فرمود:

«اگر خورشید را به دست راست من و ماه را بر دست
چپ من بنهند تا از این کار دست بردارم، هرگز من از
تلاش خود در این راه (دعوت) منصرف نخواهم شد تا
اینکه خداوند این دین خود را غالب گرداند و یا در این
راه بمیرم.» به محض این رفتار قاطعش، ابوطالب او را
با این سخنان دلداری داد: «برو هر آنچه را که میخواهی

«اگر خورشید را به دست راست من و
ماه را بر دست چپ من بنهند تا از این
کار دست بردارم، هرگز من از تلاش
خود در این راه (دعوت) منصرف
نخواهم شد»

بگو، به خداوند سوگند که من هرگز ترا برای آنها تسلیم نمیکنم.»
قریشیان در ملاقات سوم خود به ابوطالب پیشنهاد کردند:
«برادرزاده خود را به ما تحویل بده، در عوض آن، ما عماره را
که یکی از خوشبختترین جوانان مکه است، به عنوان فرزند به
تو خواهیم داد.» ابوطالب گفت که این پیشنهاد پیشنهادی بسیار
بدیست و آن را به شدت رد کرد. پس از آن، مردم قریش به
اقدامات انزوای اجتماعی متوسل شدند. همان طور که در بالا
ذکر شد، آنها تحریم اقتصادی و اجتماعی را برای بنی هاشم
آغاز کردند.

فشارهای صورت گرفته بر مسلمانان

فشارهای صورت گرفته بر
مسلمانان خواست فشار و نفوذ
مشرکین تنها با پیامبر گرامی
محدود نبود.

در هدف آنها تمامی مسلمانان قرار داشتند. فشارها از
تمسخر گرفته تا کشتن، گسترش یافته بود. خانواده
های ثروتمند فرزندان مسلمان خود را از کلیه حقوق
مادی محروم میکردند. شکنجه های شرم آور بر
مسلمانان فقیر و ضعیف انجام میشد.

شکنجه ای برده ها و کنیزهای که از خارج مکه
آمده بودند بیندهاش را وحشتزده میساخت. گرسنه
گذاشتن، روی ریگهای داغ و سوزان خواباندن،
سنگهای سنگین را بر روی آن قرار دادن برخی از این
شکنجه ها بود. مجازاتهای مختلفی نه تنها برای افراد
ضعیف، بلکه بر مسلمانان محترم اعمال شد. به عنوان
مثال، حضرت ابوبکر از دعا در فضای باز و خواندن
قرآن به طرزی که شنیده شود، منع شده بود. حضرت
ابوبکر در باغچه ی خانه خود یک مسجد با دیوار

ضخیم ساخت و بدین طریق بر ممنوعیت عبادت مشرکان غلبه کرد. پیشگامان مشرکین در شکنجه، نام‌های قوی همچون ابوجهل، ابولهب، ابوسفیان و امیه بن خلف قرار داشتند.

شکنجه‌ها

درحالی‌که برای مسلمانان شکنجه در سطوح مختلف انجام میشد، همچنین اتفاقات شدیدی رخ میداد که وجدان همه را به درد می‌آورد. خانواده یاسر شدیدترین شکنجه‌ای را که مشرکان به مسلمانان تحمیل کردند، تجربه کرد. یاسر که برای جستجوی برادر گمشده خود به مکه آمد، با کنیزی بنام سُمیه ازدواج کرد. از این ازدواج صحابه معروف، عمار متولد شد. یاسر، سمیه و عمار از جمله‌ی اولین مسلمانان بودند و با صبر و شکیبایی به شکنجه مشرکان پاسخ دادند.

اما سرانجام سمیه در اثر شکنجه‌های وحشیانه ابوجهل درگذشت و عنوان اولین شهید را در تاریخ اسلام بدست آورد. یاسر نیز در همان روز با شکنجه به شهادت رسید. عمار که زنده مانده بود، شکنجه‌های سنگین مشرکان را تحمل کرده نتوانست مجبور گردید تا به نفع بت‌های لات و عزی، و بر علیه پیامبر گرامی سخن بگوید.

اما به محض نجات یافتن از شر مشرکان، نفس خود را نزد پیامبر گرامی گرفت و ماجرا را توضیح داد. رسول خدا با دیدن اینکه عمار با مشکل بزرگی روبرو بود، از او پرسید وقتی این سخنان را گفت، چه حسی داشت. عمار گفت هیچ تغییری در قلب پر از ایمانش به وجود نیامده است. پس از آن، پیامبر گرامی تصریح فرمود برای اینکه در شرایط سختی قرار گرفته است تا زمانی که ایمان خود را حفظ میکند هیچگونه

مشکلی به اینچنین رفتارش وجود ندارد. به او توصیه کرد که اگر در همان وضعیت قرار بگیرد دوباره به همان شیوه رفتار نماید.

غلامان و کنیزان مسلمان در مکه نیز جهت باورهای خود با مشکلات بزرگی روبرو شدند. بلال حبشی در میان بردگان، اولین کسی بود که اسلام را پذیرفت و بعدها به عنوان «سردار مؤذنها» شناخته میشود که به ویژه توسط آقایش امیه بن خلف تحت شکنجه های سنگین قرار گرفت. طناب دور گردنش انداخته شده و به کودکان تسلیم داده میشد و کودکان وی را در کوچه های مکه میگردانیدند. آقایش در هنگام ظهر او را بر ریگهای سوزان میخواباند و سنگهای داغ و بزرگی را بر سینهاش میگذاشت و از او میخواست تا از ایمان به خدای یکتا روگرداند و به بتهای لات و عزی ایمان بیاورد. از سوی دیگر بلال در یک وضعیت دشوار نفس میگرفت و با گفتن «احد!» «احد!» (خداوند یکی است) بر عزم ایمان خود تأکید میکرد. سرانجام حضرت ابوبکر بلال حبشی را از آقایش خریداری کرد و او را از شکنجه نجات داد.

مسلمانی به نام خَبَاب توسط مشرکان چنان مورد شکنجه شدید قرار گرفت که آثار شکنجه از وی در طی سالها از بین نرفت. از جمله اولین مسلمانان زنیره نیز، به دلیل خشونت و شکنجهای که متحمل شده بود، چشم خود را از دست داد. حضرت ابوبکر برخی از برده ها و کنیزانی را که به دلیل نداشتن حامی، شکنجه میشدند، از آقایانشان خرید و نجات داد.

علاوه بر این، عبدالله بن مسعود در محوطه کعبه به دلیل

اینکه آیات خدا را آشکارا تلاوت کرد مورد ضرب و شتم قرار گرفت بحدی که بی هوش گردید؛ تمام بدنش را خون فرا گرفت. هنگامیکه ابوذر الغفاری مسلمان بودنش را اعلام کرد، سه مرتبه توسط مشرکان تا بی هوش شدنش مورد ضرب و شتم قرار گرفت. در عقب این شکنجه ها که بر کسانی که اسلام را برگزیدند، صورت میگرفت، دشمنی بی امان وجود داشت: دشمنی با حقیقت و خیر. و به نظر نمیرسید این دشمنی پایان پذیرد.

تحریمهای اقتصادی

مشرکان همچنین برخی از مجازاتهای اقتصادی را برای روگرداندن مسلمانان از دینشان به کار بستند. خَبَاب، یکی از اولین بردگان مسلمان، آهنگر بود.

یک روز او چند شمشیر را به مشریکی بنام عاص بن وائل فروخت، اما نتوانست پولش را بگیرد.

وقتی خَبَاب از او خواست که پولش را بپردازد، عاص گفت: «تا وقتی دین محمد را ترک نکنی من بده ی خود را نمیپردازم.» پس از آن، خَبَاب پاسخ داد: «من تا وقتیکه تو بمیری و در آخرت دوباره زنده شوی من این کار را نمیکنم.» در پاسخ، عاص گفت «پس در آن حال در روز قیامت بیا، آن روز فرزند من هم، مال من هم وجود خواهد داشت. من در آن زمان بده ی خود را به تو پرداخت میکنم.» او با ایمان خَبَاب مسخره کرد. بنابراین، آیات ۷۷-۸۰ سوره مریم نازل شد و بیان شد که عاص بن وائل در آخرت مجازات بزرگی دریافت خواهد کرد.

فشارهای خانوادگی

خانواده های خود نخستین مسلمانها نیز فشارهای مختلفی را بر آنها اعمال میکردند. درک این مسئله سخت بود که چرا یک خانواده فرزندان خود را تحت فشار قرار میدهد، چگونه میتوانند آنها را شکنجه کنند. اما این اتفاق میافتاد. به عنوان مثال، حضرت عثمان مشغول تجارت بود. وقتی مسلمان شد، عمویش حکم بسیار عصبانی شد و در ابتدا پولش را محدود کرد. وقتی نتیجه ای نگرفت، دست و پاهای حضرت عثمان را با طناب بسته نموده گفت تا زمانی که از اسلام برنگردد دستها و پاهایش را باز نخواهد کرد. هنگامیکه حضرت عثمان گفت: «هر کاری انجام میدی ده، ولی من اسلام را رها نخواهم کرد»، عمویش در مقابل این عزم شکست خورد. اما این بار مادر حضرت عثمان فشار وارد کردن را شروع کرد، اما او نیز ناکام ماند. سعد بن ابی وقاص نیز به دلیل مسلمان شدنش با مقاومت مادرش روبرو گردید. مادرش سوگند یاد کرد که «تا زمانی که سعد از اسلام بازنگردد طعام نمیخورد، آب نمینوشد و حتی در صورت لزوم، خود را خواهد کشت.» بر مبنای این واقعه، آیه ای نازل شد که: «و اگر تو را وادارند تا در باره چیزی که تو را بدان دانشی نیست به من شرک ورزی از آنان فرمان مبر» (سوره لقمان، ۱۵/۳۱/۱۵).

ابو عبیده بن جراح پس از مسلمان شدن، با دشمنی بزرگ پدرش روبرو شد. مصعب بن عمیر پسر یک خانواده ای ثروتمند بود که در رفاه کامل بزرگ شده بود. از جهت مسلمان شدنش با واکنش خشن خانواده خود مواجه شد. آنگونه که خانواده مصعب هیچ یک از نیازهای مادی اش را

در عقب این شکنجه ها که بر
کسانی که اسلام را برگزیدند،
صورت میگرفت، دشمنی بی امان
وجود داشت: دشمنی با حقیقت و
خیر.

برآورده نکردند، و حتی لباسهای او را نیز از دستش گرفتند.
هرگونه فشارها، تهدیدها و شکنجه ها نتوانست مسلمانان را
از راهشان برگرداند. برعکس، آنها بر این پی بردند که یک
چیز چقدر با ارزشی را بدست آورده اند. اعتقاد خداوندی در
قلب آنها بیشتر شد، ایمانشان قویتر گشت.

تدابیر پیامبر گرامی در برابر فشارها

پیامبر گرامی با دیدن شکنجه های
که بر مسلمانان صورت میگرفت
غمگین میشد و برخی تدابیر را
روی دست میگرفت.

مسلمانان از نظر تعداد و قدرت در مکه ضعیف بودند. بنابراین، آنها به ویژه از پاسخ دادن به حملات مشرکان خودداری کردند. همچنین آنها، برای جلب توجه نکردن، به طور جمعی در کعبه حضور نمیافتند و عبادت نمیکردند. آنها جلسات و مذاکرات خود را در دره های دوردست مکه یا در دارالارقم برگزار میکردند.

از آنجا که در این دوره به مسلمانان اجازه پاسخگویی با اسلحه داده نشده بود، در مقابل مشرکین به طور مستقیم و مؤثر پاسخ ندادند. پیامبر گرامی میفرمود: «صبور باشید» و مسلمانان نیز صبور بودند. پیامبر گرامی اظهار میفرمود که شکنجه های سنگین در دوره پیامبران قبلی نیز وجود داشت و آنها با صبر نمودن این روند را پشت سر گذاشته اند. آنحضرت در ضمن

برای کسانی که صبر پیشه میکنند نجاتِ نزدیک و در دنیای
دیگر بهشت را مژده میداد.

برخی از مسلمانان ثروتمند مانند ابوبکر با خریدن برده ها و
کنیزانی که شکنجه میشدند، این رنج ها را کاهش میداد.

هجرت به سوی حبشه

هجرت به سوی حبشه وقتی
حملات گفتاری و فیزیکی بر
مسلمانان افزایش یافت پیامبر گرامی
به عنوان راهکار جدید هجرت به
سوی حبشه را پیشنهاد فرمود.

نجاشی، پادشاه حبشه، یک حاکم عادل بود. در آنجا
امنیت جان و آزادی عقیده وجود داشت. پیامبر گرامی
پیشنهاد زیر را به اصحاب خود داد:

«اگر میخواهید، به حبشه بروید. زیرا در آنجا پادشاه
ی وجود دارد که در کشورش به کسی ظلم نمیکند.
آنجا کشور درستی و صداقت است. تا آمدن یک
آسانی از جانب خداوند در آنجا بمانید.»

بر مبنای این پیشنهاد پیامبر گرامی، نخستین گروه
مسلمان متشکل از یازده مرد و چهار زن در سال ۶۱۵
میلادی به حبشه حرکت نمودند. در این گروه مسلمان
از نظر تاریخ اسلام نام های مهمی از جمله حضرت
عثمان و همسرش رقیه دختر رسول الله، زبیر بن عوام،
مصعب بن عمیر، عبدالرحمن بن عوف، ابو سلمه و

همسرش ام سلمه وجود داشتند. این جریان که به عنوان نخستین هجرت در اسلام حائز اهمیت بوده، از نظر ارتباط با آفریقا در سالهای اول نبوت رسول الله نیز از اهمیت زیادی برخوردار است.

یک سال بعد دومین گروه بزرگ به رهبری جعفر بن ابوطالب به حبشه هجرت کرد. در نتیجه، تعداد کسانی که به حبشه هجرت کردند از ۱۰۰ نفر فراتر رفت.

قریشیان با دیدن تعداد فزاینده مسلمانانی که به حبشه هجرت میکنند از این وضعیت ناراحت گردیده هیئتی را برای پادشاه حبشه اعزام کردند. این هیئت نزد پادشاه رفت و از آن خواست مسلمانانی را که هجرت کرده بودند، به مکه برگرداند. اوضاع کمی عجیب بود. مشرکان، گویی مانند خواستن اموال دزدیده شده خود اعاده مردمانی را میخواستند که مسلمان گردیده از شکنجه و سرکوبگری فرار کرده بودند.

پادشاه نجاشی بلافاصله درخواست مشرکان را برآورده نساخت. برای شنیدن هر دو جوانب و تصمیم عادلانه اتخاذ نمودن، نماینده مسلمانان را نیز بحضور خود فراخواند. به نمایندگی از مسلمانانی که به حبشه هجرت کرده بودند، جعفر بن ابوطالب از میان مجلس به پا خاست و به پادشاه نجاشی چنین گفت:

«ای فرمانروا! ما قومی بودیم که در تاریکی جهل شناور بودیم. بتها را میپرستیدیم، گوشت حیوانات مرده را میخوردیم، از ارتکاب گناه باکی نداشتیم. ما روابط با بستگان را قطع میکردیم و با همسایگان رفتار بد داشتیم. در بین ما افراد قدرتمند ضعیفان را مورد ظلم قرار میداد. ما به این منوال به زندگی خود ادامه دادیم تا اینکه خداوند از میان ما پیامبری را برای ما فرستاد که از نسب، درستی، اعتماد و عفتش آگاهی کامل داریم. رسول خدا ما را دعوت کرد تا به خدای یگانه ایمان داشته باشیم، و او را عبادت کنیم، به جز از آن بتها و سنگهایی را که ما و اجدادمان میپرستیدیم، رها کنیم. وی برای ما دستور داد که سخن حق بگوییم، امانت را رعایت کنیم، با بستگان خود دیدار

نجاشی، پادشاه حبشه، یک حاکم عادل بود. در آنجا امنیت جان و آزادی عقیده وجود داشت.

کنیم، با همسایگان رفتار نیک داشته باشیم؛ از حرام خودداری نماییم و به قتل انسان دست نزنیم. او ما را از ارتکاب اعمال بد و گناه، از گفتن سخن بد، از خوردن مال یتیمان، از بستن تهمت بازداشت. او دستور داد که تنها خدا را عبادت کنیم و هیچ چیزی را با او شریک نسازیم، نماز بخوانیم، زکات دهیم و روزه بگیریم. ما سخنش را پذیرفتیم، به او ایمان آوردیم و در راستای پیامهایی که او از طرف خداوند آورده است، از او پیروی کردیم. بنابراین ما فقط خدا را عبادت نمودیم و هیچ چیزی را با وی شریک نساختم. برای ما آنچه را که حلال شمرد، حلال دانستیم و آنچه را که حرام گردانید حرام قبول نمودیم. برای اینکه ما عبادت خداوند متعال را رها نموده مانند گذشته بتها را بپرستیم و بدیهای را که قبلاً حلال میدانستیم، حلال بشماریم خویشان ما با دشمنی نمودند. آنها ما را در معرض شکنجه ها قرار دادند و ما را تحت فشار قرار دادند تا دین خود را ترک کنیم. هنگامیکه اهل مکه به ما ظلم را روا دیدند، فشارهای خود را افزایش دادند و مزاحم آیین ما گردیدند به سرزمین شما آمدیم. ما شما را در بین بسیاری از حاکمان انتخاب کردیم و ترجیح نمودیم اینکه همسایه شما باشیم. پادشاه ها! ما به این امید آمدیم که در کنار شما آزار و شکنجه نخواهیم شد.»

نجاشی که به طرفها گوش فرا داد، با یک حکم قطعی درخواست مشرکان را رد نمود و همچنان به حمایت از مسلمانان ادامه داد. برخی از مسلمانان چند سال بعد به مکه بازگشتند. بعضی از آنها بعداً وقتی پیامبر گرامی به مدینه هجرت کرد، به آنجا رفت.

اسلام آوردن حضرت حمزه و حضرت عمر

هنگام فعالیتهای تبلیغ و اطلاع رسانی در دوره مکه، اسلام آوردن دو شخص از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. یکی از آنها عموی پیامبر گرامی حضرت حمزه است. دیگرش حضرت عمر بن خطاب است.

حضرت حمزه، از برادرزاده اش حضرت محمد تنها چند سال بزرگتر بود. دوست دوران کودکی او و نیز برادر رضاعیش بود. او هنوز مسلمان نشده بود، اما از دیدن کارهایی که به پیامبر گرامی صورت میگرفت ناراحت میگردید. روزی حضرت حمزه از شکار برگشته و کعبه را طواف مینمود، برایش یک کنیز آنچه را که دیده بود بازگو کرد: ابوجهل، دوباره به پیامبر گرامی توهین کرده بود و برایش حرفهای آزاردهنده گفته بود. از شنیدن حرفهای کنیز، حضرت حمزه که از کنیز این حرفها را شنیده بود، بسیار خشمگین شد و نزد ابوجهل که در آنجا با سران قریش نشسته بود، رفت. با ضربه زدن با کمانی که در دست داشت مجروح ساخت و اسلام خود را چنین اعلام کرد:

«من نیز دین محمد را قبول کردم، بیا به من هم ناسزا بگو، اگر کسی شجاعت دارد بیاید با من مبارزه کند»

«خداوندا، اسلام را یا با دستان ابو الحکم (ابوجهل) و یا با دستان عمر بن خطاب، نیرومند بساز.»

ابوجهل در مقابل این به مبارزه طلبیدن سکوت کرد.

در آن هنگام پیامبر گرامی که در دارالارقم حضور داشت از اسلام آوردن عمویش بسیار خوشحال شد. مشرکین مکه پس از آن که شخص قوی مانند حمزه مسلمان شد، در بدیهای خود که با پیامبر انجام میدادند بیشتر محتاطانه رفتار میکردند.

پیامبر گرامی هنگام دعوت کردن مردم به دین، با مشکلات مختلفی روبرو میشد و برای عبور از آن به خداوند چنین دعا میفرمود:

«خداوندا، اسلام را یا با دستان ابو الحکم (ابوجهل) و یا با دستان عمر بن خطاب، نیرومند بساز.»

هر دو شخص مذکور در این دعا افراد قدرتمند و تأثیرگذار مکه بودند. افتخار مسلمان بودن به عمر بن خطاب نصیب شد.

عمر یک دشمن جدی اسلام بود. به پیامبر گرامی و اسلام خشمگین بود. روزی، تصمیم گرفت که حضرت محمد را بکشد. فکر میکرد که اگر آن را از بین ببرد، دین مبین اسلام نیز از بین میرود. شمشیرش را حمائل کرد و قاطعانه به راه افتاد.

در راه، نُعیم در مقابلش پدیدار شد. نعیم مسلمان شده بود، اما مسلمان شدن خود را پنهان میکرد. وقتی عصبانیت را بر چهره عمر دید، از او پرسید که کجا میرود. پاسخ عمر قاطع و مصمم بود: «من قصد دارم محمد را بکشم، که

تمامیت قریش را از هم ریخته است و به خدایان توهین مینماید.»

پس از این سخنان، نعیم اظهار داشت که اگر چنین کاری انجام دهد، زنده نخواهد ماند و گفت: «ابتدا به برادر و خواهر خود نگاه کن که آنها نیز مسلمان شدند.» هدف نعیم در گفتن این حرف خبر دادن نبود بلکه با تغییر جهت عمر، بدست آوردن وقت بود.

عمر با عصبانیت به خانه خواهرش رفت. آنها در آن هنگام قرآن میخواندند و عمر صدای آنها را شنیده بود. عمر که بسیار عصبانی بود، وارد خانه خواهر شد و شروع کرد به ضرب و شتم آن دو. خواهرش، فاطمه، غرق خون شده بود. اما وقتی گفت که از اسلام دست نخواهد برداشت، عمر از آنها خواست آنچه را که میخواندند بیاورند.

آنها کاغذی را که در آن سوره طه نوشته شده بود آورده و خواندند. عمر هنگام گوش دادن به آیات، تحت تأثیر قرار گرفت و تغییر یافت. سپس برای رفتن نزد پیامبر گرامی از خانه بیرون بر آمد. اما حالا او به عنوان یک فرد کاملاً تغییر یافته راه میرفت.

کسانی که او را دیدند که با شمشیر به دارالرقم میآید، مضطرب شدند. هنگامیکه حضرت حمزه اظهار داشت که اگر عمر با نیت بد بیاید آنچه که لازم است انجام داده خواهد شد، پیامبر گرامی خواست در را باز گردد. وقتی عمر اظهار نمود که برای ایمان آوردن به خدا، پیامبر گرامی و قرآن آمده است، پیامبر گرامی تکبیر گفت. همه مسلمانانی که در آنجا حضور داشتند در این تکبیر شرکت کردند و همه به اسلام آوردن حضرت عمر بسیار خوشحال شدند. سپس همه با هم به کعبه رفتند. قدرتمند شده بودند، این را حس میکردند. مشرکان به مانند آنچه که در مورد حضرت حمزه صورت گرفت به اسلام آوردن حضرت عمر نیز بسیار ناراحت شدند.

تحریم قریش

تحریم قریش
قریشیان وقتی با انواع مبارزه و
فشارها تلاش مینمودند تا اسلام
را از بین ببرند، روش جدیدی را
دریافتند:

تحریم. با استفاده از این روش برای نابودی پیامبر
گرامی، قصد داشتند به تمام خاندان پیامبر گرامی فشار
بیاورند. بنی هاشم و بنی عبدالمطلب دو قبیله ای
بودند که از پیامبر گرامی حمایت میکردند. قریشیها با
اعلام این دو گروه به عنوان دشمن، اولین گام تحریم
را برداشتند. سپس آنها داد و گرفت دختران و خرید و
فروخت اجناس را با آنها متوقف ساختند. این شرایط
را نوشته و به دیوار کعبه آویزان کردند. هدف آنها در
جانب مقابل عکسالعمل برانگیخته و به انزوا کشاندن
پیامبر گرامی بود. آنها فکر میکردند که اعضای
قبیله، که از روابط اجتماعی انتزاع شده اند، نمیتوانند
برای مدت طولانی مقاومت نشان دهند. ابو لهب و
فرزندانش خارج از تحریم نگه داشته شدند. زیرا آنها

ذاتاً با پیامبر گرامی مخالف بودند.

ابوطالب به منظور محافظت از بستگان خود در برابر این تحریم اجتماعی و اقتصادی، محل‌های به نام محله ابوطالب را تأسیس کرد. به جز ابو لهب و پسرانش، چه مسلمان و چه غیر مسلمان همه ی بنی هاشم و بنی عبد المطلب، به آنجا نقل مکان کردند. پیامبر گرامی و تمام کسانی که با او حرکت کرده اند تقریباً سه سال (۶۱۶-۶۱۹ میلادی) تحت تحریم زندگی کردند. حضرت خدیجه و ابوطالب در این روزهای دشوار تمام ثروت خود را به مصرف رساندند. بیرون رفتن و خرید کردن به جز از ماه های حج و حرام امکان پذیر نبود. مشرکان در زمانهای که خرید و فروخت امکان داشت هنگام خرید مشکل ایجاد می-کردند، قیمت‌ها را افزایش میدادند.

بعضی اوقات برخی از دوستانشان به طور مخفیانه به آنها غذا کمک میکردند. با این وجود، از اینکه امکانات کافی نبود هر از گاهی مشکلات جدی رونما میگردد. یک بار، یکی از زنان تحت تحریم پوست شتر خشک شده ای را که در راه دیده بود، گرفت و آن را در آب جوشانده و به عنوان غذا به فرزندانش داد.

سرانجام، چند تن از اشخاص منصف و مهربان مداخله کردند و مشرکان را قانع ساختند. به این ترتیب، تحریم وحشیانه که سه سال ادامه پیدا کرد به پایان رسید.

سال اندوهبار: وفات ابو طالب و حضرت خدیجه

دو وفات پی در پی که در دهمین
سال نبوت (۶۲۰ میلادی) به
وقوع پیوست، مسلمانان را بسیار
اندوهگین ساخت.

ابوطالب عموی پیامبر گرامی که همیشه از پیامبر
گرامی حمایت میکرد و همسرش حضرت خدیجه
که بیست و پنج سال زندگی خود را با او بخوشی
سپری کرد، با تفاوت سه روز وفات نمودند. وفات
آنها پیامبر گرامی و مسلمانان را بسیار غمگین ساخت.
به همین دلیل، این سال «سال اندوهبار» (سنه الحزن)
نامیده شد.

هنگامیکه ابوطالب وفات نمود، رئیس بنی‌هاشمها
ابو لهب شد. در نتیجه اصرار خواهرانش، در تحت
حمایت خود قرار دادن برادرزاده اش را که پیامبری
وی را قبول نداشت با دل ناخواسته پذیرفت. با این
حال، پس از مدتی، با فشار دوستان مشرک خود مانند
ابوجهل از این تصمیم خود بازگشت.

دعوت اهل طائف به اسلام

پیامبر گرامی آنچه را که برایش
وحی میشد به رساندن آن به
مردم ادامه میداد و آنها را به
اسلام دعوت میفرمود.

به همین ترتیب، قریشیها نیز دشمنی خود را ادامه
دادند. علاوه بر این، پس از مرگ ابوطالب و حضرت
خدیدجه شجاعت مشرکین بیشتر شد.

هیچ کسی در مکه باقی نمانده بود که تبلیغ پیامبر
گرامی را نشنیده باشد. پس از دهمین سال نبوت،
پیامبر گرامی نگاه خود را بیرون از مکه انداخت. او در
فکر رسیدن به مردمانِ جایِ دیگری بود. روزی زید
بن حارثه را با خود گرفت و به سمت طائف رفت.
قبیله ثقیف در شهر طائف زندگی میکرد.

پیامبر گرامی با بزرگان شهر ملاقات کرد و آنها را به
سوی اسلام فرا خواند. اما هیچ یک از طائفیها این
را نپذیرفتند. زیرا آنها خویشاوندی و روابط تجاری
نزدیکی با قریشیان داشتند؛ آنها نمیخواستند که این
روابط از میان برداشته شود. پیامبر گرامی سپس از

آنها خواست که حداقل دعوتش را مخفی نگه دارند. اما آنها با قبول نکردن این موضوع، به مردم قشر پایین شهر گفتند که پیامبر گرامی و زید را با سنگ بزنند. ناگهان یک وضعیت بسیار ناگوار به وجود آمد:

برخی از افراد نادان، بی ادب و بیشعور، که در دو کناره راه پیامبر گرامی صف کشیده بودند، از دو طرف بالای پیامبر گرامی و زید شروع به پرتاب سنگهای دست داشته خود کردند.

سنگهای پرتاب شده پاهای پیامبر را خون آلود ساخت. از طرف دیگر زید در حالی که سعی در محافظت از پیامبر گرامی در برابر سنگها داشت، از ناحیه ی سر مجروح شد. در همین حال، آنها به یک باغ انگور رسیدند و رسولالله به همراه زید به اینجا پناه برد.

پس از دهمین سال نبوت،
پیامبر گرامی نگاه خود را
بیرون از مکه انداخت. او در
فکر رسیدن به مردمانِ جایِ
دیگری بود.

گله جاهلان عقب مانده بود. پیامبر گرامی به دلیل وضعیتی که از سر گذراند بدن و قلبش به درد آمده بود، در همین حالت دستان خود را بالا آورد و چنین دعا فرمود:

«خداوندا! من از ضعف و ناتوانی خود تنها به تو عرض و شکایت میکنم. ای مهربانترین مهربانها! تو پروردگار کسانی هستی که تحت ستم و آزار و شکنجه قرار میگیرند. تو پروردگار من هستی. بدست چه کسانی مرا رها میکنی! ... اگر این مصیبتی که بالایم میآید ناشی از خشم و غضب تو علیه من نباشد، نگران آن نیستم و از صمیم قلبم آن را تحمل خواهم کرد. اما محافظت و حمایت از جانب تو همیشه برای من خوشایندتر است. هم در این دنیا و هم در آخرت، به نور الهی تو که همه چیز را تنظیم میکنی و تاریکیها را روشنی مبخشی، پناه میبرم. خدای من! من دوباره از خشم و غضب تو به رحمت تو پناه میبرم. تا راضی شدنت از تو بخشش میطلبم. توبه و دعا فقط برای توست. خدای من تنها تو منبع قدرت و نیروی واقعی هستی!»

در همین حال، عدّاس برده مسیحی صاحب باغ انگور، یک بشقاب انگور را برای پیامبر گرامی آورد.

هنگامیکه پیامبر گرامی شروع به خوردن انگور کرد، وقتی گفت «بسم الله»، این کلمه توجه عدّاس را به خود جلب کرد و معنای این کلمه را پرسید. پس از آن، آنها به صحبت کردن شروع نمودند. عدّاس که تحت تأثیر سخنان و رفتار پیامبر گرامی قرار گرفت، ایمان آورد و مسلمان شد.

پیامبر گرامی پس از مدتی استراحت در باغ انگور، راهی مکه شد. در همین حال، جبرئیل آمد و به او گفت که اگر بخواهد، خداوند مشرکانی را که شکنجه و اذیت کردند، از بین میبرد. پیامبر گرامی، حتی پس از شکنجه های شدیدی که بالایش صورت گرفت، به جای دعای بد به جبرئیل چنین فرمود:

«نه، من نمیخواهم. من میخواهم خداوند از نسل این مشرکین، کسانی را بوجود بیاورد که تنها خداوند را عبادت کنند و به او هیچ چیزی شریک نسازند.»

چنین خواست، چنین آرزو کرد. چون او یک پیامبر بود.

بیعت‌های عقبه

پیامبر گرامی به هرکسی که می-
توانست دسترسی کند اسلام را
تبلیغ میکرد و آنها را به اسلام
دعوت مینمود.

این مسئولیت خود را با ملاقات با کسانی که برای
اهداف مختلف به مکه میآمدند نیز انجام میداد. دیدار
پیامبر گرامی با مردم مدینه در سال یازدهم (۶۲۰
میلادی) نتیجه بسیار مثبتی را در پی داشت.

در موسم حج ملاقات با شش تن از اهل مدینه در
منطقه عقبه که در فاصله سه کیلومتری کعبه موقعیت
دارد، باعث شد که همه آنها به اسلام رو بیاورند. این
شش نفر از قبیله خزرج اولین مسلمانان در مدینه شدند.
آنها در مدینه به آموزش و گسترش اسلام شروع کردند
که آن را از پیامبر گرامی آموخته بودند.

نخستین بیعت عقبه

نخستین بیعت عقبه سال بعد، یعنی در دوازدهمین سال نبوت (۶۲۱ میلادی) ۱۲ تن در موسم حج از مدینه آمدند. آنها مخفیانه با پیامبر گرامی در عقبه ملاقات کردند. ۱۰ تن از آنها از قبیله خزرج و ۲ تن از قبیله اوس بودند. پیامبر گرامی در مورد اصول اسلام به آنها بیان فرمود و برای رعایت این اصول تعهد محکمی از آنها گرفت. شرکت کنندگان در این جلسه، در رابطه به موارد ذیل با یک علاقمندی کامل با پیامبر گرامی بیعت کردند و وعده سپردند:

- هیچ چیز را با خداوند شریک نمیسازند.
- از دزدی پرهیز میکنند.
- مرتکب زنا نمیشوند.
- دست به قتل فرزندان نمی‌زنند.
- با دروغ بافی به احدی تمهت نمی‌ینند.
- در هیچ یکی از موارد خوب در برابر رسول خدا مخالفت نمی‌کنند.

پیامبر گرامی در این قرارداد بنام «عقبه نخستین»، فرموده است کسانی که این شرایط را انجام دهند، وارد بهشت خواهند شد. پیامبر اکرم، برای آموزش قرآن و اسلام به مردم مدینه مصعب بن عمیر را همراه آنها به مدینه فرستاد.

مصعب کسانی را که تا حال مسلمان نشده بودند، به دین دعوت میکند، و همچنین برای نمازگزاران آنجا امامت مینماید. در نتیجه ی تلاشهای مصعب که در خانه اسعد بن زراره که در ملاقات عقبه شرکت داشت، اقامت میکرد. در یک سال اکثر سران مدینه اسلام را پذیرفتند. اسلام به سرعت در قلبها گسترش مییافت و مسلمانان در مدینه افزایش پیدا میکردند.

دومین عقبه

در موسم حج سال سیزدهم نبوت (۶۲۲ میلادی) ۷۵ تن مسلمان که ۲ تن از آنها زن بودند با یک گروه به مکه آمدند. همراه با آنها کسانی که هنوز ایمان نیاورده بودند نیز وجود داشتند. پس از حج، آنها دوباره به طور مخفیانه با پیامبر گرامی ملاقات کردند.

در این ملاقات، مردم مدینه پیامبر گرامی را به شهر خود دعوت کردند. رسول خدا نخست آیاتی از قرآن را خواند. او سخنانی را ارشاد فرمود که در آن از آنها خواسته شد تا با تمام نیرو و قوت خود به اسلام پابندی نشان دهند. سپس شرایط عقبه دوم را ذکر کرد، آنگاه به شکل روشن چنین بیان فرمود: «من از شما تعهد و بیعت میگیرم که اگر من به مدینه هجرت کنم، همانگونه که از جان، فرزندان، زنان و اموال خود محافظت میکنید از من و همه مسلمانان مکه نیز محافظت خواهید کرد، هم در روزهای خوب و هم در شرایط سخت و دشوار از من اطاعت خواهید کرد، هم در رفاه و هم در تنگدستی همکاری و کمک مادی خواهید نمود، به نیکی امر نموده و مانع بدی خواهید شد، بدون ترس و هراس داشتن از کسی، طرفدار حق خواهید بود.»

پیامبر گرامی با یک
قافله مدینه ای که
شامل مسلمانان و
کسانی که هنوز ایمان
نیاورده بودند بود، در
جای بنام عقبه برای
بار دوم ملاقت کرد.

مردم مدینه همه این شرایط را پذیرفتند و بیعت کردند. پس از آن، رسول خدا جهت برقراری روابط بین خودش و مردم مدینه، از آنها خواست که ۱۲ نماینده (نقیب) را از میان خود انتخاب کنند. آنها جهت نمایندگی ۹ نفر را از قبیله خزرج و ۳ نفر را از قبیله اوس انتخاب کردند. پیامبر گرامی از قبیله خزرج اسعد بن زراره را به عنوان نماینده و رئیس (نقیب النقباء) ۱۱ نماینده دیگر منصوب کرد.

اسراء و معراج

پیامبر گرامی که با وفات ابو طالب و حضرت خدیجه متأثر گردید، در طایف که در جهت دعوت به اسلام رفت با اذیت‌های شدید مواجه شده بود.

پس از این اتفاقات غمانگیز، معجزه اسراء و معراج تحقق یافت. این دو معجزه، سفر پیامبر گرامی به قلمروهای معنوی است.

شب‌ی، هنگامیکه پیامبر گرامی در مسجدالحرام در مکه عبادت میکرد، جبرئیل آمد. او را از مسجدالحرام گرفت و به مسجد الاقصی در بیت المقدس برد. پیامبر گرامی همراه با جبرئیل از آنجا به مقام والایی بنام سدره المنتهی بالا برده شد. پس از آن، پیامبر گرامی به دور از محدودیت‌های زمانی و مکانی، به حضور خداوند متعال آورده شد.

به انتقال داده شدن پیامبر گرامی از مسجدالحرام به مسجد الاقصی، اسراء؛ از آنجا به نزد خداوند عروج

نمودنش را معراج گفته میشود.

در قرآن کریم، در آیه ی نخست سوره اسراء درباره این واقعه چنین آمده است:

«منزه است آن [خدایی] که بنده اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده ایم سیر داد تا از نشانه های خود به او بنمایانیم که او همان شنوای بیناست»

پیامبر گرامی در یک ایستگاه این سفر معجزه‌وی، همه پیامبران قبل از خودش، در نماز به آنحضرت اقتدا کردند. حادثه ی معراج، در بیست و هفتمین شب ماه رجب، یک سال قبل از هجرت رخ داده است. سفر معراج باعث افزایش معنویت پیامبر گرامی، تقویت ایمان مؤمنان و افزایش خصومت و دشمنی مشرکان شد. وقتی پیامبر گرامی این ماجرا را به مردم مکه گفت، معراج را غیر واقعی دانستند و آن را انکار کردند. آنها همچنین در مورد محل کاروانی که از بیت المقدس به مکه در حال بازگشت بود سؤال کردند تا آن را در موقعیت سختی قرار دهند. با آنکه پیامبر گرامی به درستی به آنها پاسخ داد، اما آنها همچنان به انکار خود ادامه دادند.

وقتی مشرکان بعداً این واقعه را با یک رفتار مسخره آمیز به حضرت ابوبکر بازگو کردند، وی گفت: «آیا این سخنان را حضرت محمد

به انتقال داده شدن پیامبر
گرامی از مسجدالحرام
به مسجد الاقصی، اسراء
گفته میشود.

میگوید؟ اگر او بگوید درست است»، وی با این حرفهای خود اسراء و معراج را تأیید کرد. این رویداد باعث شد که ابوبکر لقب «صدیق (تصدیق کننده)» را بخود بگیرد. در شبی که سفر معجزه صورت گرفت نماز پنجگانه فرض شد و آخرین آیات سوره بقره (بقره، ۲۸۵/۲-۲۸۶) نازل گردید و مژده داده شد به کسانی که چیزی را با خدا شریک نساخته اند مورد بخشش قرار میگیرند. برخی از اصول اساسی، که برای همه مسلمانان مهم است، در سوره اسراء که در مورد این شب است، امر شده است. این اصول که از نظر نشان دادن ماهیت اصلی اسلام نیز دارای اهمیت هست، قرار ذیل است:

- به جز از خدا بکسی دیگری بندگی نکردن،
- با والدین رفتار نیک داشتن،
- دادن حق بستگان، بینوا، مسافر در راه مانده،
- بخیل نبودن و اسراف نکردن،
- نکشتن کودکان از ترس فقر،
- پرهیز از فحشا و زنا،
- به قتل نرساندن کسی،

«آیا این سخنان را حضرت محمد
میگوید؟ اگر او بگوید درست
است» حضرت ابوبکر

- دست درازی نکردن به اموال یتیم،
- وفا نمودن به وعده (عهد و وفا)
- در اندازه گیری و وزن توجه داشتن به انصاف و صداقت،
- از پی موضوعی که در مورد آن آگاهی نداریم، نباید رفت،
- بر روی زمین با غرور و تکبر راه نرفتن، بزرگ نمایی نکردن
(سوره اسراء، ۲۲/۱۷-۳۷).



هجرت به مدینه

هجرت یعنی سفر کردن در راه دین از یکجا به جای دیگر.

در سال ۶۲۲ میلادی نقل مکان نمودن پیامبر گرامی و مسلمانان از مکه به مدینه، «هجرت» نامیده شد.

پیامبر گرامی پس از عقبه دوم، به همراهان خود که در شرایط دشوار در مکه زندگی میکردند، اجازه هجرت به مدینه را داد. پس از این، برای اولین بار، عامر بن ربیع و همسرش لیلی به اینجا مهاجرت کردند. بعداً، اصحاب دیگر به شکل گروهی، شروع به ترک مکه کردند. شماری از صحابه که قبل از شروع این هجرت، از مکه به مدینه رفته بودند. اینها ابو سلمه و همسرش ام سلمه بودند که قبل از بیعت عقبه به مدینه مهاجرت کردند و دو صحابه دیگر بنام مصعب و عبدالله بن ام مکتوم که بعد از بیعت عقبه اولی برای آموزش اسلام فرستاده شده بودند.

هجرت به طور کلی مخفیانه انجام میشد. زیرا مشرکان قریش به مسلمانان نه اجازه آزادانه زیستن در مکه را، و نه هم اجازه ترک کردن آنرا میدادند. بنابراین،

هنگامیکه هجرت شروع شد، مشرکان با ایجاد مشکلات مختلف سعی کردند از هجرت جلوگیری کنند. حتی برخی از مسلمانان را زندانی کردند. مثلاً هشام بن عاص برای هجرت آمادگی گرفته بود، اما وی توسط مشرکان به ویژه پدرش با زنجیر بسته و زندانی شد.

از سوی دیگر عیّاش بن اَبی رَبِیعَه، برای هجرت به راه افتاد و تا به قبا آمد. اما برادرانش ابوجهل و حارث که در اینجا به وی رسیدند و وقتی گفتند که مادر پیرش به دلیل جدایی از او بسیار پریشان شده است، به مکه بازگشت. اما هنگامیکه او بازگشت، او را زندانی کردند. آن تنها در سال ۷ هجرت (۶۲۹ میلادی) توانست از دست مشرکان نجات یابد و به مدینه برود.

اتفاقی که برای صَحِیب بن سِنانِ الرومی افتاد نیز جالب بود. مردم مکه، فهمیدند که او هجرت میکند، نه تنها بدهیهای او را پرداخت نکردند، بلکه داراییهای او را نیز مصادره نمودند. صحیب تنها با واگذار کردن تمام داراییهای خود به مردم مکه، توانست هجرت کند. هجرت حضرت عمر از همه متفاوت و آشکارا بوده است. وی پس از طواف کعبه و دو رکعت نماز خواندن، برای مشرکین به صراحت گفت: «اگر کسی میخواهد همسر خود را بیوه کند، فرزندان خود را یتیم کند، به تعقیب من بیاید و مانع من شود.» سپس به مدینه هجرت نمود.

در سال ۶۲۲ میلادی نقل مکان نمودن پیامبر گرامی و مسلمانان از مکه به مدینه، «هجرت» نامیده میشود.

بیشتر اصحاب در مدت کوتاهی پس از اجازه نقل مکان، به مدینه هجرت کردند. پیامبر گرامی با حضرت ابوبکر و خانواده اش، حضرت علی و مادرش، در ضمن کسانی که توانایی هجرت را نداشتند و کسانی که از هجرتشان جلوگیری شده بود، باقی مانده بودند. در همین حال، حضرت ابوبکر هرازگاهی با مراجعت به رسول الله برای هجرت اجازه میخواست. آنحضرت هر بار چنین پاسخ می داد، «عجله نکن! امید است که خداوند متعال یک همراه را به شما عطا کند.»

هجرت پیامبر گرامی به مدینه

با گذاشتن تمام دارایی خود
هجرت نمودن مسلمانان به مدینه
در تاریخ یک رویداد بینظر بود.

خانه ها، اموال و ملکیت‌هایشان، زندگی که تنظیم کرده بودند، همه چیز به جا مانده بود. مشرکان قریشی کمی مضطرب و کمی هم خشمگین بودند. با نگرانی از اینکه «روزی، اگر محمد به آنجا برود و با مسلمانان آنجا یکجا شود، آیا برای مکه خطر ایجاد میکند؟» تصمیم گرفتند تا درباره آن ملاقات کرده به بحث و گفتگو بنشینند.

مشرکان که در محلی به نام دارالندوه جمع شدند، در مورد اینکه چگونه یک راه را در پیش بگیرند در بین خود آغاز به جر و بحث نمودند. از بنی هاشم که پیامبر گرامی عضو آن است هیچ کسی به جز از ابو لهب در این جلسه گرفته نشده بود.

هر کس نظر خود را ارائه میکرد. برخی زندانی شدن پیامبر گرامی را و برخی هم تبعیدش را میخواست. اما

مشرکان که در محلی به نام
دارالندوه جمع شدند، در مورد
اینکه چگونه یک راه را در پیش
بگیرند در بین خود آغاز به جر و
بحث نمودند.

در پایان، ایده ابوجهل را پذیرفتند. پیشنهاد ابوجهل قتل پیامبر گرامی بود. این ایده هولناک به سرعت توسط افراد حاضر تکامل یافت. برای اینکه بنی‌هاشم خونخواهی را به راه نیندازند، از هر قبیله یکی انتخاب میشد و پیامبر گرامی توسط همه آنها به قتل میرسید.

وقتی این نقشه ی ترور، توسط خداوند متعال از طریق جبرئیل به پیامبر گرامی خبر داده شد، پیامبر گرامی بلافاصله به خانه ابوبکر رفت و از او خواست تا مقدمات هجرت را آماده بسازد. حضرت ابوبکر از این تصمیم با گریه های خوشی خود استقبال نمود و شترهای خود را که برای این سفر آماده کرده بود به شخص راهنما تسلیم کرد.

راهنما به نام عبدالله بن اُرَیقَط مشرک بود، اما او یک شخص جوانمرد، قابل اعتماد و کسی بود که کار خود را به خوبی انجام میداد. آنها قرار گذاشتند که سه روز بعد با راهنما در غار ثور با هم ملاقات میکنند. پیامبر گرامی باید بدون اطلاع داشتن کسی خانه خود را ترک میکرد. امانتهای را که برایش گذاشته شده بود به حضرت علی سپرد تا اینکه به صاحبانش تسلیم نماید. و سپس از او خواست که به تعقیب آنها

بباید. آن شب، حضرت علی در بستر پیامبر گرامی، خواب کرد. پیامبر گرامی با خواندن سوره یاسین از خانه خود بیرون آمد و به خانه حضرت ابوبکر رفت. در شب پنجشنبه ۲۶ صفر (۹ سپتامبر ۶۲۲ میلادی)، پیامبر گرامی مخفیانه مکه را با ابوبکر ترک کرد و به غار ثور، واقع در ۵ کیلومتری جنوب غربی مکه، رفت. مدینه در شمال میماند. دلیل رفتن به ثور برای سردرگم ساختن مشرکان بود.

آنها سه روز و سه شب در اینجا پنهان شدند. عامر بن فهیره گوسفندان حضرت ابوبکر را میچراند گله را مقابل غار میآورد و از این طریق خوراک آنها را با دادن شیر و غذا، مخفیانه تهیه میکرد. حضرت عبدالله فرزند حضرت ابوبکر، شبانه پنهانی میآمد و تحولات و اخبار مکه را برای آنها نقل میکرد.

«نگران نباش، خدا با ماست»

(سوره توبه، ۴۰/۹)

از طرف دیگر، مشرکانی که جهت قتل پیامبر گرامی، خانه اش را در محاصره درآورده بودند، وقتی در بستر خوابش حضرت علی را پیدا کردند، شگفت زده و بسیار خشمگین شدند. وقتی نتوانستند پاسخ سؤالات خود را بیابند، ابتدا حضرت علی را کتک زدند و دستگیرش کردند، و سپس وی را آزاد نمودند. حضرت اسماء دختر ابوبکر نیز وقتیکه به سؤالات پاسخ نداد، مورد آزار و اذیت ابوجهل قرار گرفت. یک فعالیت جستجو و پویش در مقیاس بزرگ بلافاصله آغاز شد. پیام رسانها به همه جا فرستاده شدند و تعقیب پیامبر گرامی آغاز گردید. علاوه بر این، اعلام شد که ۱۰۰ شتر به کسانی که پیامبر گرامی

را میگیرند اهدا میشود.

عملیات تعقیب و جستجو آغاز شده بود. جستجوها در یک منطقه وسیع ادامه داشت. وقتی یکی از مشرکان تا مقابل غاری که مدتی در آن مخفی شده بودند، آمد حضرت ابوبکر نگران شد و گفت: اگر نگاه کنند، ما را خواهند دید. پیامبر گرامی دوست غار خود را همانطور که در قرآن آمده است با گفتن «نگران نباش، خدا با ماست» (سوره توبه، ۴۰/۹) آرام ساخت. ضمناً در بسیاری از منابع ذکر یافته است که به دستور خدا یک عنکبوت در ورودی غار تارهایش را بافته است و کبوتر نیز لانه کرده است. این وضعیت سبب شده تا مشرکان نگاه کردن به داخل غار را لازم نبینند.

پس از طی شدن سه روز در غار، راهنما با شترها به ثور آمد. آنها به سمت مدینه حرکت کردند. اما به جای جاده اصلی شناخته شده، از راه های متفاوت و ناهموار استفاده میکردند. سه روز سپری است و آنها پیدا نشده اند. اما ۱۰۰ شتر جایزه همچنان معتبر بود. سراقه یکی از کسانی بود که میخواست این جایزه بزرگ را بدست آورد، او شخصی بود که میتوانست در صحرا به خوبی ردیابی کند با دیدن قافله به سرعت به آنها نزدیک شد. حضرت ابوبکر وقتی دید که سراقه میآید بسیار پریشان گردید و گفت: «ای رسول خدا! او تا به نزدیک ما آمد!» پیامبر گرامی سخنی را که در غار گفته بود دوباره تکرار کرد: «ناراحت نباش، خدا با ماست».

در همین حال، سراقه، که بسیار به آنها نزدیک شده بود، پیامبر گرامی را شنید که چیزی میخواند، و همزمان با آن پاهای پیشروی اسبش شروع به فرورفتن به ریگ کرد.

سراقه، که از اسب خود افتاد، چندین بار سعی کرد تا اسب خود را حرکت دهد اما نتوانست. سراقه، که از این وضعیت بسیار متعجب گردیده بود، باور کرد که پیامبر گرامی ویژگی متفاوتی نسبت به افراد دیگر دارد. از او طلب امان و مهربانی کرد و خواست برای خلاص شدنش از وضعیتی که گرفتار آن گردیده است، به خداوند دعا کند.

هنگامیکه پیامبر گرامی دعا کرد، اسب سراقه از ریگ نجات یافت. سراقه که خوشحال گشته بود، به پیامبر گرامی گفت: ای پیامبر خدا، هر آنچه را که میخواهی دستور بده. پیامبر گرامی از او خواست که در اینجا بماند و کسانی را که به دنبالش میآیند مانع شود. او این درخواست را برآورده کرد و مشرکانی را که برای تعقیب نمودن میآمدند، با گفتن اینجا کسی وجود ندارد، باز میگرداند. انس بن مالک در مورد این رویداد چنین گفت: «در آغاز روز، درحالیکه سراقه شخصیتی بود که علیه رسول خدا کار میکرد و برای قتل پیامبر گرامی دست بکار شده بود، در پایان روز سلاحی شده بود که از زندگی پیامبر گرامی دفاع میکرد!»

خطر مشابهی در هنگام عبور از سرزمینهای قبیله اسلم رخ داده است. رئیس قبیله بریده جلو کاروان را گرفت و خواست هویتشان را بفهمد. اما پس از مکالمه ای کوتاه با رسول الله، وی و قبیله اش مسلمان شدند. بریده، پیامبر گرامی را تا بیرون شدن او از سرزمینش محافظت میکرد، از اینکه بدون پرچم وارد شدن پیامبر گرامی را درست ندانست با برداشتن عمامه خود و پیوند دادن آن به نیزه، پرچم درست کرد.

همچنین کسانی بودند که در مسیر هجرت، با پیامبر گرامی دوستی و مهماننوازی نشان دادند. در این سفر تاریخی اتفاقات جالب و زیبایی نیز رخ داده است. یکی از آنها در مکانی به نام کُدَید اتفاق افتاد. پیامبر گرامی و همراهانش به خیمه ی زنی بنام اُمُّ مَعْبَد رفتند تا چیزی برای آذوقه ی خود تهیه کنند. زن یک بز نحیف و بی شیر داشت. هنگامیکه پیامبر گرامی با گفتن بسمله شروع کرد به دوشیدن آن بز، بز به اندازه ی که به همه افراد آنجا میرسید و زیادی میکرد، شیر داد. ام معبد وقتی شوهرش آمد ماجرا را برایش بیان نمود و شکل پیامبر گرامی را تشریح کرد. این بیان زن به قدری زیبا و تاثیرگذار بود که سخنان وی تا به امروز باقی مانده است. سخنان ام معبد هنوز در صفحات خاص خوشنویسی به نام «حَلِیَّه» وجود دارد که شکل و شمایل پیامبر گرامی را توصیف میکند.

وقتی به مکانی به نام جُحْفَه رسیدند، آنگاه رسول خدا راه ی را که به مکه منته ی میشد دید، از حسرتی که نسبت به شهر خود احساس کرد محزون گردید. در همین حال، آیه ای نازل گردید که مژده میداد به شهر مکه که به دلیل آزار و شکنجه مجبور به هجرت شد بر خواهد گشت و بر دشمنان خود غلبه خواهد کرد (سوره قصص، ۸۵/۲۸).

رسیدن به قبا و بنای مسجد قبا

وقتی سفر هجرت پیامبر گرامی
ادامه داشت مردم مدینه چشم به
راه مانده بودند.

از لحظه ای که شنیدند آنحضرت، مکه را ترک کرده
است، هر روز صبح به مکانی بنام حَرَّ می‌رفتند و تا
شدت گرفتن گرما در انتظار مهمانان بزرگشان که
از جهت مکه می‌آمد، میماندند. دیگر نگرانی آنها با
گذشت هر روز افزایش مییافت. چرا پیامبر گرامی
اینقدر دیر کرد؟

روز دوشنبه ۸ ربیع الاول (۲۰ سپتامبر ۶۲۲ میلادی)
دوباره منتظر ماندند و وقتی گرما خیلی زیاد شد و او
برنگشتند، به خانه های خود بازگشتند. در همین حال،
یک دختر یهودی در پشت بام یک خانه سه طبقه ای
دید که کاروانی در حال نزدیک شدن به مدینه است و
مسلمانان را از این وضعیت آگاه ساخت.

مسلمانان با شنیدن این صدا به سوی حَرّ دویدند و به راه نگاه کردند. او آنجا بود. پیامبری که چشم براهش بودند، با همراهان خود آمده بود. اما وی قبل از ورود به مدینه در خانه مسلمانی بنام کلثوم بن هدم مهمان شد که آن شخص عضو شاخه قبیله اوس بود و خانه ی وی در قریه قبا در ۳ کیلومتری مدینه قرار داشت. پیامبر گرامی چند روز را در اینجا گذراند، مسجد قبا را که اولین مسجد به شمار میرود، در اینجا بنا کرد. سنگ اولِ جانبِ قبله را پیامبر گرامی و سنگ دوم آن را حضرت ابوبکر گذاشتند.

در اینجا از مدینه زیاد کسان برای دیدن پیامبر گرامی میآمدند. در همین حال، حضرت علی با پیروی از دستور پیامبر گرامی در مکه ماند و امانتها را به صاحبانش تسلیم نمود و راه مدینه را در پیش گرفت. حضرت علی که در طول روز پنهان میشد و شبها سفر میکرد به قبا رسید و در اینجا با پیامبر گرامی یکجا شد.

حضرت علی که در طول
روز پنهان میشد و شبها
سفر میکرد به قبا رسید و
در اینجا با پیامبر گرامی
یکجا شد.

در رانوناء اولين نماز جمعه ورود به مدینه

پیامبر گرامی و دوستانش در روز
جمعه ۱۲ ربیع الاول (۲۴ سپتامبر
۶۲۲) از قبا راهی مدینه شدند.

در حالیکه آخرین حلقه سفر تاریخی ادامه داشت نماز
جمعه فرض گردانیده شد. پیامبر گرامی در وادی
رانوناء که از قبیله سالم بن عوف دیدن میکرد، در
اینجا اولین خطبه نماز جمعه را خواند و نماز جمعه
را برای حدود ۱۰۰ نفر امامت کرد. در این خطبه بعد
از اینکه رسول خدا از خداوند شکرگزاری کرد؛ و در
مورد موارد ذیل بحث نمود:

- انسانها در آخرت قطعاً مورد بازجویی قرار میگیرند.
- هر کس در رابطه به رعیت و زیردستانش مسئولیت
دارد.

- هیچ چیزی برای انسان پس از وفاتش به جز از
اعمالی که در دنیا انجام داده است، فایده‌ی نخواهد
داشت.

پیامبر گرامی در وادی رانوناء که
از قبیله سالم بن عوف دیدن می -
کرد، در اینجا اولین خطبه نماز
جمعه را خواند.

-توصیه فرمود که مردم بدون در نظرداشت خورد و بزرگ، وارد
مسابقه خیرات شوند و برای آخرت آماده باشند و سپس خطبه جمعه
را به پایان رساند.

ورود به مدینه

پیامبر گرامی
پس از نماز جمعه به سوی مدینه
حرکت نمود و از جانب مردم
مدینه با یک خوشحالی فوقالعاده
استقبال گردید.

فضای بی سابقه ای جشن و سرور در مدینه وجود داشت. از کودکان تا بزرگسالان همه، اعم از زنان و کودکان در دو طرف جاده، با خوشحالی فراوان از رسول و پیامبر بزرگوار خدا، استقبال میکردند. همه میگفتند «رسول خدا آمد».

در همین حال، دفها نواخته شد و برخی از مردم مدینه برای او ترانه ی خوش آمدید را میسرودند:

طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا، مِنْ ثَنِيَّاتِ الْوَدَاعِ
وَجَبَّ الشُّكْرُ عَلَيْنَا، مَا دَعَا اللَّهُ دَاعٍ
أَيُّهَا الْمَبْعُوثُ فِينَا، جِئْتَ بِالْأَمْرِ الْمَطَاعِ
جِئْتَ شَرَّفْتَ الْمَدِينَةَ، مَرَحَبًا يَا خَيْرَ دَاعٍ

«از تپه های وداعِ ماهِ کامل، بر ما پدیدار شد،
تا وقتی دعوت به خداوند ادامه مییابد، بر ما ادای
شکر و سپاس حق واجب است،
ای پیامبری که در میان ما فرستاده شده ای،
برای همه ما لازم است تا فرمانبردار تو باشیم،
در میان خوش آمدی، به شهر ما افتخار بخشیدی.»

آنها احساسات خود را با این مصراعها بیان میکردند.

تقریباً همه میخواستند که رسول الله مهمانخانه اش باشد و مصرانه به
خانه خود دعوت مینمودند. رسول خدا سوار بر شتری بنام قَصْوَاء به
مردم سلام میگفت و از آنها سپاسگزاری میکرد. هنگام وارد شدن به
شهر گفت در خانه ی مهمان خواهد بود که شترش در نزدیکی آن
نشیند. شتر بعد از مدتی توقف کرد و روی زمین نشست. اینجا خانه
ابو ایوب الانصاری (خالد بن زید) بود.

پیامبر گرامی که همه
میخواستند مهمانشان
باشند بخانه ابو ایوب
الانصاری (خالد بن زید)
رفتند و مهمان وی شدند.

بدین ترتیب، دوره مکه که پر از مشکلات و رنجهای فراوان بود، پایان یافت، دوره جدیدی در تاریخ اسلام، دوره مدینه آغاز گردید. این شهر که قبلاً یترب نام داشت، اکنون دیگر به معنای «شهر پیامبر» به عنوان «مدینه الرسول و یا المدینه المنوره» و یا هم بطور خلاصه مدینه» شناخته شده است.

هجرت در تاریخ دو مفهوم مهم اجتماعی را برای مسلمانان به ارمغان آورد. یکی از آنها «انصار» و دیگری «مهاجر» است. انصار به معنی کسانی که با همه دار و ندار خود کمک میکنند، برای مردم مدینه استفاده شده است. از سوی دیگر مهاجر، مفهومی است که برای مردم مکه که از شهر خود مکه نقل مکان نمودند، هجرت کردند به کار رفته است.

خواندن

مهمان شدن پیامبر گرامی در خانه حضرت ابو ایوب الانصاری

ابو ایوب الانصاری روایت میکند: هنگامیکه رسول خدا به مدینه هجرت کرد، او در طبقه پایین خانه ما اقامت گزید. من با همسرم ام ایوب در طبقه بالا بسر میبردیم. یک شب، کوزه آب واژگون شد، آب روی زمین ریخت. برای اینکه آب به زیر چکیده پیامبر گرامی را ناراحت نسازد لحافی را که در حین استراحت کردن خود را می-پوشانیدیم، روی آب فشار دادیم. سپس با همسرم در میان خود چنین حرف زدیم:

«ما بر بالای سر رسول خدا قدم میزنیم. آیا چنین چیزی امکان دارد؟» به گوشه‌های از خانه نشستیم و تا صبح در آنجا خوابیدیم. صبح، من با یک پریشان حالی به طبقه پایین رفتم و گفتم:

«ای رسول خدا! مناسب نیست این که ما در طبقه ی بالا بنشینیم. لطفاً شما به طبقه ی بالا بروید.»

پیامبر گرامی فرمود: «کسانی می‌آیند و می‌روند، طبقه زیر برای من مناسب-تر است.» اما من اصرار نموده گفتم، «نمیتوانم در جایی که در زیر آن شما قرار داشته باشید بنشینم.» پیامبر گرامی دستور داد اشیاهایش به طبقه بالا منتقل شوند. و اشیاءش بسیار کم بود. و ما هم به طبقه پایین رفتیم.

(Hatıra, İstanbul ۱۰۱ M. Yaşar Kandemir, Sahâbeden) ۲۰۰۸, ص.

(۲۴۵-۲۴۴).

دعایی از زبان مبارک پیامبر گرامی

«بار الها! برایم علم نافع و رزق حلال عطا کن.

عبادتهایم را قبول بفرما»

(ابن ماجه، إقامة الصلاة، ۲۹۸؛ احمد بن حنبل، مسند،

۷۱، ۲۹۴)

پیامبر گرامی با بیان قرآن کریم
«ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت
به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر
نکنی پیامش را نرسانده ای. و خدا تو
را از [گزند] مردم نگاه می دارد. آری
خدا گروه کافران را هدایت نمی کند»
(سوره مائده، ۶۷/۵)

و از سر هوس سخن نمی گوید این
سخن بجز وحیی که وحی می شود
نیست.»
(سوره نجم، ۳/۵۳-۴)

بخش سوم

پیامبر
گرامی
در مدینه

پیامبر گرامی در مدینه

نام سابق مدینه یثرب بود.

یثرب از نگاه معنا، دارای تداعی منفی از قبیل فساد، شر و آسیب است. ولی پیامبر گرامی نام این شهر را تغییر داد، شهری که پس از هجرت ۱۰ سال از عمر ۶۳ ساله خود را، در آنجا گذراند. شهر را «طَیْب» که به معنی خوب و زیبا است، نامگذاری کرد. این شهر همچنین «مدینه رسول الله» (شهر رسول خدا) نیز نامیده میشد، زیرا توسط برنامه های پیامبر گرامی بود که آن را به یک شهر به معنای شناخته شده اش تبدیل کرد. در نتیجه، نام همیشگی شهر، مدینه شد.

پس از مکه، دومین شهر مقدس مسلمانان مدینه شد. مدینه در دوره پیامبر گرامی و چهار خلیفه ی بعدی پایتخت و مرکز گسترش اسلام در جهان گردید. مسجد پیامبر گرامی بنام مسجد نبوی که امروز هر سال توسط میلیونها مسلمان بازدید میشود و آرامگاه پیامبر گرامی که روضه مطهره (باغ پاک) یاد میگذرد، در مدینه قرار دارد.

تشکل یک جامعه‌ی جدید در مدینه

مدینه قبل از هجرت، دارای ساختار اجتماعی پراکنده بود.

یهودیان؛ از سه قبیله به نامهای قینقاع، نضیر و قریظه تشکیل شده بودند. اعراب متعلق به دو قبیله به نامهای اوس و خزرج بودند.

این قبایل در محله‌های جداگانه زندگی میکردند و درگیریها همیشه میان آنها صورت میگرفت. انتقامجویی و جنگ، ساختار اقتصادی و اجتماعی شهر را ویران کرده بود. از آنجا که هیچ اقتدار و نظم مشترکی وجود نداشت، زندگی روزمره نیز دشوار گردیده بود.

در شهر، بجز از یهودیت، بتپرستی در میان اعراب همچون یک باور حکمفرما بود. آنها بتهای مختلفی را پرستش میکردند، به ویژه بتی به نام منات را. پیامبر گرامی در کنار بازسازی مدینه با هویت شهری، کارهایی را هم در جهت فراهم ساختن آرامش و نظم میان باورها انجام داد. در نتیجه این تلاشها مدینه تبدیل به یک شهری شد که در آن جوامع و باورهای مختلف یکجا باهم میتوانند در صلح و آرامش زندگی کنند.

بنای مسجد نبوی

یکی از اولین کارهایی که پیامبر گرامی در مدینه انجام داد، بنای مسجدی بود که مسلمانان بتوانند در آن گرد هم آمده نماز بخوانند. وی مکانی را که شترش در هنگام ورود به مدینه زانو زده بود به عنوان مکان این مسجد انتخاب کرد. زمین اینجا به دو برادر یتیم به نامهای سهل و سهیل تعلق داشت. آنها میخواستند اینجا را اهدا کنند، ولی پیامبر گرامی نپذیرفت. ارزش بهای زمین که ۱۰ دینار بود حضرت ابوبکر آن را پرداخت نمود و ساخت مسجد بلافاصله آغاز شد.

مسجدی که از معماری بسیار ساده ای برخوردار بود، در تهادب و در قسمت پایین آن، سنگ و در قسمت بالا، خشت گلی استفاده گردید. در حالی که برخی از نخلهای ساحه، به عنوان ستون استفاده میشد، سقفش هم با برگها و شاخه های آن نخلها پوشانده شد. ساخت مسجد هفت ماه به طول انجامید، پیامبر گرامی شخصاً در ساخت آن کار کرد. مسجد دارای سه دروازه بود و قبله اش در جهت بیتالمقدس قرار داشت. تا ۱۶ یا ۱۷ ماه پس از هجرت، نمازها به سمت بیتالمقدس خوانده میشد پس از آن جهت قبله به سوی کعبه تبدیل شد.

بخش مخصوص سایبان به نام صفه، پوشیده از شاخه های نخل در مجاورت مسجد نبوی ساخته شد.

این مکان به مسلمانان فقیر و تنها که برای خود پناهگاه نداشتند اختصاص داده شد. افزون بر این، اینجا پناهگاهی شد برای اصحابی که میخواستند به تحصیل علم بپردازند. کسانی که در اینجا اقامت داشتند و آموزش و پرورش می‌دیدند، به نام اهل صفة و یا اصحاب صفة نامیده شدند. پیامبر گرامی معمولاً اصحاب خود را که به خارج مدینه برای آموزش اسلام میفرستاد و یا سفیرانی که برای اهداف مختلف ارسال میکرد، از میان اصحاب صفة انتخاب مینمود. برخی از اتاقها در مجاورت طرف دیگر مسجد نبوی ساخته شد. این مکان برای پیامبر گرامی و خانواده اش تخصیص داده شد.

دیوارهای این اتاقها را نیز با خشت گلی ساخته و سقف آن با شاخه و برگهای خرما پوشانده شده بود. پیامبر گرامی در مدت ساخت و ساز، در خانه ابو ایوب الانصاری مهمان بود، وقتی ساخت و ساز به اتمام رسید به همراه خانواده خود به اینجا نقل مکان کرد.

زندگی در مسجد

مسلماً مسجد نبوی قبل از همه مکان عبادت بود. نماز پنجگانه و نماز جمعه در اینجا ادا میکردید. با اینحال، عملکرد مسجد تنها با نماز محدود نمیشد. مرکز هر فعالیتی که با مسلمانان ارتباط داشته باشد، مسجد بود. اولتر از همه، فعالیتهای آموزشی و تحصیلی در اینجا صورت میگرفت. از آنجاکه پیامبر گرامی در مجاورت این مسجد زندگی میکرد، اینجا مانند قلب مدینه بود.

تحولات سیاسی و نظامی در اینجا بحث میشود،
تصامیم در اینجا گرفته میشود. این مسجد مرکز
حوادث اجتماعی مانند معالجه مجروحان، بازداشت
اسیران جنگی و یا مجرمان، نگهداری غنائم، پذیرش
و استقبال هیئتهای قبایل مسلمان، سفیران و مهمانان،
انجام پرونده های قضایی، اعلام عروسیها یا انجام
نمایشگاه ها و مراسم مختلف، بود. رسول خدا تمام
الزامات و وظیفه نبوی خود را در مسجد و در خانه
خود که در جوار مسجد قرار داشت، انجام میداد،
آیات از نو نازلشده قرآن را در اینجا تبلیغ میفرمود
(اطلاع رسانی و تشریح میکرد) و به مسلمانان
میآموخت. این مسجد در مدینه به مرکز آموزش،
بهداشت، عدالت و اداره زندگی شهری تبدیل گردید.

مرکز هر
فعالیتی
که با مسلمانان
ارتباط داشته
باشد، مسجد
بود.

برادری مهاجرین و انصار

هنگامیکه مسلمانان به خاطر عقائد خود، از مکه به
مدینه هجرت میکردند، خانه و همه چیز را پشت سر
گذاشتند. به همین دلیل، حتی یک فرد ثروتمند در
مکه به یک فرد نیازمند در مدینه مبدل شد.

پیامبر گرامی میان مهاجرین (کسانی که هجرت کرده
اند) و مردم مدینه (انصار: یاری کننده ها) اخوت
اسلامی را اعلام کرد و در این زمینه برخی مقررات
را ترتیب داد. بر این اساس، همراه با هر فرد مکه یک
فرد مدینه برادر گردیده بود. این برادری مؤاخات
نامیده شد. به عنوان مثال، حضرت ابوبکر با خارجه

بن زید، حضرت عمر با عتبان بن مالک و حضرت عثمان با اوس بن ثابت برادر اعلام شدند.

پیامبر گرامی وقتی این پیوند برادری را به وجود می‌آورد نه به گونه‌ی تصادفی، بلکه بر اساس فعالیتی که با توجه به خصوصیات دو جانب انجام داد، این اخوت را مورد تطبیق قرار داد. انصار با برادر مهاجر خود کار میکرد و درآمدشان مشترک به حساب می‌آمد.

ولی برادری محدود به این نبود. مردم مدینه از صمیم قلب خانه، خوراک و پوشاک خود را خلاصه، همه بود و نبود خود را با برادران مهاجر خود تقسیم کردند.

بزرگی و صمیمیت پیوند برادری
مهاجر و انصار یک بُعد بی
نظیری را در تاریخ ثبت کرد.

در قرآن کریم، این برادری در آیات بسیار مورد ستایش قرار گرفته است، و خداوند متعال این برادری را با مکافات فراوان مژده داده است:

» و آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدا جهاد کردند و همچنان انصار که (مهاجران را) پناه دادند و یاریشان نمودند، به راستی که مؤمنان راستین اینها هستند. و از آمرزش و روزی نیک و فراوانی برخوردار خواهند شد. و کسانی که پس از این، ایمان آوردند و هجرت کردند و همراه شما جهاد نمودند، آنان از شما هستند، و خویشاوندان در کتاب خدا نسبت به همدیگر (از دیگران) سزاوارترند، بیگمان خداوند به همه چیز دانا است.» (سوره انفال، ۷۴/۸-۷۵)

«خداوند، از پیشگامانِ نخستین مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی از آنان پیروی نمودند، راضی است. و آنان نیز از خداوند خشنودند و خداوند، برایشان باغهای آماده کرده که زیر (درختان) آن جویبارها روان است و جاودانه در آن میمانند. این است رستگاری بزرگ.» (سوره توبه، ۱۰۰/۹)

«همچنین کسانی که پیش از مهاجران در مدینه جای گرفتند و راه ایمان را برگزیدند، کسانی را که به سویشان هجرت کرده اند دوست دارند و در دل‌هایشان دغدغه و نیازی به آنچه به مهاجران داده شده، احساس نمیکنند و گرچه خودشان بسیار نیازمند باشند هم آنان را بر خود ترجیح می‌دهند. و کسانی که از آز و بخل نفس خویش مصون بمانند، ایناناند که رستگارند.» (سوره حشر، ۹/۵۹)

این رابطه برادری، که در این آیات آشکارا مورد ستایش قرار میگیرد، بیانگر یک اصل و عملی است که ارزش خود را در هر زمان و در هر شرایطی برای مسلمانان حفظ میکند.

پیامبر گرامی در مدینه، جنگ ۱۲۰ ساله ی بین اوس و خزرج را به یک برادری دائمی مبدل ساخت. پیامبر گرامی که میخواست در میان مسلمانان سلام و احوالپرسی ترویج یابد، به مراقبت فقرا پرداخته شود، دید و بازدید اقارب همیشه صورت بگیرد و شبها از خواب برخاسته و نماز خوانده شود، به کسانی که اعمال مذکور را انجام میدهند مژده جنت را داد.

به جز از این برادری مخصوص آن زمان، امروز نیز همه مسلمانان با همدیگر خواهر و برادر هستند. خداوند در قرآن کریم این برادری میان مسلمانان را با این آیه کریمه مشخص میسازد: «یقیناً مؤمنان، برادران همدیگرند.» (سوره حجرات، ۱۰/۴۹). امروز، از این منظر برادری و اتحاد بیش از ۱,۵ میلیارد مسلمان روی زمین، مهم و با ارزش است.

موافقتنامه مدینه

پیامبر گرامی با قرار دادن اصولی که انصار و مهاجران را با یکدیگرش برادر میساخت، مدینه را به سرزمین صلح و به زیستی تبدیل کرده بود.

ولی در مدینه تنها مسلمانان وجود نداشتند. اعراب یهودی و غیرمسلمان نیز بخشی از شهر بودند. پیامبر گرامی نخست در میان مسلمانان همبستگی را حاکم ساخت. پس از آن، با توافق مفصل با نام «موافقتنامه مدینه» که دربرگیرنده کلیه گروه های قومی و اعتقادی شهر میشد، پایه های یک ساختار صلحآمیز، همبستگی، حقوقی و اداری را در سراسر شهر معتبر قرار داد. بدین ترتیب، مدینه تحت رهبری پیامبر گرامی به عنوان یک کشور شهری، سازماندهی و تأسیس شد.

با این وثیقه که بنام موافقتنامه ی مدینه یاد میشود، وجود مسلمانان در جنبه های دینی، سیاسی و اجتماعی شکل گرفت و رسماً پذیرفته شد. برخی از نویسندگان، این موافقتنامه را به عنوان «نخستین قانون اساسی نگاشته شده ی دولت روی زمین» تعریف میکنند. مشخص است که این قرارداد قبل از هر چیز برای صلح و امنیت شهر از اهمیت ویژه ای برخوردار است. در محیطی که انتظار می‌رود مردم مکه هر لحظه به مدینه حمله کنند. از نگاه اینکه همه افراد این شهر با این توافق در دفاع شرکت خواهند کرد، از اهمیت راهبردی برخوردار است.

این وثیقه که به عنوان توافق اساسی به میان آمده بود عقاید، حقوق و آزادیهای هر کسی را که در شهر زندگی میکرد، مشخص میساخت. و این توافقنامه تقریباً از ۵۰ ماده شکل میگرفت. امروز این توافقنامه با نامهای همچون قانون اساسی مدینه، وثیقه مدینه، پیمان مدینه و موافقتنامه مدینه نامگذاری شده است، که بر اساس آن؛

در صورت وقوع حمله به مدینه، مسلمانان و یهودیان با هم یکجا در مقابل دشمن از آن دفاع میکردند. هزینه های دفاعی، بگونه‌ی مشترک پرداخته می-

با وثیقه موافقتنامه ی مدینه وجود مسلمانان در جنبه های دینی، سیاسی و اجتماعی شکل گرفت و رسماً پذیرفته شده است.

شد. در جنگی که خارج از مدینه صورت میگرفت هیچ تعهدی برای اقدام مشترک وجود نداشت. مشارکت یهودیان همراه با مسلمانان در جنگ، منوط به اجازه پیامبر گرامی بود. علاوه بر این، با این توافق، یهودیان دیگر نمیتوانستند امنیت مردمان مکه را فراهم کنند (نمی-توانستند امان دهند).

با این توافقنامه روابط حقوقی و مسئولیتهای ذات البینی و بایکدیگر جوامع شهر به صورت کتبی تنظیم و پذیرفته شد. رؤسای قبایل، در خانه آنس بن مالک گردهم آمده با این توافق پذیرفته شده تأسیس مدینه را به عنوان دولت شهری نیز تأیید کردند.

با توافقنامه، اگر اختلافی در شهر رخ دهد، خداوند به عنوان تنها منبع قانون و عدالت برای همه پذیرفته شد. محمد بالاترین داور برای حل اختلاف بود.

در مدینه یک دولت اسلامی تأسیس و پیامبر گرامی رئیس دولت گردید.

با این موافقتنامه، همه مشرکان عرب و یهودیان در مدینه، مسلمانان را از نظر دینی، سیاسی و اجتماعی به رسمیت شناختند. مسلمانان آزادی عقیده و تفکر، امنیت مال و زندگی را برای آنها فراهم میکردند. با این قرارداد طرفین از تقلب و به دام انداختن یکدیگر منع شده بودند. این موافقت نامه که در دنیای آن روز به وجود آمد، دنیایی که همه انواع قلدری و غیرقانونی حکمفرمایی میکرد، از همه لحاظ یک سند حقوقی مهم و مرتفع است.

نتیجه بارز این توافق در جهان خارج به شرح زیر است:

در مدینه یک دولت اسلامی تأسیس و پیامبر گرامی رئیس دولت گردید. در مدت طی شده در این میان، پیامبر گرامی و مسلمانان به طور کامل از موافقتنامه مدینه پیروی کردند. یهودیان گاه و بیگاه شرایط قرارداد را نقض نمودند. هرگاه آنها مخالف شرایط قرارداد عمل میکردند، پیامبر گرامی به آنها هشدار میداد. اما یهودیان، قریش دشمن سرسخت مسلمانان را بر علیه مسلمانان تحریک نمودند و با به راه انداختن فریبکاری و حقه بازیها؛ تلاش نمودند تا به روابط اوس و خزرج خلل وارد کنند، حتی ترور پیامبر گرامی را زمینه سازی نمودند، بالاخره همهی این اعمال خصمانهی آنها سبب شد تا سرانجام، قبایل یهودی مورد مجازات قرار بگیرند.

تغییر قبله

از نظر منابع اسلامی،
کعبه
از زمان حضرت ابراهیم
قبله بود.

پیامبر گرامی در دوره مکه ابتدا به سوی کعبه و سپس به سوی بیتالمقدس نماز خوانده است. همچنین نقل شده است که او وقتی در مکه بسر میبرد با قرار دادن کعبه در مقابل خود، به سمت بیتالمقدس نماز می‌خواند.

وقتی پیامبر گرامی به مدینه آمد، متوجه شد که یهودیانی که از طریق تورات در موردش معلومات دارند در اکثریت هستند، به امید اینکه آنها تابعش شوند با آنها روابط نیک برقرار نمود و به سوی بیتالمقدس که مسجدالاقصی معبد مقدس در آن قرار دارد، به نماز خواندن ادامه داد.

مسلمانان پس از هجرت تا ۱۶-۱۷ ماه، به سوی بیتالمقدس نماز خواندند. ولی با این حال، یهودیان

شروع کردند به سخنان تحقیرآمیز: «محمد و اصحابش
نمیدانستند که قبله هایشان کجا است، ما برایشان آموزش
دادیم»، «محمد با ما مخالفت میکند ولی در مورد قبله طبق
ما عمل مینماید.»

پیامبر گرامی که از این سخنان آزرده شده بود، میخواست
کعبه قبله باشد و منتظر وحی از جانب خداوند در این زمینه
بود. کعبه از اینکه قبله ابراهیم بود برای دعوت اعراب به
اسلام مناسبتر بود.

روزی پیامبر گرامی در مسجد بنی سلیمه هنگامیکه نماز ظهر
(و یا عصر) را میگزارد، از سوی خدا وحی نازل گردید و از
تغییر قبله خبر داد. به این ترتیب، دو رکعت اول نماز به طرف
بیتالمقدس و دو رکعت آخر به سوی مکه خوانده شد. به همین
دلیل، مسجد مذکور به عنوان مسجد-قبلتین (مسجد دارای دو
قبله) نامگذاری شد.

آیه ی که در مورد تغییر قبله نازل شد، این است:

ما [به هر سو] گردانیدن رویت در آسمان را نیک می
بینیم «(ای محمد!) پس [باش تا] تو را به قبله ای که
بدان خشنود شوی برگردانیم پس روی خود را به سوی
مسجدالحرام کن و هر جا بودید روی خود را به سوی آن
بگردانید.» (سوره بقره، ۱۴۴/۲)

تغییر قبله بدین طریق، توسط یهودیان، منافقین و مشرکان،
یک موضوع مهم و مورد جدل قرار گرفت. یهودیان، با این
سخنان خود دوباره انتقاد و تمسخر کردند: «محمد به دلیل
حسادت، قبله ما را ترک کرد، زیرا قبله ما، قبله پیامبران
است. که اگر به قبله ما باقی میماند ما امیدوار بودیم، این

پیامبری باشد که در انتظارش بودیم.»

منافقانی که در ظاهر مسلمان به نظر میرسیدند ولی در واقعیت ایمان نداشتند، گفتند: «محمد قبله خود را تغییر داد زیرا او محل تولدش را یاد کرده است. باری یک قبله، سپس قبله ی دیگر، چه خبر است؟» مشرکان، از سوی دیگر، با سخنان همچون «دینش را گم کرد» سعی داشتند مسلمانان را به تردید وادارند و تحریک کنند.

قرآن صاحبان این شایعات و تمسخر را به عنوان 'سفهاء' (ابله و نادان) توصیف نمود و با زبان خشن انتقاد کرد.

بیان فرمود که: مشرق و مغرب از آن خداوند است. خداوند هرکسی را که بخواهد به راه راست هدایت میکند. مسلمانان را امت برگزیده قرار داده است، تغییر قبله برای مشخص ساختن میان کسانی که نسبت به پیامبر گرامی صمیمی اند و کسانی که دوروی هستند، صورت گرفته است، بنابراین تغییر قبله برای کسانی که ایمان ندارند، دشوار خواهد بود. (سوره بقره، ۲ / ۱۴۲-۱۴۳).

توضیحات موجود در این آیات پاسخی برای مخالفان و منبعی برای روحیه مسلمانان بود.

وضع نمودن برخی مقررات دینی و اجتماعی

در آغاز دوره مدینه پنج وقت نماز در شب معراج قبل از هجرت فرض گردیده بود. نماز جمعه در هنگام هجرت فرض شد. در سال دوم هجرت، روزه ماه رمضان فرض گردید. چند روز قبل از عید رمضان همان سال، پیامبر گرامی احکام مربوط به صدقه فطر را بیان کرد. همراه با رسیدن ماه شوال، پیامبر گرامی نماز عید را برگزار نمود. در دهمین روز از ماه ذیالحجه، عید قربان برگزار شد.

درحالیکه پنج وقت نماز و نماز جمعه در مسجد نبوی برگزار میشد، نمازهای عید در فضای باز به نام «مصلی» ادا گردید. زیرا پیامبر گرامی در این نمازها خصوصاً حضور زنان و کودکان را مهم دانست تا مسلمانان همه باهم یکجا از شادی یک عید لذت ببرند. به همین دلیل، نمازهای عید همیشه مزدحمتر بود. در سال دوم هجرت زکات دادن برای مسلمانان فرض شد.

در سال اول و یا دوم هجری برای نماز اذان تعیین گردید. باآنکه نماز در دوره مکه فرض شده بود، بااینحال تا زمان هجرت به مدینه، راهی برای اعلام در نظر گرفته نشده بود. مسلماً محیط برای انجام این کار در مکه سازگار نبود. در دوره مدینه مسلمانان در ابتدا جمع میشدند و منتظر فرا رسیدن وقت نماز میماندند. چندگاهی، در اوقات نماز در کوچه ها به شکل، «نماز! نماز!» (الصلاة، الصلاة) به نماز فرا خوانده شد. ولی، برای اعلام زمان ورود وقت نماز به روشی مؤثرتر نیاز بود.

به منظور فراخواندن به سوی نماز، ایده‌هایی مانند آتشسوزی و زنگ زدن پیشنهاد شد. ولی، هیچ‌یک از آنها پذیرفته نشد. در همین حال، از اصحاب عبدالله بن زید بن ثعلبه در خوابش اذان تلقین شد و روز بعد نزد پیامبر گرامی آمد و ماجرا را توضیح داد. پیامبر گرامی با گفتن «این یک رویای صادقه (واقعی) است» جملات اذان را به بلال حبشی آموخت. همچنین، بلال حبشی به پشت بام خانه‌ای بلند متعلق به بنی نجار رفت و برای نخستین بار اذان صبح را گفت. بعداً مکان ویژه‌ای برای خواندن اذان در پشت مسجد نبوی ساخته شد.

بعد از این اذان نخست تا به امروز در هر مکانی که مسلمانان در آنجا حضور دارند هر روز پنج بار اذان گفته میشود. اذان که مسلمانان را در جهان در همه جا و هر روز به نماز فرامیخواند، صرف نظر از زبان و ملیتشان، نماد مشترک مسلمانان است.

بلال حبشی به پشت بام خانه‌ای
بلند متعلق به بنی نجار رفت و
برای نخستین بار اذان صبح را
گفت.

عبارات اذان چنین است:

الله اكبر، الله اكبر
الله اكبر، الله اكبر
اشهد ان لا اله الا الله
اشهد ان لا اله الا الله
اشهد ان محمد رسول الله
اشهد ان محمد رسول الله
حي على الصلاة، حي على الصلاة
حي على الفلاح، حي على الفلاح
الله اكبر، الله اكبر
اشهد ان لا اله الا الله

در اذان نماز صبح، پس از حی علی الفلاح عبارت «الصلاة خير من النوم»

(نماز بهتر از خواب است) اضافه میشود.

معنی جملات اذان چنین است:

خدا بزرگتر از آن است که بتوان او را وصف کرد،

خدا بزرگتر از آن است که بتوان او را وصف کرد،

گواهی میدهم غیر از خداوندِ یکتا، معبود دیگری نیست گواهی میدهم

غیر از خداوندِ یکتا، معبود دیگری نیست

گواهی میدهم غیر از خداوندِ یکتا، معبود دیگری نیست گواهی میدهم

غیر از خداوندِ یکتا، معبود دیگری نیست

گواهی میدهم که حضرت محمد فرستاده خداست

گواهی میدهم که حضرت محمد فرستاده خداست

بشتابید به سوی نماز، بشتابید به سوی نماز

بشتابید به سوی رستگاری، بشتابید به سوی رستگاری
خدا بزرگتر از آن است که بتوان او را وصف کرد،
هیچ معبودی جز خداوند یکتا نیست.

اذانها که صدها سال میشود از هزاران مناره ی مختلف
طنین میاندازد در فرهنگ زندگی روزمره جوامع
مسلمان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

پیامبر گرامی اولین سرشماری مسلمانان را در مدینه انجام
داد. تعداد مسلمانان مشخص شده در این سرشماری
۱۵۰۰ تن بود.

پیامبر گرامی مرزهای مدینه را مشخص ساخت و
اینجا را منطقه حرم اعلام نمود. اکنون مانند حرم
مکه، حرم مدینه نیز از نظر امنیت اموال و زندگی در
مصونیت قرار داشت. ریختن خون در اینجا ممنوع
بود. بنابراین به هر دو شهر مکه و مدینه، نام «حرمین»
(دو منطقه حرم) داده شد.

مهاجران مکه، که تجارت بینالمللی را بسیار خوب
میدانستند، بلافاصله لزوم تاسیس بازار و مرکز خرید
در مدینه را احساس کردند. اگرچه پیامبر گرامی
میخواست در کنار بازار قینقاع یک بازار مسلمانان
را تأسیس کند، ولی یهودیان از آن ناراحت شدند.
پس از آن، پیامبر گرامی موقعیت بازار مدینه را تعیین
کرد و مسلمانان توانستند با خیال راحت آنجا خرید
کنند. برای قبرستان، محلی به نام جنت البقیع واقع در
نزدیکی مسجد نبوی مشخص شد.

اذان
نماد مشترک
جهان اسلامی
است.

روابط با مشرکان مکه و جنگهای صورت گرفته

پیامبر گرامی
در دوره مکه در برابر دشمنی
مشرکان قریش که علیه خودش
و مسلمانان انجام میدادند، پاسخ
بالمثل نداد و راه انتقام را در
پیش نگرفت.

او همواره برای مسلمانانی که در معرض توهین،
شکنجه و سختیهای مختلف قرار میگرفتند، صبر و
شکیبایی را توصیه میفرمود. آیات نازل شده در این
دوره نیز بردباری را سفارش میکند.

پس از هجرت، مشرکان مکه شروع به مزاحمت
مسلمانان در مدینه کردند. ابوسفیان و دیگر سران مکه
با ارسال نامه ها، مسلمانان مدینه را تهدید کردند. در
نامه های خود، آنها خواستار توقف حمایت از محمد
و کسانی بودند که به او ایمان داشتند و با جنگ
تهدید میکردند.

مشرکان مکه، که از سوی مسلمانان مدینه پاسخهای منفی را گرفتند، این بار برای مشرکان مدینه نامه ای با چنین محتوای تهدیدآمیز ارسال کردند: «شما به محمد و دوستانش آغوش باز نموده حق پناه بردن را دادید. اگر با آن مجادله نکردید و یا آن را از شهر خود بیرون نسازید، ما به مدینه خواهیم آمد و با شما خواهیم جنگید.»

مشرکان مکه از این نامه های تهدیدآمیز خود، نتیجه ای نگرفتند. با این حال، آنها نشان دادند که مسلمانان را در مدینه نیز راحت نخواهند گذاشت. خلاصه اینکه مردمان مکه یک جنگ علنی را علیه مدینه اعلام کردند.

پس از این تحولات، آیه ای نازل گردید که اجازه پاسخ با اسلحه را برای مؤمنانی که در معرض ظلم قرار می گرفتند، میداد:

»به کسانی که از روی ستم (با آنان) جنگ میشود اجازه ی (جهاد) داده شد و خداوند تواناست بر اینکه ایشان را پیروز گرداند. همانها که از خانه و شهر خود، به ناحق رانده شدند، جز اینکه میگفتند: پروردگار ما خدای یکتاست...» (سوره حج، ۲۲/۳۹-۴۰)

نظر به این آیه، مسلمانان میتوانند با کسانی که علیه آنها می‌جنگیدند، به ویژه مشرکان مکه، با اسلحه مبارزه کنند.

مهمترین دلیل جنگ این است که مسلمانان بتوانند از جان، مال، دین و ناموس خود محافظت کنند.

علاوه بر دفاع مشروع، در عقب‌اتخاذ تصمیم جنگ پیامبر گرامی که همواره جانب صلح را میگرفت و دعوت خود را با رفتار و سخنان خوب انجام میداد، این حقایق نیز وجود داشت:

* برای زنده نگه داشتن دین اسلام که به تمام بشریت فرستاده شده است مبارزه برای دفاع از آن در برابر مهاجمان.

* برای محافظت از زندگی و حقوق اساسی مردمانی که با اراده آزاد خود، اسلام را پذیرفته اند.

* مجازات نمودن خیانتکاران و کسانی که موافقتنامه صورت گرفته را زیر پای میگذارند.

* محافظت کردن سرزمینهای اسلامی از حملات دولتهای بیرونی.

سفرها و جنگهایی که پیامبر گرامی شخصاً به عنوان فرمانده در آن شرکت کرده است غزوه «جنگ» نامیده میشود.

شمار آنها طبق گفته مورخان اسلام ۲۷ است. در تمام غزوها درگیری مسلحانه رخ نداده است، برخی از آنها عبارت از سفر بوده است.

«سریه» به دسته‌ی از سپاه گفته میشود که توسط پیامبر گرامی تحت

فرمانده‌ی یک صحابه گسیل شده باشد، بدون آنکه شخص خود پیامبر گرامی در آن شرکت کند. تعداد سیریه‌ها نزدیک به پنجاه است.

غزوه بدر

جنگ بدر
یکی از مشهورترین جنگهای
پیامبر گرامی است که در مبارزه
های توحید خود علیه مشرکان
قریش، انجام داده است.

بدر یک روستای کوچکی بود که در ۱۶۰ کیلومتری
جنوب غربی مدینه و در فاصله ۳۰ کیلومتری ساحل
دریای سرخ قرار داشت. جاده مدینه - مکه در اینجا
در بدر با راه کاروان سوریه با هم پیوند میخورد.

هنگامیکه مسلمانان از مکه هجرت کردند، مشرکان
مکه تمام داراییهای منقول و غیر منقول آنها را غصب
نمودند و همه چیزشان را غصب کرده بودند. مشرکان
که با افزودن داراییهای مسلمانان به داراییهای خود،
کاروانهای تجاری را سامان دادند و برای تجارت به
سوریه رفتند و با کاروانهای خود راه مکه را در پیش
گرفتند.

هنگامیکه پیامبر گرامی خبر بازگشت کاروان قریش را که تحت اداره ابوسفیان با ۱۰۰۰ شتر و دارای ۵۰۰۰۰ دینار مالی بود، دریافت کرد، تصمیم گرفت که به این کاروان در بدر، یورش برد.

پیامبر گرامی در ۱۲ رمضان ۲ (۹ مارس ۶۲۴ میلادی) از مدینه حرکت کرد. به جای خود عبدالله بن ام مکتوم را به عنوان وکیل گماشت. ارتش اسلام متشکل از ۳۰۵ نفر بود که از این تعداد ۷۴ نفر مهاجر و بقیه از انصار بودند. مصعب بن عمیر، حضرت علی و سعد بن معاذ به وظیفه پرچمداری منصوب شدند.

در ارتش ۷۰ شتر و ۲ اسب وجود داشت. مسلمانان یک و یا دو روز را با گرفتن روزه به راه خود ادامه دادند، پس از آن به دستور پیامبر گرامی روزه خود را افطار کردند.

در همین حال، هنگامیکه ابوسفیان وارد خاک حجاز شد، از فکر یورش بردن مسلمانان اطلاع یافت و چند تن را برای درخواست کمک به مکه فرستاد. وی همچنین برای اینکه از یورش به کاروان جلوگیری کند به راه ساحلی که کمتر استفاده میشد و از بدر فاصله زیاد داشت، تعقیب نمود.

قریش بنابر درخواستِ کمکِ ابو سفیان، به آمادگیهای جنگی خود آغاز کرد. اگرچه بعداً فهمیدند که کاروان نجات یافته است، اما با آن هم با نیرویی ۱۰۰۰ نفری به فرماندهی ابوجهل به سوی بدر حرکت کردند. در ارتش مشرکان ۷۰۰ شتر و ۱۰۰ اسب وجود داشت.

هر دو لشکر هنگام صبح جمعه ۱۷ رمضان ۲ (۱۳ مارس ۶۲۴ میلادی) به سمت بدر پیش رفتند. ارتش اسلام زودتر از قریشها به چاه های آب بدر رسیدند. پیامبر گرامی در ابتدا در اطراف چاه ی که به طرف مدینه نزدیکتر و دورتر از دشمن قرار داشت، مستقر شد. از صحابه، حُباب بن مُنذر مستقر شدن در اینجا را مناسب ندید و از پیامبر گرامی مبتنی بر وحی بودن و نبودن

پروردگارا! اگر این ارتش
کوچک از بین برود، کسی روی
زمین که ترا پرستش کند، باقی
نخواهد ماند.

این تصمیم را پرسید. وقتی پیامبر گرامی فرمود که این نظر خودش بود، صحابی مذکور پیشنهاد کرد که در اطراف نزدیکترین چاه به دشمن مستقر شود و چاه های دیگر باید بند گردد. پیامبر گرامی این دیدگاه را مناسب یافت و دستور داد که در اطراف چاه ی که حباب به آن اشاره کرد ارتش اسلام مستقر گردد و چاه های دیگر با ریگ پوشانده شود. با این حال، او بعداً به مشرکان اجازه استفاده از آب چاه باز گذاشته شده را داد.

جنگ افزار، اسب و شترهای ارتش مسلمانان از تعداد مشرکان کم بود. در نگاه اول، شکست آنها اجتناب ناپذیر به نظر میرسید. ولی پیامبر گرامی و یارانش در مبارزه خود استوار و مصمم بودند. قبل از جنگ، پیامبر گرامی حضرت عمر را که در دوره جاهلیت

نیز وظیفه سفیری را انجام میداد به عنوان سفیر به نزد قریشیها فرستاد و به آنها پیشنهاد داد که بدون جنگ به مکه برگردند. اما قریشیان به جنگ کردن پافشاری داشتند. پیامبر گرامی که تمام مقدمات جنگ را انجام داد و تدابیر لازم را روی دست گرفت، در هنگام شروع جنگ، به سجده رفت و به خداوند روی آورده دعا نمود و چنین کمک خواست:

«ای خدای من! اینک قریش با همه غرور و تکبر خود آمد؛ ترا به چالش میکشد و پیامبرت را انکار میکند. خدای من! آرزو دارم وعده های خود را که در جهت کمک به پیامبران و وعده پیروزی که به گونه خصوصی برای من سپردی برآورده بساز. پروردگارا! اگر این ارتش کوچک از بین برود، کسی روی زمین که ترا پرستش کند، باقی نخواهد ماند.»

و جنگ آغاز شد. طبق سنت قدیمی جنگ اعراب، از هر دو طرف یک نفر برای شروع جنگ به میدان نبرد میآمدند. این به مبارزه طلبیدن که «مبارزه» نامیده میشود در بدر نیز صورت گرفت. از صف مسلمانان حضرت حمزه، حضرت علی و حضرت عبیده به میدان نبرد آمدند. در یک برخورد تن به تن با مشرکانی که با آنها مقابله کرده بودند، هر سه با کشتن رقبای خود پیروز شدند.

جنگی که پس از مبارزات آغاز شد، بعد از ظهر همان روز با پیروزی مطلق مسلمانان پایان یافت. هفتاد تن از مشرکان به کام مرگ فرستاده شدند از آن جمله ابوجهل بزرگترین دشمن اسلام و پیامبر گرامی نیز کشته شد. و هفتاد تن اسیر شدند. چهارده تن از مسلمانان به شهادت رسیدند.

پیامبر گرامی نماز جنازه شهدا را ادا نموده و آنها را به خاک سپرد. اجساد مردگان قریش را نیز دفن کرد. وی پس از دستور دادن به رفتار نیک با اسیران، دیدگاه های اصحاب خود را دریافت کرد. سپس، با پذیرش پیشنهاد ابوبکر، زندانیان را با توجه به وضعیت مالیشان در ازای پرداخت ۱۰۰۰ تا ۴۰۰۰ درهم فدیة، آزاد کرد. برخی از اسیران بدون هیچ پرداختی رها گردیدند و کسانی که سواد داشتند به شرط آنکه ده مسلمان را خواندن و نوشتن آموزش دهند آزاد شدند.

مسلمانان آن روز با دستور پیامبر گرامی با اسیران مشرکین به حدی رفتار خوب داشتند، که حتی برخی نان خود را به آنها میدادند. برخی دیگر هنگام بازگشت به مدینه، از شترهای خود پیاده شده و زندانیان خسته را سوار کردند. غنائم به دستآمده از مشرکان به گونه مساوی میان کسانی که در جنگ شرکت داشتند تقسیم شد. از سوی دیگر، مردم مکه که در جنگ شکست را متحمل شده بودند، ابوسفیان را به جای ابوجهل به ریاست تعیین نمودند و در راستای گرفتن انتقام از مسلمانان سوگند یاد نموده، به جستجوی راه های آن پرداختند. در همین حال، یکی از بزرگان مکه ابولهب به دلیل بیماری نتوانست در بدر حضور پیدا کند و بجای خود هشام را فرستاده بود. وضع بیماری ابولهب پس از دریافت خبر شکست بدر، بدتر شد و درگذشت.

قرآن کریم بیان میکند که پیروزی در بدر به یاری خداوند تحقق یافت و ارتش مسلمان توسط فرشتگان مورد پشتیبانی قرار گرفت (سوره انفال، ۸ / ۸-۱۲؛ سوره آل عمران، ۱۲۳/۳ - ۱۲۷). اصحابی که در غزوه بدر شرکت نمودند

در قرآن و احادیث پیامبر گرامی مورد ستایش قرار گرفتند و از آنها به عنوان با فضیلتترین مسلمانان یاد شده است.

پیروزی بدر، با ارتشی که از نگاه تعداد کم بود بدست آمد، تأثیر مثبتی بر زندگی مسلمانان گذاشت.

درحالیکه مسلمانان در شبه جزیره عربستان شهرت فراوانی کسب کردند، برعکس مردم مکه از نظر افتادند. هرکسی که از نتیجه جنگ اطلاع یافت، برای درک این پیروزی بزرگ مسلمانان، توجه خود را به سوی مدینه و اسلام معطوف نمود.

پیامبر گرامی فرصت این را به دست آورد که دعوت اسلامی را بعد از بدر راحتتر به پیش ببرد. پیروزی بدر در خارج از شبه جزیره عربستان نیز بازتاب یافت، به عنوان مثال، نجاشی حبشه از نتیجه بسیار خوشحال شد. از سوی دیگر مشرکان که از این شکست شوکه شده بودند، بلافاصله گردهم آمده و برای گرفتن انتقام برخی از تلاشهای را انجام دادند، اما نتیجه ای نگرفتند. برخی از منافقین و دشمنان اسلام نیز پس از پیروزی بدر بسیار اندوهگین شدند.

**پیامبر گرامی
فرصت این را به
دست آورد که
دعوت اسلامی
را بعد از بدر
راحتتر به پیش
ببرد.**

یهودیان مدینه با آنکه قبل از نبرد بدر به بی طرفی خود قول دادند، ولی از این پیروزی مسلمانان نگران شده و حسادت نمودند. حتی شاعر کعب بن اشرف از اندوه بسیار خود گفت: «زیر زمین بهتر از روی زمین است.»

چیزی که مسلم بود: پیروزی مسلمانان در نبرد بدر، مشرکان مکه را بسیار خشمگین کرده بود. همیشه برنامه های مقدماتی را تدارک میدیدند و به دنبال لحظه انتقام بودند.

اصحابی که در غزوه بدر
شرکت نمودند در قرآن کریم
عنوان با فضیلتترین مسلمانان
یاد شده است.

غزوه احد

غزوه احد مشرکین
مکه که پس از شکست سخت
در نبرد بدر به فعالیت‌های خود
آغاز نموده بودند، به ابوسفیان
همواره فشار وارد میکردند.

ابوسفیان از تجارت در سوریه با ثروت پنجاه هزار
دیناری بازگشته بود، سبب گردید این فشارها بر
او افزایش یابد. نظر مشرکین این بود که این پول
باید برای حمله به مسلمانان در مدینه استفاده شود.
ابوسفیان نیز فکر دیگری در سر نداشت، زیرا بستگان
خود را در بدر از دست داده بود. جدا از آن نا امن
گردیدن مسیر تجارت مکه - سوریه یکی دیگر از
نگرانیها بود.

در نتیجه ی باهم شدن این همه افکار، مشرکان مکه
با کمک گرفتن از قبایل دوست و نزدیک، یک لشکر
۳۰۰۰ نفری را تشکیل دادند و یک سال پس از بدر
برای حمله به مدینه به راه افتادند. مشرکان با حس

کینه و نفرت که از احساس شکست و انتقام به وجود آمده بود، می-
آمدند.

پیامبر گرامی نمیخواست با قریشیان در بیرون از مدینه جنگ نماید.
ولی برخی از جوانان که نتوانستند در غزوه بدر شرکت کنند، و کسانی
که تصور میکردند که باغهای زیر کشت آنها توسط دشمنان پایمال
میگردد، اصرار داشتند که با دشمن در خارج از شهر درگیر شوند.

به دلیل این پافشاریها، پیامبر گرامی تصمیم گرفت با ارتش ۱۰۰۰ نفری به
احد که تقریباً با شهر ۵ کیلومتر فاصله داشت، برود.

در راه، عبدالله بن اُبی ریس منافقان همراه با حدود ۳۰۰ تن از افراد
خود از ارتش جدا شد و به شهر بازگشت. رسول خدا با ۷۰۰ اصحاب
خود که در کنارش ایستادند به کوهپایه های کوه احد آمد، بزرگترین
پرچم مسلمانان را به مصعب بن عمیر سپرد. برای امن نگه داشتن
عقب ارتش، تحت فرمان عبدالله بن جبیر پنجاه تیرانداز را در تپه
عَینین قرار داد و به آنها به گونه قطعی چنین دستور داد:

«حتی اگر ببینید که ما دشمن را در جنگ شکست دادیم و پرنندگان
درنده سربازان دشمن را طعمه ی خود قرار دادند، هرگز جای خود را
ترک نکنید مگر اینکه دستور دوم را از من دریافت کنید.»

مشرکان با حس کینه
و نفرت که از احساس
شکست و انتقام به وجود
آمده بود، میآمدند.

دو ارتش روز شنبه ۷ شوال ۳ (۲۳ مارس ۶۲۵ میلادی) در میدان احد روی هم قرار گرفتند. ابتدا مبارزات انجام شد و مسلمانان در برخورد یک به یک دوباره پیروز شدند. سپس جنگ ناگهان گرم شد. مسلمانان از نگاه تعداد بازهم کم بودند و حتی یک چهارم مشرکان هم نبودند. با وجود این، آنها در ابتدا قریش را وادار به عقبنشینی کردند. در همین حال، تیراندازان دیدند که دشمن از هم پاشیده و پا به فرار نهاده است، برای گردآوری غنائم شروع به ترک مکانهای خود نمودند. فرمانده آنها عبدالله بن جبیر به کسانی که از مکانهای خود جدا میشدند دستور قطعی پیامبر گرامی را یادآوری کرد. ولی تیراندازان به او گوش ندادند و گفتند که جنگ با پیروزی مسلمانان خاتمه یافت.

عبدالله بن جبیر با ده دوست خود در تپه تیراندازان ماند. در همین حال، فرمانده سواره نظام لشکر قریش خالد بن ولید وقتی دید که تیراندازان مسلمان مکانهای خود را ترک نموده اند با یک حمله تیراندازانی را که در محل خود باقی مانده بودند شهید ساخت و از عقب به ارتش اسلام حمله نموده سرنوشت جنگ را تغییر داد. وقتی ارتش از هم پاشیده ی قریش این وضعیت جدید را دید، خود را جمع و جور کرد و بازگشت و به مسلمانان حمله نمود. بدین طریق، مسلمانان میان دو آتش قرار گرفتند.

پس از این حمله، شکل جنگ در یک لحظه تغییر کرد، حضرت حمزه عموی پیامبر گرامی و هفتاد مسلمان دیگر به شهادت رسیدند. در میان شهدا، به جز از حضرت حمزه، عبدالله بن جحش، مصعب بن عمیر و عبدالله بن جبیر هم بودند. حلقه های کلاه ایمنی رسول خدا به دلیل وارد شدن ضربهی شمشیر به دو شقیقه اش فرو رفت، از

روی مبارکش زخمی شد، لب پایین و دندانش شکست. همچنین، اخبار دروغین مبنی بر کشته شدن رسول الله، قدرت نبرد مسلمانان را کاهش داد و درگیریها کند شد.

پس از مدتی، مسلمانان به کوه پایه احد بازگشتند. در کنار پیامبر گرامی جمع شدند. مشرکان در اطراف ابوسفیان جمع شده و دو لشکر از همدیگر جدا شدند. جنگ به پایان رسید.

روایت شده است که قریشیان در حدود ۳۰ تن را در جنگ از دست دادند، تصور میکردند که انتقام بدر را گرفته اند. آنها نتوانستند رسول الله را بکشند، ولی عمویش حضرت حمزه را به شهادت رسانده بودند. همسر ابوسفیان، هند، برای گرفتن انتقام، پدرش عتبه، برادرش ولید و عمویش شیبه که در بدر به قتل رسیده بودند، جگر حضرت حمزه را گرفت و جوید. هند همچنین به برده مشرکی بنام وحشی که با نیزه خود حضرت حمزه را به شهادت رساند، پاداش وعده داده ی خود را داد.

این تنها وحشتی نبود که در احد صورت گرفته بود. پیکرهای شهدا توسط مشرکان تکه تکه شد، اندامهای آنها مانند گوش و بینی قطع گردید و این وضعیت مسلمانان را در درد و رنج بزرگی غرق کرد. هنگامیکه برخی از مسلمانان خواستند در مقابلش، چنین کار را برای اجساد مشرکین نیز انجام دهند، با نزول آیه ۱۲۶ سوره نحل و هشدار پیامبر گرامی، از این افکار خود منصرف شدند. پیامبر گرامی شهدای احد را و آنچه در احد اتفاق افتاد را در طول زندگی اش فراموش نکرد، او هر سال به زیارت شهدای احد میرفت و این زیارت را حتی در آخرین

روزهای زندگی خود انجام داده است. غزوه احد در دوره های بعدی نیز از جانب مسلمانان برای گرفتن درسهایی لازم به گونه‌ی درس عبرت، یاد شده است.

حدود ده نفر از صحابه زن در نبرد احد شرکت کردند و خدماتی از جمله توزیع آب به سربازان و معالجه زخمیان را ارائه دادند. ام عماره، ام ایمن کنیز آزادکرده‌ی پیامبر گرامی، حضرت فاطمه دختر پیامبر گرامی و حضرت عایشه همسرش در میان آنها است. مخصوصاً ام عماره وقتی مسلمانان در شرایط سختی قرار گرفتند، در اطراف پیامبر در مقابل دشمن با شمشیر به مبارزه پرداخته است. حضرت فاطمه، وقتی پیامبر گرامی مجروح شد، جراحت وی را تداوی نمود.

پیامبر گرامی پس از نبرد احد به مدینه بازگشت. روز بعد، گزارشی دریافت کرد که قریشیان بازمیگردند و به مدینه حمله میکنند. هم برای جلوگیری از یورش احتمالی و هم اینکه نشان دهد مسلمانان ضعیف نیستند بنابراین تصمیم گرفت تا ارتش قریش را تحت تعقیب قرار دهد. وی با نیرویی ۵۰۰ نفری از شرکت کنندگان در احد تا حمراء الاسد که از مدینه ۸ مایل فاصله داشت، رفت. این هم یک تدبیر بود و هم یک چالش. قریشیان که از اوضاع مطلع شدند، از بازگشت به مدینه اجتناب نموده و دوباره به مکه رفتند.

اگرچه در ابتدا مسلمانان در نبرد احد در برابر مشرکان پیروزی به دست آوردند، ولی هنگامیکه مسلمانان شروع به جمع‌آوری غنائم نمودند و تیراندازان از دستور قطعی پیامبر گرامی سرپیچی نموده و مکانهای خود را ترک کردند

به یک فاجعه تبدیل شد. از سوی دیگر مشرکان مکه بدون اینکه بتوانند غنیمت و یا زمینی به دست آورند، بازگشتند. آیات زیادی در مورد نبرد احد در قرآن کریم وجود دارد. (سوره آل عمران، ۱۲۲/۳، ۱۳۹-۱۴۰، ۱۴۴، ۱۶۵-۱۶۷، ۱۶۹-۱۷۰؛ سوره انفال، ۳۶/۸)

غزوه خندق

غزوه خندق این نبرد اسم خود را از خندقه ای که به خاطر دفاع از مدینه در اطراف شهر حفر شد، گرفته است.

نام دیگر این جنگ، جنگ «احزاب» (گروه ها) است. دلیل نام احزاب این است که مشرکان مکه و همه قبایل ضد اسلامی و یهودی در منطقه، متحد شده به مسلمانان حمله نموده اند.

در سه سال پس از نبرد بدر، قبایل یهودی بنی قینقاع و بنی نضیر در مدینه، توافق مدینه را شکستند، با مشرکان مکه همکاری کردند و حتی اقدام به قتل پیامبر گرامی نمودند. پس از آن، این دو قبیله ی یهودی از مدینه بیرون رانده شدند. این دو قبیله خیبر را و برخی از آنها منطقه سوریه را برای محل سکونت خود انتخاب کردند. در هنگام جنگ خندق، تنها بنی قریظه به عنوان یک قبیله یهود در مدینه به جا مانده بود.

جنگ خندق، چه از نظر سیاسی و چه از لحاظ راهبردی و تاکتیکی جنگی دفاعی متفاوت از سایر جنگها بوده است. قبل از همه، علیه مسلمانان قبیله دشمن واحدی وجود نداشت. همه قبایل عرب و یهودی ضد مسلمان در شبه جزیره عرب نیروی خود را متحد ساخته و با تشکیل یک ارتش بزرگ ۱۰۰۰۰ نفری راه مدینه را در پیش گرفتند. تحریک یهودیانی که در خیبر مستقر شده بودند در اساس این اتحاد وجود داشت.

رسول خدا که از اوضاع آگاهی یافت در نتیجه ی مشاوره با اصحابش و با پیگیری توصیه ی سلمان فارسی یک شکل دفاعی را که در منطقه تا آن زمان ناشناخته بود به اجرا گذاشت: تصمیم گرفت تا حفاری خندق در قسمت شمالی مدینه که برای حمله ی نیروهای سواره نظام دشمن باز بود، صورت بگیرد.

تصمیم حفاری خندق به سرعت عملی شد. این سیستم دفاعی، که در آن، شخص خود پیامبر گرامی همراه با مسلمانان کار میکرد، طی چند هفته به پایان رسید. خندق با توجه به ابعاد تعیین شده توسط پیامبر گرامی، تقریباً ۵ کیلومتر طول، ۹ متر پهنا و در حدود ۴ متر عمق داشت. عبور یک سواری حمله کننده به اینجا غیر ممکن بود. کسی که به این خندق میافتاد به دلیل عمقش نمیتوانست بیرون برآید. وقتی

جنگ خندق، چه از نظر
سیاسی و چه از لحاظ
راهبردی و تاکتیکی جنگی
دفاعی متفاوت از سایر جنگها
بوده است.

حفاری خندق مسلمانان به پایان رسید، نیروهای متحد دشمن که فرمانده عمومی آن ابوسفیان بود و تعدادش به ۱۰۰۰۰ (یا ۱۲۰۰۰) نفر میرسید، به مدینه رسیدند و در منطقه شمال شهر که جنگ احد در آن صورت گرفته بود، مستقر شدند.

تعداد سربازان مسلمان حدود ۳۰۰۰ نفر بود. با توجه به برتری سرباز دشمن از نگاه تعداد و از اینکه پیامبر گرامی ریخته شدن خون را نیز نمیخواست، برگزاری میدان جنگ را درست ندانست. وی دستور داد که زنان و کودکان در داخل قلعه ها و حصارها جا بگیرند. قرارگاه خود را روی دامنه های کوه سلع بنا کرد که پشت ارتش در کوه و جبهه رو به خندق قرار داشت. نگهبانان را بر روی برخی از نقاطضعفی که عمیق نبود و در برخی از نقاط قابل عبور قرار داد. به عنوان مرکز فرماندهی، خیمه برای خود برپا کرد. قریشیان به اطراف مدینه آمدند و با دیدن خندق که در عربستان به عنوان یک سیستم دفاعی ناشناخته بود، کاملاً شگفت زده شدند. برای برخورد مستقیم سینه به سینه، یک مانع وجود داشت: خندق.

بدین ترتیب طرفین شروع به انداخت تیر و سنگ به یکدیگر کردند. از یک طرف ارتش اسلام در تلاش بود تا دشمنان را در نقاط دیگر از نفوذ به شهر جلوگیری کند و آنها را در سراسر خندق از تاثیر عمل باز دارد. از سوی دیگر مشرکان در میان خود نوبتوار به حمله میپرداختند. بر این دسته های ارتش، جنگاوران مشهور مانند ابوسفیان، عکرمه بن ابوجهل، ضرار برادر حضرت عمر، خالد بن ولید و عمرو بن عاص فرماندهی میکردند. زمانی خیمه پیامبر گرامی از طرف مشرکان به شدت زیر تیرباران قرار گرفت، اما وقتی اصحاب با تیر و سنگ جواب دادند، این حمله با شکست مواجه شد.

برای برخورد مستقیم سینه به سینه، یک مانع وجود داشت: خندق.

درحالی‌که این محاصره ادامه داشت، تعدادی از سواره‌های قریش از یک جای باریک خندق به طرفی که ارتش اسلام قرار داشت عبور کردند. یکی از آنها عمرو بن عبدود بود این کسی بود که با قهرمانی و دلیری خود در میان اعراب معروف بود. عمرو بن عبدود برای مبارزه (مبارزه تن به تن) در مقابل خودش جنگجو خواست. حضرت علی که در آوان جوانی قرار داشت در مقابلش بیرون برآمد. پیامبر گرامی شمشیر خود را به حضرت علی داد و دستارش را پیچید. عمرو، با یک ضربه ی شمشیر علی که در ابتدا وی را دستکم گرفته بود، به زمین کوبیده شد. نوفل بن عبدالله یکی از کسانی بود که همراه با وی از خندق عبور کرده بود در خندق افتاد و درگذشت. با دیدن این، دیگران مجبور به عقب نشینی شدند.

با آنکه برخی درگیریهای کوچک در طول محاصره ی بیست روزه، صورت بگیرد هم، نیروهای متحد مکه نتوانستند نتیجه ای به دست بیاورند. از سوی دیگر، مشرکان برای جنگی آمادگی گرفته بودند که فکر میکردند کوتاه خواهد بود. به همین دلیل، خوراک جنگجویان و حیوانات سواری تمام شده بود. این برای آنها خطر بزرگی بود.

در همین حال، کمکهای یهودیان خیبر که در زمانهای متفاوت فرستاده بودند از آن جمله بیست بار شتر مواد غذایی و خوراک حیوانات به دست مسلمانان افتاد. به مثل اینکه این هم کافی نبود، هوا نیز سرد شد و مردم مکه در شرایط سختی قرار گرفتند. وقتی چادرهایشان در یک تندباد نیرومند واژگون شد، وحشتزده شدند. در آن زمان، پایان ماه شوال بود؛ یعنی قرار بود ماه ذیالقعده از جمله ماه های حرام میرسید و موسم حج آغاز میگردد. تحت همه این شرایط، ابوسفیان فهمید که نتیجه ای حاصل نمیشود و محاصره را برای بازگشت به مکه برداشت (ذیالقعده ۵ / آوریل ۶۲۷).

شش مسلمان در غزوه خندق که به عنوان یک نقطه عطف در تاریخ اسلام محسوب میشود به شهادت رسیدند. در مقابل، هشت سرباز دشمن کشته شدند. مسلمانان در جنگ خندق متحمل رنجها و سختیهای بسیار شدند و گاهی در مقابل ارتش بزرگ دشمن نگران شدند. پیامبر گرامی که هرگز نماز خود را به تأخیر نمیانداخت، در حین محاصره یک روز مجبور شد نماز ظهر، عصر، شام و نماز خفتن را یکجا در

غزوه خندق که
به عنوان یک
نقطه عطف در
تاریخ اسلام
محسوب می -
شود.

شب جمع نموده بخواند. این به وضوح نشان میدهد که وی و همراهانش در چه شرایط دشوار و سخت، دفاع میکردند.

در سوره احزاب که نام خود را به این جنگ داده است، از ترس رویارویی مسلمانان با لشکرهای متحد، ذکر گردیده است و در آن بیان شده است که این یک آزمایش ایمانی است و خداوند از مسلمانان با لشکرهای نامرئی حمایت نمود (سوره احزاب، ۳۳ / ۹-۱۲، ۲۵).

جنگ خندق، آخرین و بزرگترین تلاش مشرکین برای از بین بردن کامل پیامبر گرامی و مسلمانان بود. تمام انرژی خود را صرف نموده و با یک ارتش بزرگ حمله کردند اما شکست خوردند. پس از جنگ، پیامبر گرامی استراتژی جنگی خود را از زیر نظر گذراند. دیده شد که قبل از قبل حمله نمودن به نیروهای دشمن که در حال آمادگی گرفتن برای حمله به مسلمانان هستند، بسیار مهم است. براساس این نتیجه، جنگ بر علیه قبیله یهودی بنی قریظه که به توافق خیانت کرده بودند، صورت گرفت. (به عنوان «روابط با یهودیان» مراجعه کنید).

جنگ خندق، آخرین و بزرگترین تلاش
مشرکین برای از بین بردن کامل پیامبر
گرامی و مسلمانان بود.

صلح حدیبیه

در دل پیامبر گرامی
و همه مسلمانان،
اشتیاق دیدار مکه که شش سال
قبل جهت عقائد خود آن را ترک
نموده بودند شعلهور شده بود.

همچنین برای شعلهور ساختن حسرتِ دلِ مسلمانان،
اشتیاقِ بازدید از کعبه معبد عقیده ی توحید روی
زمین، به اندازه کافی بزرگ بود.

روزی، هنگامیکه پیامبر گرامی در خوابش دید که
کعبه را طواف میکند، تصمیم گرفت به مکه برود و
حج عمره را ادا کند. این تصمیم خود را به همراهان
خود اظهار نمود و از آنها خواست که برای حرکت
نمودن به سوی مکه آمادگی بگیرند.

مسلمانان با خوشحالی از این تصمیم استقبال نمودند،
به سرعت آمادگی گرفتند و در ذیالقعده ۶ (مارس
۶۲۸ میلادی)، تقریباً ۱۵۰۰ نفر از مدینه راهی مکه
شدند.

مسلمانان قصد عمره داشتند، در احرام خود لباس پوشیدند و هفتاد شتر قربانی را با خود بردند. از آنجاکه آنها نیت جنگ را نداشتند، فقط شمشیر سفر را با خود حمل میکردند. پیامبر گرامی و یارانش در فاصله ۱۷ کیلومتری مکه در حدیبیه مستقر شدند.

قریشیان از ورود مسلمانان آگاه شدند، با آنکه میدانستند هدف مسلمانان جنگیدن نیست بلکه زیارت کعبه است برای جلوگیری از ورود مسلمانان به مکه، تحت فرمان خالد بن ولید ۲۰۰ سرباز سواره نظام را به منطقه فرستادند.

پیامبر گرامی برای روشن ساختن هدف آمدن خود سفیری را برای قریشیان فرستاد. با این حال، سفیر را بسیار بد استقبال کردند. حتی خواستند او را بکشند. پس از آن، حضرت عثمان را که در میان قریش از جمله ابوسفیان بستگان زیاد داشت به عنوان سفیر دوم فرستاد. حضرت عثمان برای اهل مکه به طور آشکار توضیح داد که هدف آنها جنگ نیست، بلکه فقط ادای حج عمره است.

مردم مکه به عثمان گفتند که اجازه نخواهند داد که مسلمانان وارد مکه شوند، اما خودش میتواند در صورت تمایل کعبه را طواف کند. وقتی عثمان با گفتن «قبل از طواف نمودن پیامبر گرامی من هرگز کعبه را طواف نخواهم کرد.» از این پیشنهاد امتناع ورزید، وی را دستگیر کردند.

خبر دستگیری عثمان به رسول خدا به شکل کشته شدن عثمان، مواصلت ورزید. پیامبر گرامی که از این خبر بسیار ناراحت شده بود، از اصحاب بیعت گرفت که تا آخرین قطره خونشان با مشرکان میجنگند. همان طور که در سوره فتح ذکر شده است (فتح، ۱۸/۴۸)، این بیعت به معنای «بیعتی که خداوند از

آن راضی است»، بیعت الرضوان نامیده شد.

علاوه بر این، از آنجاییکه این بیعت زیر نوعی درخت ییابانی به نام «سَمْرَه» صورت گرفت، از آن به عنوان بیعت الشجره (بیعت در زیر درخت) یاد میشود و اصحابی که بیعت نمودند با نام اصحاب الشجره (کسانی که زیر درخت بیعت نمودند) نامگذاری شده اند.

قریشیان هنگامیکه از فداکاری و وابستگی مسلمانان نسبت به پیامبر گرامی و عزم راسخ آنها مطلع شدند وحشتزده شدند. نخست عثمان را آزاد کردند، سپس هیئتی را به ریاست سهیل بن عمرو به نزد پیامبر گرامی فرستادند. پس از انجام گفتگوها، متن پیمان صلح که توسط حضرت علی نوشته شده بود توسط پیامبر گرامی و سهیل بن عمرو رئیس هیئت مکه، امضا شد.

مواد معاهده ی مذکور که خواسته های بسیاری از قریش در آن پذیرفته شد، بدین شرح است:

مسلمانان امسال بدون ورود به مکه برمیگردند، سال بعد برای عمره خواهند آمد و سه روز در شهر خواهند ماند. اگر شخصی از مکه به مدینه فرار کند اعاده میشوند، آنهایی که از مدینه به مکه فرار کنند، بازگردانده نخواهند شد. هر دو طرف، برای عبور و مرور کاروانهای تجاری، زیارتی و عمره قلمرو تحت حاکمیت خود را امن نگه میدارند. سایر قبایل عرب با هر طرفی که بخواهند میتوانند متحد شوند و آنها نیز این شرایط را رعایت خواهند کرد. این پیمان صلح به مدت ده سال اعتبار دارد. در این مدت، مسلمانان و قریشیها به یکدیگر خود حمله نخواهند کرد.

پیمان حدیبیه نقطه عطفی در تاریخ اسلام است.

اگر یکی از طرفین با هر قبیله ای که در این اتحاد عضو نشود، به جنگ برود، طرف دیگر منفعلانه عمل خواهد کرد.

در مقابل این معاهده که در نگاه اول بر علیه مسلمانان به نظر می‌رسد اصحاب، به ویژه حضرت عمر و اکنش نشان دادند. اما وقتی پیامبر گرامی فرمود شرایط توافق را میپذیرد، همه به اعتراض خود پایان بخشیدند و وفاداری خود را اظهار نمودند. پیامبر گرامی و یارانش ۱۵-۲۰ روز را در حدیبیه گذراندند برای اینکه با نیت عمره آمده بودند پس از امضای پیمان، با ذبح قربانیهای خود از احرام بیرون آمده و بدون دیدن مکه دوباره به سوی مدینه حرکت کردند.

هنگامیکه پیامبر گرامی و اصحابش به مدینه می‌رفتند، در مورد این پیمان سوره فتح نازل گردید. آیات در رابطه به زیبایی بیعت مسلمانان ذکر نموده و این پیمان را یک پیروزی قلمداد می‌کرد:

«ما تو را پیروزی بخشیدیم [چه] پیروزی درخشانی.» (سوره فتح، ۴۸ / ۱)

به راستی خدا هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند از آنان خشنود شد و آنچه در دل‌هایشان بود بازشناخت و بر آنان

آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آنها پاداش داد و [نیز] غنیمت‌های فراوانی خواهند گرفت و خدا همواره نیرومند سنجیده کار است.» (سوره فتح، ۴۸ / ۱۸-۱۹)

پیمان حدیبیه نقطه عطفی در تاریخ اسلام است. هدف پیامبر گرامی این بود که اتحاد دشمن را که در جنگ خندق متحد شده و اطراف مدینه را محاصره کرده بودند، از بین ببرد. در واقع، با این پیمان، بی طرفی قریش در برابر یهودیان خیبر و قبیله غطفان تأمین شد.

به همین دلیل در هنگام بازگشت از حدیبیه امکان جنگ با خیبر به دست آمده بود. از سوی دیگر، دشمنی بالفعل قریش در برابر مسلمانان به پایان رسیده و مشرکان قریش که تا آن روز مسلمانان را نمیشناختند و به عنوان مخاطب خود به حساب نمی‌آوردند، با این معاهده مسلمانان را در برابر خود به عنوان یک طرف مساوی پذیرفتند.

این نتیجه هم ارتباط قبایل مشرک و هم قبایل مسلمان را با پیامبر گرامی تسهیل کرد و زمینه را برای گسترش سریع و آسان دعوت اسلام فراهم ساخت. به حدی که تعداد اسلام آوردگان در دو سال از تعداد مسلمانان در هجده سال گذشته فراتر رفته است.

در نتیجه، این پیمان که دارای یک پیروزی سیاسی و دیپلماتیک بود، موانع پیش روی مسلمانان را برداشته و جاده‌ها را در سرتا سر جهان باز کرد.

پیامبر گرامی همواره در رعایت شرایط پیمان مطابق با «وفا به عهد» اهمیت داد.

مشرکان
دریافتند که
آینده متعلق به
مسلمانان است.

از سوی دیگر، برخی از موادی که در پیمان حدیبیه بر علیه مسلمانان به نظر میرسید، در مدت زمان کوتاهی به نفع مسلمانان درآمد.

برای مثال، یک شخصی از اهل مکه بنام ابو بصیر مسلمان شده و به مدینه آمده بود. بنابر لزوم دید پیمان، برای واپس گرداندن وی دو فرد از مکه آمدند و تسلیم گرفتند.

ولی وی در راه موفق به فرار شد و با رفتن به موقعیتی در مسیر تجارت قریش در آنجا مستقر شد. وقتی این وضعیت در مکه شنیده شد، مسلمانان دیگر مکه، شروع به رفتن به سمت او کردند و در آنجا با وی پیوستند. این افراد که تعدادشان در حدود ۳۰۰ نفر رسید، برای جلوگیری از عبور کاروانهای قریش و ایجاد خسارت، شروع به کار کردند و اهل مکه مجبور شدند پیشنهاد بدهند که شرط «اعاده شدن مسلمانانی که از مکه به مدینه پناه میبرند،» از میان برداشته شود.

یک سال پس از پیمان حدیبیه، پیامبر گرامی همراه با ۲۰۰۰ صحابه به مکه آمد و قضاء عمره خود را ادا نمود و این عمره، عمره القضاء نامیده شد. مشرکان، که در حین ادای عمره القضاء مسلمانان را از کوه ها و تپه های اطراف تماشا میکردند، تحت تأثیر رفتار باشکوه، برازنده و شریف آنها قرار گرفتند. به ارزشهایی که اسلام برای آنها به ارمغان آورده است و تعلق داشتن آینده به مسلمانان را پی بردند. از این نظر، عمره به یک فتح در قلب مکیه تبدیل شد. خالد بن ولید، عمرو بن عاص و عثمان بن طلحه اندکی پس از این زیارت به مدینه آمدند و مسلمان شدند.

فتح مکه

فتح مکه معاهده صلح حدیبیه
برای مدت ده سال امضاء شده
بود.

اما دو سال سپری نشده بود که توسط مشرکان مکه
نقض گردید. این حادثه به شرح زیر اتفاق افتاد:
از زمان جاهلیت بین قبیله بنی بکر و خزاعه که در
حوالی مکه ساکن بودند، دعوی خونخواهی وجود
داشت. این پرونده با پیمان حدیبیه، از میان لغو
گردیده و قریش با قبیله بنی بکر، و خزاعه هم با
پیامبر گرامی متحد شده بودند.

اما بنی بکر با حمایت قریشیان، شبانه به خزاعه حمله
نموده و رئیس قبیله و برخی از اعضایش را به قتل
رساندند. پیامبر گرامی نامه ای به قریشیان فرستاد و از
آنها خواست که اتحاد خود را با متجاوز بنی بکر لغو
کنند و یا خونبهای کشته شده های خزاعه را بپردازند؟
در غیر این صورت، اظهار داشت که بدلیل نقض
پیمان میتواند با آنها راه جنگ را در پیش گیرد.

قریشیان، هم از دادن خونبها و هم از ملغا قرار دادن اتحاد خود با بنی بکر، امتناع ورزیده ابوسفیان را جهت تمديد پيمان به مدینه فرستادند. اما ابوسفیان بدون اینکه نتیجه مثبتی از تلاشهای خود در مدینه بدست آورد به مکه بازگشت. پیامبر گرامی پس از این حادثه تصمیم گرفت به مکه یورش ببرد، برای جلوگیری از ریخته شدن خون و غافلگیر ساختن دشمن، بدون اظهار نمودن مکانِ عزیمتِ خود به آمادگی فتح جنگ آغاز کرد. ابتدا برای قبایل مسلمان خبر ارسال کرد و از آنها خواست که در مدینه جمع شوند.

برای پنهان نگه داشتن قدرت واقعی ارتش خود به برخی قبایل دستور داد تا در راه به ارتش بپیوندند. خروج از مدینه ممنوع گردید و نگهبانان در معابر مهم بین مدینه و مکه قرار داده شده و به احدی اجازه سفر به مکه داده نشد. یک پیام رسان که میخواست قریش را از آماده سازیها مطلع سازد، توسط یاران تعیینشدهی رسول خدا که از طریق وحی از این وضعیت آگاه شده بود، گرفتار شد.

پیامبر گرامی در ۱۳ رمضان ۸ (۴ ژانویه ۶۳۰ میلادی) با ارتش خود مدینه را ترک کرد. از آنجا که او هدف عملیات نظامی را مخفی نگه داشت، بدون داخل شدن به احرام به محل میقات در ذوالحلیفه به راه خود ادامه داد، و در مرالظهران در نزدیکی مکه توقف کرد. ارتش

با معاهده حدیبیه، موانع پیش
دوی مسلمانان بر داشته شده
و راه های سراسر دنیا برای
مسلمانی باز شده است.

اسلام همراه با کسانی که در راه شرکت کرده بودند به ۱۰۰۰۰ نفر رسید.

پیامبر گرامی به هر مسلمانی دستور داد که شبها آتش بسوزاند. ده هزار آتشسوزی که در شب صورت گرفته بود، تأثیر شگرفی بر روی افرادی که از بیرون نگاه میکردند، گذاشت.

قریش هنگامیکه از مستقر شدن ارتش اسلام بر درب مکه اطلاع یافتند وحشتزده شدند، هیئتی را به ریاست ابوسفیان به نزد پیامبر گرامی فرستادند. پیامبر گرامی هیئت را یک شب در مقر خود نگه داشته و رژه رسمی ارتش خود را برای آنها به نمایش گذاشت، آنها را به مسلمان شدن فراخواند.

ابوسفیان و اعضای هیئت که نمیتوانستند با چنین ارتش بزرگ و مجهز، راه جنگ را در پیش بگیرند، با پذیرش اسلام به مکه بازگشتند.

مردم مکه فهمیدند که نمیتوانند با ارتش اسلام به مبارزه پردازند. ابوسفیان به قریشیانی که در حیاط کعبه جمع شده بودند مسلمان شدن خود را اعلام داشت و گفت چاره ای جز تسلیم شدن ندارند و توصیه کرد که هرکسی باید در مسجدالحرام یا در خانه خود پناه ببرد. این به نوعی به معنای تسلیم شدن مکه بود. پیامبر گرامی از

کسانی که به خانه بعضی از مردم مکه، به ویژه ابوسفیان پناه گرفتند، حمایت کرد و این افراد را مفتخر گردانید و خواست قلبشان را به اسلام نزدیک کند. پس از ابوسفیان، حضرت عباس عموی پیامبر گرامی، همین حرف را به مردم گفت؛ پس از آن، مردم مکه در مسجدالحرام و خانه هایشان پراکنده شدند.

پیامبر گرامی قصد داشت از هر چهار جهت همزمان وارد مکه شود، بدین لحاظ به فرماندهان خود فرمود که تا

مجبور نشوند نجنگند، فراریان را تعقیب نکنند، مجروحان و اسیران را نکشند و در تپه صفا با خودش ملاقات خواهند کرد.

پیامبر گرامی در فرماندهی دسته‌ی مرکزی قرار داشت مسیر شمال غربی را از قسمت بالای مکه دنبال کرد و همراه با مهاجران و انصار که در اطرافش بودند با شکرگزاری و سپاسگزاری از خداوند، وارد مکه شد و با دیگر سربازان در تپه صفا دیدار کرد (۲۰ رمضان ۱۱/۸ ژانویه ۶۳۰). مکه فتح شده بود. مکه هجرت پیامبر گرامی و سپس فتحش را دید، بدون اینکه عزت کسی زیر پا گردد، با مقاومت جدی روبرو شود، خونریزی زیاد صورت بگیرد.

سپس پیامبر گرامی به مسجدالحرام رفت، حجر الاسود را سلام داد و بوسید و کعبه را طواف کرد. در سخنرانی خود اظهار داشت که مکه حرم است و این وضعیت ادامه خواهد داشت؛ تمام وظایف مربوط به حج و اداره کعبه را به جز «سدانه» (نگهداری کعبه) و «سقایه» (تأمین آب برای حجاج) لغو نمود. پس از آن عفو عمومی اعلام کرد.

پیامبر گرامی در بیانات خود اظهار داشت: کسانی که به مسجدالحرام پناه آورده اند، کسانی که به خانه‌های آنهایی که قبلاً گفته شد، پناه برده اند، و کسانی که اسلحه خود را رها کرده و به خانه‌های خود برگشته اند، در امنیت هستند، کسانی که اسیر شده بودند کشته نمی‌شوند و کسی تحت تعقیب و پیگرد قرار نمی‌گیرد. رسول خدا با مورد عفو قرار دادن قریشیانی که در هر فرصت، در طی بیست سال با او و مسلمانان خصمانه رفتار کردند، با وجود داشتن حق و فرصت کامل مجازات، نمونه‌ای از مهربانی بینظیر و نادر را در تاریخ بشریت نشان داد.

روز فتح مکه «روز رحمت» واقعی نیز بود. به دارایی هیچ کس دست درازی نشد و زندانیان آزاد شدند تنها ده نفری که به دلیل خصومت بی حد و حصرشان با پیامبر گرامی و مسلمانان معروف بودند، از عفو عمومی مستثنی قرار داده شدند.

پیامبر گرامی داخل و اطراف کعبه را که از اوایل به عنوان سمبل عقیده توحید محسوب میشد، از وجود تمامی بتها و علائم دیگر شرک پاکسازی نمود و بعد دو رکعت نماز خواند. سپس رسول خدا از بلال حبشی خواست که به پشت بام کعبه برود و اذان بگوید. با خوانده شدن اذان، قریشیان همه زن و مرد به حضور پیامبر گرامی آمدند و مسلمان شدند.

پیامبر گرامی در سخنان خود پس از فتح به ویژه بر وجود و وحدانیت خداوند تأکید فرمود. وی اظهار داشت: دعوای سودجویی، اموال و خونخواهی مربوط به دوره جاهلیت از میان برداشته شد و در ضمن برخی از مسائل حقوقی را توضیح داد. پس از آن بیان داشت که غرور جاهل و افتخار داشتن به اجداد از بین رفت، همه از نسل آدم هستند و آدم از خاک آفریده شده است، و فرمود: «بهترین شما در نزد خداوند، پرهیزگارترین شما است.»

پیامبر گرامی پس از فتح مکه، بعضی از اصحاب را وظیفه سپرد تا بتهای را که مربوط قبایل اطراف شهر میشد، تخریب کنند. از جمله بتهای نابود شده میتوان منات، سُواع و عُزّی را نام برد. سپس برای دعوت به اسلام نمودن برخی قبایل نزدیک شهر، تحت فرماندهی برخی صحابه ها تعدادی از سریه ها را ترتیب داد.

پیامبر گرامی پس از فتح مدتی در مکه ماند، عتّاب بن اسید را به عنوان والی مکه منصوب کرد و مُعاذ بن جبَل را برای آموزش قرآن و اصول دینی برای مسلمانان جدید موظف نمود.

اموال و املاک هیچ کس در مکه ضبط نشد و برای کسی حس شکست خوردگی داده نشد. برعکس، در مدت خیلی کم مردم مکه و فاتحان در یک موقعیت یکسان قرار گرفتند.

سپس غزوه حنین را علیه قبایل هوازن انجام داد. بعد از آن به مدینه بازگشت.

همراه با فتح مکه، دشمنی قریشیان با پیامبر گرامی و مسلمانان به پایان رسید و مواعی که فراروی گسترش اسلام در شبه جزیره قرار داشت، برداشته شد.

آخرین دعوت مشرکین

با فتح مکه، اداره شهر و کعبه به دست مسلمانان درآمد و بسیاری از قبایل عرب مشرک به اسلام روی آوردند، اما هنوز قبایلی هم وجود داشتند که اعتقادات مشرکانه خود را ادامه میدادند. هنگامیکه حج در سال نهم هجرت (۶۳۱ میلادی) فرض شد، از آنجا که پیامبر گرامی میدانست مشرکانی که تا هنوز مسلمان نشده اند، به حج میآیند و برخی از آنها بنا بر عادتی که داشتند کعبه را برهنه طواف خواهند نمود، آن سال به حج نرفت و حضرت ابوبکر صدیق را به عنوان امیر حج منصوب کرد.

اندکی پس از اینکه ابوبکر با ۳۰۰ حاجی به سوی مکه حرکت نمود، نخستین آیات سوره توبه که در مورد معاهدات قبلی با مشرکان بحث مینماید نازل گردید. بنابراین، رسول خدا، از خانواده خود، علی را به مکه فرستاد که احکام این آیات را که برای مشرکان به نوعی دارای اولتیماتوم بود، بیان کند. حضرت علی در راه به گروه رسید و وضعیت را به ابوبکر بازگو کرد.

روز فتح مکه
«روز رحمت»
واقعی نیز بود.

عبادت حج تحت اداره حضرت ابوبکر ادا میگردید حضرت علی در منی روز اول عید پس از خواندن آیات اول سوره توبه، برای مشرکان اولتیماتوم چهار ماده زیر را توضیح داد:

۱. پس از این سال به مشرکین اجازه ورود به ما حول کعبه داده نمیشود.

۲. به طور عریان طواف کعبه ممنوع است.

۳. به جز از مؤمنان، دیگران نمیتوانند وارد بهشت شوند.

۴. توافق نامه هایی که قبلاً انجام شده، تا سپری شدن مدت تعیین شده اش از بین برده نمیشود، وقتی مدتش تمام شد آنها در صورتی که ایمان نیاورند امنیت زندگیشان از میان برداشته خواهد شد.

این اولتیماتوم که برای مشرکان آخرین فراخوان بود، تأثیر خود را نشان داد. اگرچه در ابتدا اعتراضاتی به وجود آمد، ولی پس از مدتی همه قبایل مشرک مسلمان شدند. بدینگونه، بت پرستی در شبه جزیره عربستان به کلی از بین رفته بود.

کعبه، مطابق با اصولی که حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل تعیین کرده بودند، تنها به مؤمنانی که عقیده توحید را داشتند، اختصاص یافت. با آیه ی ۲۹ سوره توبه و با ملاک عمل قرار دادنِ درکِ اصول اساسی اسلام «برای اهل کتاب و سایر اعضای ادیان به شرط پرداخت جزیه امنیت زندگی و مال و آزادی مذهب» تضمین گردید.

روابط با دیگر قبایل مشرک عرب

به جز
از مشرکین مکه، میان مسلمانان
و قبایل مشرک عرب دیگر نیز
رویدادهای مختلفی بروز نموده
است.

بعضی از آنها را میتوانیم به ترتیب زیر ذکر کنیم:

حادثه رَجِیع

گروهی از قبایل عَضَل و قاره به مدینه آمدند و از
پیامبر گرامی خواستند افرادی را برای آموزش اسلام
به قبایلشان بفرستد. پیامبر گرامی به این خواست
ایشان با دید مثبت نگریست، ده نفر را به عنوان
آموزنده فرستاد. هنگامیکه این هیئت به محل آب
رجیع متعلق به قبیله هُذَیل واقع بین مکه و عُسفان
بود، رسیدند، صد سرباز مسلح از بنی لِحیان، شاخه
ای از قبیله هذیل به آنها حمله کردند. هدف آنها
دستگیری ده مسلمان و فروش آنها به مشرکین مکه

حادثه رَجِيع یک واقعت اندوهناک تاریخی است.

بود. از ده مسلمان به جز از خُیب بن عَدی، عبدالله بن طارق و زید بن دَثَنَه از تسلیم شدن خودداری کردند و با مشرکان درگیر شدند و به شهادت رسیدند. بنی لحيان با بسته نمودن دستان سه اسیر به سوی مکه حرکت کردند. عبدالله بن طارق در برابر معامله ی که همراهشان صورت گرفته بود نتوانست تحمل کند و در راه گره دست خود را باز نمود و با مشرکین درگیر شد و به شهادت رسید. مشرکان خیب و زید را به مکه بردند و آنها را به مردم مکه فروختند. مشرکان مکه میخواستند انتقام بستگانشان را که در بدر کشته شده بودند، بگیرند، بنابراین این دو صحابه را برای مدتی زندانی ساختند و سپس آنها را به محل تنعیم در خارج از شهر بردند و در چوبه ی دار آویخته با دادن شکنجه ها شهیدش ساختند.

خیب بن عدی، قبل شهید شدنش برای خواندن دو رکعت نماز اجازه خواست و برای اینکه آنها گمان نکنند «از ترس مرگ، نماز را طولانی خواند». بقدر ممکن نماز را سریعتر به پایان رسانید. این نماز او بعداً

در طول تاریخ اسلام به یک سنت اجرایی مسلمانانی قرار گرفت که فکر میکنند به ناحق کشته میشوند. واقعه رجیع در مدینه با اندوه فراوان استقبال شد. پیامبر گرامی یک نیرویی ۲۰۰ نفری (۶ ربیع الاول / ژوئیه-اوت ۶۲۷ میلادی) به هدف «گرفتن قصاص» (دادن پاسخ بالمثل) به قبیله بنی لحيان اعزام نمود. وقتی بنی لحيان از آمدن لشکر اسلام اطلاع یافتند به کوه ها فرار کردند. با این حال، پیامبر گرامی پس از دو روز ماندن در سرزمین آنها، به مدینه بازگشت.

فاجعه بئرِ مَعُونَه

اندکی پس از رویداد رجیع (صفر ۴ / ژوئیه ۶۲۵) ابو براء عامر بن مالک رئیس قبیله عامر بن صعصعه به مدینه آمد و از پیامبر گرامی در مورد اسلام معلومات حاصل کرد. او مسلمان نبود، اما میخواست بعضی از اشخاص برای آموزش اسلام به قبیله اش فرستاده شود.

پیامبر گرامی، پس از گرفتن عهد محکم در مورد امنیت جانشان، به ریاست منذر بن عمرو گروهی متشکل از ۷۰ (یا ۴۰) نفر را که قرآن را به خوبی میدانستند و بیشتر آنها انصار و اهل صفا بودند، مأمور کرد. وقتی این اصحاب در راه مدینه-مکه به محل بئر معونه رسیدند، یکی از آنها بنام حرام بن ملحان موظف شد تا نامه ی پیامبر گرامی را به رئیس قبیله عامر بن صعصعه برساند.

واقعه رجیع در
مدینه با اندوه
فراوان استقبال
شد.

در این اثنا با شنیدن خبری مبنی بر فوت عامر بن مالک، حرام بن ملحان نامه را به عامر بن طفیل برادرزاده مالک سپرد، و اطرافیان خود را به اسلام دعوت کرد.

عامر از دیر باز نسبت به پیامبر گرامی و مسلمانان در دل کینه داشت، بحدی که فرستاده را به قتل رساند و اعضای قبیله را نیز تحریک نمود تا به هیئت اسلام در بئر معونه حمله کنند. اما از اینکه عامر بن مالک به مردم اعلام کرد که جان نمایندگان را تضمین کرده است، مردم به حمله تحریک نمودنِ طفیل، عمل نکردند.

پس از آن، عامر بن طفیل با تحریک نمودنِ برخی شاخه های قبیله بنی سُلَیم، که بین خود دوستی داشتند، یک گروه مسلح را گرد هم آورد. مسلمانان از هیچ چیزی خبر نداشتند و در جای خود منتظر نشسته بودند. ناگهان مورد حمله گروه مسلح قرار گرفتند. به جز از سه تن دیگر همه اعضای گروه ۷۰ نفری مسلمان، به شهادت رسیدند. دو نفر از این سه نفر از اینکه در آن زمان شترهای کاروان را میچرانند زنده ماندند. صحابی به نام کعب بن زید به گمان اینکه مرده است، زنده رها شد. یکی از دو بازمانده منذر بن محمد از اینکه نتوانست شهادت دوستانش را تحمل کند به مشرکان حمله کرد و او هم به شهادت رسید.

عمرو بن امیه که اسیر گردیده بود توسط عامر بن طفیل به عوض نذری که مادرش کرده بود (آزاد کردن برده) آزاد شد. پیامبر گرامی آنقدر از این واقعه ی دردناک که اصحابش با آن مواجه شده بودند ناراحت گردید که تقریباً چهل روز در نماز صبح، عاملان این حادثه را دعای بد نمود.

پیامبر گرامی، در ربیع الاول ۸ (ژوئیه ۶۲۹ میلادی) برای مجازاتِ قبیله بنی عامر بن صعصعه یک گروه نظامی را فرستاد. این گروه، یک حمله‌ی شبیخون را ترتیب داد و بسیاری از زنان را به اسارت گرفت. در ضمن حیوانات قبیله را نیز بدست آورد.

پس از مدتی یک هیئت مسلمان از بنی عامر بن صعصعه نزد پیامبر گرامی آمد و خواستار اعاده زنان اسیر شده شد. پیامبر گرامی در مورد این درخواست با دوستان خود استشاره کرد. وقتی زنان اسلام را پذیرفتند، آزاد شدند.

جنگ بنی مصطلق

حارث بن ابو ضرار رئیس قبیله مصطلق تصمیم گرفت تا به مدینه حمله کند. وقتی این خبر به مدینه رسید، پیامبر گرامی با نیرویی هزار نفری از مدینه حرکت کرد. این دو ارتش در محل چاه مُرِیسِیع در مقابل هم قرار گرفتند.

پیامبر گرامی ابتدا با فرستادن حضرت عمر آنها را به اسلام دعوت کرد. هنگامیکه بنی مصطلق این دعوت را نپذیرفتند جنگ آغاز شد و مسلمانان پیروز شدند (هـ ۵ / ۶۲۷ م).

در میان اسیرانی که از بنی مصطلق گرفته شده بودند، جویریّه دختر حارث رهبر قبیله نیز بود. پس از پذیرش اسلام، پیامبر گرامی جویریّه را آزاد کرد و با وی ازدواج نمود. این ازدواج خصومت ناشی از جنگ را به یکدم کاهش داد. به دلیل ازدواج مسلمانان به تصور اینکه بنی مصطلق با پیامبر گرامی خویشاوند

شدند، همه ی زندانیانی را که به سهمشان رسیده بود، با یک رفتار ظریف آزاد کردند.

در مقابل این رفتار خوب و غیرمنتظره ی مسلمانان، تمام قبیله بنی مصطلق مسلمان شدند. حارث بن ابو ضرار رئیس قبیله نزد آنحضرت آمد و اعلام کرد که اسلام را پذیرفته است.

جنگ حنین (هوازن)

فتح مکه و مسلمان شدن مردم آن، بر قبیله مشرکِ هوازن، که با مکه همسویی داشت، تأثیر زیادی گذاشت. یکی از شاخه ی این قبیله، قبیله ثقیف بود که در طائف سکونت داشتند.

این دو قبیله ی بزرگ، تصور میکردند که نوبت به آنها رسیده است، لذا علیه مسلمانان متحد شدند، به سرکردگی مالک بن عوف رهبر هوازن آمادگی جنگ آغاز شد. بنابراین، پیامبر گرامی با رهبری کردن ارتش بزرگی ۱۲۰۰۰ نفری به سوی دره حنین که در فاصله ۳۶ کیلومتری مکه واقع بود، حرکت کرد (۶ شوال ۲۷/۸ ژانویه ۶۳۰). برخی هم به اندازه بزرگی ارتش نگاه کرده فکر میکردند که: «شکست دادن این ارتش امکان پذیر نیست.»

مالک بن عوف رهبر جوان قبیله ی مشرک هوازن، که سی سال داشت، از تاکتیکهای خودش استفاده میکرد. او جهت روحیه دادن و جلوگیری از فرار سربازان از جبهه و برای سوق دادن به سمت یک جنگ مرگ و زندگی زنان، فرزندان و تمام حیوانات قبیله خود را به میدان جنگ آورد.

دلیل این امر جلوگیری از فرار سربازان حتی اگر در وضعیت سختی قرار بگیرند هم.

دُرید بن صّمه که سنش بزرگ و در جنگ از مهارتِ کامل برخوردار بود هشدار داده گفت که: «سرباز مغلوب شده را هیچ چیزی نمیتواند بازگرداند.» ولی رهبر جوان، این هشدار وی را نادیده گرفت.

تقیفیها نیز از ترس اینکه پس از تخریب بت عزی بت هایشان لات نیز نابود خواهد شد، به جمع هوازنیها پیوستند. دشمن با قرار دادن تیراندازان خود در دامنه های نقطه ی باریکِ دره حنین، در مسیر ارتش اسلام کمین گرفته منتظر نشسته بودند.

در تاریخ ۱۱ شوال ۸ (۱ فوریه ۶۳۰ میلادی) در تاریکی صبح، سربازان پیشرو تحت فرمان خالد بن ولید وارد دره شدند. به محض ورود ارتش اسلام به دره باریک، از هر دو طرف زیر تیرباران قرار گرفتند. هنگامیکه سربازان پیشرو مجبور به عقب نشینی شدند، وحشت بر کل ارتش اسلام تأثیر گذاشت و سربازان شروع به فرار کردند.

پیامبر گرامی در این لحظه دشوار در مکان خود ایستاد، و با فراخواندن سربازانش که با وحشتزدگی از هم پاشیده بودند، سعی میکرد تا آنها را در اطراف خود جمع کند. عمویش حضرت عباس نیز با صدای بلند خود به او کمک کرد. بیشتر سربازان با یک وضعیت شکست خورده پراکنده شدند اما در حدود صد صحابه از جمله حضرت ابوبکر، حضرت عمر و حضرت علی در اطراف پیامبر گرامی باقی مانده بودند.

در نتیجه عزم پیامبر گرامی و صدای بلند حضرت عباس که از دور قابل سمع بود، سربازان اسلام در اطراف پیامبر گرامی دوباره شروع

به جمع شدن کردند. کمی بعد با تعرضی که با دستور وی آغاز شد، به پیروزی قطع ی منجر گردید.

دشمن شکست خورده، زنان، فرزندان و اموال خود را در میدان نبرد رها کرده و پا به فرار گذاشته بودند. پس از جنگ که با پیروزی به پایان رسید، ۴ مسلمان به شهادت رسیدند و مشرکان ۷۰ کشته دادند. در آیه های ۲۵ و ۲۶ سوره توبه، دلایل شکست و در نتیجه، پیروزی که بدست آمد مورد بررسی قرار گرفته چنین فرموده شده است:

«قطعا خداوند شما را در مواضع بسیاری یاری کرده است و [نیز] در روز حنین آن هنگام که شمار زیادتان شما را به شگفت آورده بود ولی به هیچ وجه از شما دفع [خطر] نکرد و زمین با همه فراخی بر شما تنگ گردید سپس در حالی که پشت [به دشمن] کرده بودید برگشتید. آنگاه خدا آرامش خود را بر فرستاده خود و بر مؤمنان فرود آورد و سپاهیان فرو فرستاد که آنها را نمی دیدید و کسانی را که کفر ورزیدند عذاب کرد و سزای کافران همین بود.» (سوره توبه، ۲۵/۹-۲۶)

در غزوه حنین، از اینکه دشمن زنان، اطفال و اموال خود را در میدان جنگ رها کرده بودند اسرای زیاد و غنیمتهای فراوان به دست مسلمانان افتاد. جهت تعقیب و دنبال نمودن دشمن فراری، پیامبر گرامی دستور داد که اسیران و غنائیم

را در اردوگاهی که قرار بود در موقعیت جعرانه برپا شود، تحت محافظت قرار بگیرند.

بخش بزرگی از ارتش دشمن به همراه فرماندهان خود به طائف، برخی به اوطاس و مابقیه به نخله رفتند. پیامبر گرامی یک روز بعد از جنگ، گروهی را به اوطاس و گروهی را هم به نخله فرستاد و خودش با اکثریت سپاه به سوی طائف حرکت کرد.

محاصره طائف

کسانی که از نبرد حنین شکست خورده و فرار نموده بودند به قبایل ضد اسلام پیوستند و خطر جدیدی را به وجود آوردند. در رأس اینها طائفیها قرار میگرفتند. مردم طائف از سال دهم هجری (۶۲۰ میلادی) نسبت به اسلام نگرش مخالف خود را نشان داده بودند.

شاعرانی که پیامبر گرامی و مسلمانان را هجو میکردند، افراد و گروه‌های مختلفی که علیه اسلام کار میکردند به طائف فرار نموده و در آنجا پناه میبردند. برای مشرکان، همانا به مثل مکه‌ی دوره جاهلیت به مرکز جدیدی تبدیل شده بود. پس از جنگ حنین پیامبر گرامی تصمیم گرفت که، به سوی طائف برود. در همین حال، برای دنبال کردن نیروهای دشمن فراری گروهی که به اوطاس اعزام شده بود، در نبرد با هوازنها پیروز گردیده بود. غنایم و اسیران بدست آمده از اینجا، نیز به اردوگاه جعرانه منتقل شدند.

پیامبر گرامی قلعه‌های طائف را که تقیفیها در آن پناه بردند، تحت محاصره‌ای قرار داد که حدوداً یک ماه را در بر گرفت. اما با نزدیک شدن ماه‌های حرام محاصره را برداشت (۸ هـ / ۶۳۰ میلادی).

هنگامیکه پیامبر گرامی از طائف جدا میشد، برخی از او خواستند تا

طائف، برای مشرکان، همانا به مثل مکه ی دوره جاهلیت به مرکز جدیدی تبدیل شده بود.

مردم طائف را نفرین کند. او به خداوند دعا نموده و هدایت یافتن طائفیها را و به عنوان مسلمان فرستاده شدن آنها را خواست. یک سال پس از این دعا، ثقیفها هیئتی را به مدینه فرستادند و اسلام را پذیرفتند.

پس از محاصره طائف، پیامبر گرامی به جعرانه آمد، جایی که اسیران و غنیمتهای بدست آورده شده از حنین، نگهداری میشدند، و در اینجا غنایم را تقسیم نمود. در همین حال، یک هیئت از هوازن آمدند و گفتند که به اسلام روی آورده اند و خواستار اعاده شدن اسیران و اموال خود شدند. وقتی پیامبر گرامی به آنها گفت که بین اسیران و اموالشان یکی را انتخاب کنند، آنها اسیران خود را پس گرفتند. سپس پیامبر گرامی در جعرانه احرام پوشید، به مکه رفت و پس از انجام عمره به مدینه بازگشت.

خواندن

آیا قلبش را چاک نموده نگاه کردی؟

پیامبر گرامی، گروهی از مسلمان را که اسامه بن زید نیز در میان آنها بود جهت به راه آوردن طائفه ی از قبیله جُویَنَه، توظیف نمود. مسلمانان به طائفه مذکور یورش بردند. درگیری شدیدی در بین دو طرف آغاز شد. یکی از مردان طرف دشمن، بسیار خوب می- جنگید. در هنگام حمله به شکل سرسختانه حمله میکرد و از کسانی که فرار میکردند محافظت میکرد و به خوبی از آنها حمایت مینمود. اسامه و همراه با صحابی دیگر این مرد را در تنگنا قرار دادند وقتی مرد دید که اطرافش در محاصره قرار گرفته است،

گفت- لا اله الا الله

صحابی کنار اسامه، با شنیدن کلمه توحید، خود را به عقب کشاند. زیرا دستورالعملی که از رسول الله دریافت کرده بودند چنین بود. کسانی که بگویند مسلمانند، کشته نمی‌شوند. اما اسامه به این حرفِ مرد توجه نکرد و او را به قتل رساند.

هنگام بازگشت به مدینه، ماجرا را به پیامبر گرامی بیان نمودند. پیامبر گرامی رحمت، اسامه را که بسیار دوست داشت، شدیداً سرزنش کرد:

- اسامه! آیا آن مرد را با اینکه گفت «لا اله الا الله»، کشتی؟
اسامه از خود دفاع نموده گفت،

- یا رسول الله! مرد برای خلاصی از مرگ، کلمه توحید را گفت. رسول خدا در آن هنگام این پرسش را از اسامه نمود که پاسخش را هیچگاهی نمیتوانست بدهد،

- آیا قلب مرد را چاک نموده به داخلش نگاه کردی؟

اسامه در مقابل این سؤال که پیامبر گرامی همواره آن را تکرار میفرمود بی نهایت ناراحت شده بود، با خود گفت:

«ای کاش من یک مسلمان جدید میبودم، اما رسول الله را به این اندازه غمگین ساخته و از وی این آزار را نمیشنیدم.»

(با تصحیح برگرفته شده از Mehmet Yaşar Kandemir،

Peygamberimizden ۱۰۱ ۱۰۱_Hatıra _ [استانبول ۲۰۰۵]، ص ۱۵-۱۶).

روابط با یهودیان

چنانچه که قبلاً تذکر یافت، پس از اینکه پیامبر گرامی به مدینه هجرت نمود معاهده‌ی را بنام موافقتنامه مدینه، با یهودیان بنی قینقاع، بنی نضیر و بنی قریظه که در اینجا زندگی میکردند، امضاء نمود، که این موافقتنامه، صلح و همزیستی را در مدینه تضمین میکرد.

اما با گذشت زمان یهودیان بر خلاف این توافقنامه عمل نمودند و در برابر مسلمانان جبهه گرفتند.

جنگ بنی قینقاع

زمان بیشتری سپری نشده بود یهودیان قینقاع که با پیشه زرگری به زندگی خود ادامه میدادند و به عنوان شجاعترین یهودیان به حساب میآمدند، دست به اقدام علیه این توافق زدند. پس از نبرد بدر که مسلمانان بر

علیه مشرکان مکه پیروز شدند، نفرت و حسادت خود را در معرض نمایش گذاشتند. در این میان، به دلیل آزار و اذیت شدن زن مسلمانی که برای خرید به بازار بنی قینقاع رفته بود و صحابی که به کمک وی شتافت و یهودی متجاوز را از پا درآورد و او را یهودیان آنجا به شهادت رساندند، این موافقتنامه از بین رفت.

یهودیان قینقاع با گفتن اینکه: «آیا تو فکر کردی ما مانند مکيهها هستیم که از جنگ نمی دانند؟ ما آماده جنگ هستیم ...» پیامبر گرامی را به چالش کشیدند. ارتش اسلام بنی قینقاع را در سال دوم هجرت اواسط ماه دوم شوال محاصره کرد. این محاصره پانزده روز به طول انجامید. هنگامیکه بنی قینقاع نتوانستند کمکی را که از دیگر قبایل یهودی و منافقین انتظار داشتند، دریافت کنند، مجبور به تسلیم شدند (شوال ۲ / آوریل ۶۲۴ میلادی). شکستن پیمان و خیانت به میهن، مجازات جدی را لازم مینمود.

بنی قینقاع قبلاً با قبیله خزرج توافق داشتند. از قبیله خزرج، عبدالله بن ابی سرکرده منافقین با پیشکش نمودن این موضوع تقاضای بخشش کرد. رسول خدا دستور داد تا آنها را از مدینه اخراج کنند. بنابراین، یهودیان قینقاع، متشکل از ۷۰۰ نفر، از مدینه به سمت سوریه تبعید شدند. یک پنجم غنیمتها به خزانه دولت (بیت المال) اختصاص یافت. بقیه میان غازیان تقسیم شد. زمینهای قینقاعیها نیز به مسلمانان بیزمین واگذار گردید.

با بنی قینقاع،
بنی نضیر و بنی قریظه موافقتنامه
مدینه امضاء نموده شد.

جنگ بنی نضیر

قبیله یهودی بنی نضیر به عنوان متحد قبیله اوس به توافقنامه‌ی که پس از هجرت صورت گرفت، پیوست. اگرچه در ابتدا رفتار منفی نسبت به مسلمانان نداشتند، اما پس از غزوه بدر و اخراج بنی قینقاع از شهر، به خصومت آشکار خود علیه مسلمانان آغاز کردند.

مخصوصاً شاعر مشهورشان کعب بن اشرف با استعداد بالای شعری و سخنرانی تاثیرگذار خود، پیامبر گرامی و یارانش را به هجو گرفت، به مکه رفت، حس انتقام جویی ابو سفیان و دیگر مشرکان را برانگیخت و آنها را بر علیه مسلمانان تحریک کرد و ثروت خود را در این راستا بخرج میرساند. او همچنین برای بانوان مسلمانان اشعار عاشقانه میخواند. پیامبر گرامی، که از این فعالیت‌های روزافزون و توهین آمیز علیه اسلام وی ناراحت شده بود، خواستار پایان یافتن این وضعیت و نجاتش از این اذیت گردید.

بنابراین محمد بن مَسَلَمَه همراه با چند تن دوستانش، کعب بن اشرف را که از اهانت آشکارا به ارزشهای مقدس مسلمانان دست بر نمیداشت، از بین برد (ربیع الاول ۳ / سپتامبر ۶۲۴ میلادی). در حین نبرد احد یهودیان بنی نضیر به مقر مشرکان رفته و آنها را بر علیه مسلمانان تحریک کردند. علاوه بر این، هر از گاهی میخواستند با مسلمانان درگیری کنند و در ترور پیامبر گرامی اقداماتی را براه انداختند. اگرچه پیامبر گرامی به آنها هشدار داد و از آنها خواست که به پیمان عمل کنند، اما با آنهم نتیجه‌ی مثبتی نگرفت.

پیامبر گرامی جهت بحث در مورد خونبهای که باید به طور مشترک پرداخت شود همراه با حضرت ابوبکر، حضرت عمر و حضرت علی به یهودیان بنی نضیر رفت. با آنکه بنی نضیر از پیامبر گرامی به خوبی استقبال نمودند، اما می-خواستند با افکندن سنگ از بالای بامی که آنحضرت در زیر آن نشسته بود وی را از بین ببرند. پیامبر گرامی که از وضعیت آگاهی یافت به همراه اصحاب از آنجا بیرون آمد و به شهر بازگشت. موافقتنامه ی مدینه با این تلاشهای تروریستی اخیر بنی نضیر، به وضوح نقض شد.

پیامبر گرامی با فرستادن اطلاعیه به قبیله بنی نضیر از آنها خواست که در ظرف ده روز شهر را ترک کنند. در حالی که بنی نضیر مقدمات خروج از مدینه را آغاز کرده بودند، منافق عبدالله بن ابی با گفتن اینکه به آنها کمک خواهد کرد آنها را از رفتن منصرف ساخت. پس از آن، رسول خدا آنها را به موافقتنامه دعوت کرد (ربیعالاول ۴/اوت ۶۲۵ میلادی).

یهودیان، که نخست تصمیم به مقاومت داشتند، پس از محاصره، که پانزده روز به طول انجامید، زنان و فرزندان خود را با اموالی که میتوانستند با خود ببرند، بردند و آنها حاضر شدند با بار ۶۰۰ شتر، مدینه را ترک کنند. برخی به خیبر و برخی به سوریه رفتند و در اذرعات سکونت گزیدند.

جنگ بنی قریظه

پس از تبعید شدن بنی قینقاع و بنی نضیر بدلیل پایبند نبودشان به توافق و خیانت به پیامبر گرامی، تنها یهودیان بنی قریظه در مدینه باقی ماندند.

با آنکه یهودیان بنی قریظه نظر به موافقتنامه ی مدینه، شرکت در دفاع از شهر ملزم بودند، ولی این شرایط را در هنگام غزوه خندق نقض نمودند. چون تحت تأثیر حیی بن اخطب رییس بنی نضیر که پس از تبعید در خیبر ساکن شده بود، قرار گرفته و با آنها همپیمان شده بودند. پیامبر گرامی از اینکه با بنی قریظه توافق داشت در موقعیتی که آنها سکونت داشتند خندق حفر نکرد، علاوه بر آن بعضی از وسایل حفاری مانند بیل و کلنگ را برای استفاده در حفر خندق از بنی قریظه تامین شده بود. خیانت بنی قریظه در بحرانی ترین لحظه غزوه خندق، مسلمانان را در شرایط سختی قرار داده بود.

هنگامیکه پیامبر گرامی پس از غزوه خندق به خانه خود بازگشت، بر اساس وحیای که در وقت ظهر نازل شد بلال حبشی را نزد خود خواند و به وی امر نمود که به اصحابش اطلاع دهد که نماز خود را در قلمرو بنی قریظه ادا کنند. سپس زره خود را پوشید و اسلحه خود را با خود گرفت و بر اسبش سوار شد. پرجم را به حضرت علی داد و او را به همراه نیروهای پیشرو فرستاد. و خودش عبدالله بن ام مکتوم را بحیث وکیل خود تعیین نمود و در حالیکه دسته های سواره نظام و پیاده نظام در اطرافش قرار گرفته بودند، به سفر برآمد (۲۳ ذی القعدة ۱۵/۵ آوریل ۶۲۷ میلادی).

قبل از پیامبر گرامی حضرت علی در پیشروی قلعه های بنی قریظه رسید و در آنجا سخنان بسیار بدی درباره پیامبر گرامی و همسرانش از یهودیان شنید. چون فکر کرد که پیامبر گرامی با شنیدن این سخنان غمگین میشود از آنحضرت خواست تا به جایی که آنها در آنجا قرار دارند نزدیک نشود. رسول الله به وی حضرت موسی را یادآوری کرد که با اوضاع وخیم تر روبرو گردیده است و فرمود که در صورتی که او را ببینند، بنی قریظه نمیتواند

پس از تبعید شدن بنی قینقاع و بنی نضیر تنها یهودیان بنی قریظه در مدینه باقی مانده بود.

چیزی بگویند و تا به نزدیکی قلعه های آنها رفت.

پیامبر گرامی از اینجا بزرگان یهود را مکررا با صدای بلند فراخواند و آنها را به مسلمان شدن دعوت فرمود. پس از پاسخ منفی آنها، از آنها خواست که از فرمان خداوند و پیامبرش اطاعت نمایند و از دژهای خود فرود آمده و تسلیم شوند. وقتی این پیشنهاد نیز از سوی آنها پذیرفته نشد، درگیری شروع گردید.

بنی قریظه در مدت پانزده یا بیست و پنج روز در محاصره قرار داشت، در این مدت از هر دو طرف انداخت تیرها و سنگها به شدت صورت پذیرفت. در این جنگ مسلمانان متشکل از ۳۰۰۰ جنگجو و ۳۶ سواره نظام بودند و جنگجویان بنی قریظه در حدود ۶۰۰-۷۰۰ نفر بودند. در همین حال، منافقین نزد بنی قریظه رفتند و از آنها خواستند که تسلیم به مسلمانان نشوند و قول دادند که در صورت تداوم مقاومتشان، به آنها کمک میکنند.

یهودیان، که به دلیل محاصره درمانده بودند و میدیدند که کمک منافقین صورت نمیگیرد، تصمیم گرفتند با پیامبر گرامی راه مذاکره را در پیش بگیرند.

آنها پیشنهاد کردند که با شرایط بنی نضیر، یعنی اموال و اسلحهی خود را میگذارند و هر یک نفر همراه با یک بار شتر مال، مدینه را ترک میکنند. پیامبر گرامی دو سال قبل با بنی نضیر راه مدارا را در پیش گرفته آنها را آزاد کرده بود تا مدینه را ترک کنند، ولی دید که در جنگ خندق در صفوف دشمن علیه خودش قرار گرفتند. بناءً پیامبر گرامی این پیشنهاد را نپذیرفت و گفت که آنها فقط میتوانند بدون قید و شرط تسلیم شوند. بنی قریظه که بدلیل محاصره چاره ی دیگر نداشتند به تصمیمی که پیامبر گرامی اتخاذ میکند راضی شده از قلعه های خود فرود آمدند و تسلیم گردیدند.

یهودیان بنی قریظه گفتند: «بگذارید سعد درباره ما تصمیم بگیرد.» پس از آن سعد بن معاذ از قبیله اوس را که در بستر مریضی قرار داشت برای داوری به مقر پیامبر گرامی آوردند. سعد که توسط یهودیان به عنوان داور تعیین شده بود، حکم داد که مردان جنگجو که وارد سن بلوغ شده باشند اعدام شوند، زنان و فرزندانشان اسیر و اموالشان به عنوان غنیمت گرفته شود.

فتح خیبر

خیبر با فاصله ۱۸۰ کیلومتری از شمال مدینه شروع شده در دره ی وسیع و در گذرگاه مدینه - سوریه قرار دارد و یک مرکز مهم تجارت و کشاورزی بود که یهودیان در آن زندگی میکردند. پیامبر گرامی پس از انعقاد معاهده ی حدیبیه با مردم مکه، در مورد خطراتی که خیبر برای مسلمانان به وجود میآورد، میاندیشید. زیرا یهودیان بنی نضیر که پس از تبعید از مدینه در خیبر ساکن شدند، با هم کیشان خود به دشمنی بزرگی علیه مدینه پرداختند و با توافق نمودن با برخی قبایل عرب و همچنین با مشرکان مکه، اتحاد تشکیل دادند. غزوه خندق یکی از نتایج فعالیت‌های آنها بود. رسول خدا اندکی پس از بازگشت از حدیبیه، تصمیم گرفت که به سوی خیبر گام نهد و با نیروی ۱۶۰۰ نفری که ۲۰۰ نفر از آنها سواره نظام بودند، مدینه را ترک کرد. (محرم ۷ / حزیران / ۶۲۸ میلادی).

از آنجا که مردم خیبر از اوضاع آگاهی داشتند، در مقابل مسلمانان به آمادگی جنگی آغاز کردند. طبق روایات، آنها ۲۰۰۰۰ و یا حداقل ۱۰۰۰۰ جنگجو داشتند. علاوه بر این، در قلعه های خود که با مستحکم بودنش شهرت داشت، از مزیت دفاع برخوردار بودند. سلاح و مهمات نیز به وفور داشتند. ارتش اسلام قلعه های خیبر را محاصره کرد.

در پایان محاصره، که حدوداً یک ماه به طول انجامید و گاه شاهد درگیریهای بسیار سختی بود، چهار قلعه از هفت قلعه مستحکم در خیبر، توسط جنگ و سه از آن با صلح تصرف شدند. در این جنگ، مسلمانان به ویژه حضرت علی فاتح قُموص بزرگترین قلعه های خیبر قهرمانی زیادی را به نمایش گذاشتند ۹۳ یهودی کشته شد. تعداد مسلمانانی که به شهادت رسیدند در حدود ۱۵-۲۰ نفر بوده است.

یهودیان بنی نضیر که در خیبر ساکن شدند، با هم کیشان خود به دشمنی بزرگی علیه مدینه پرداختند.

پیامبر گرامی با بخشیدن جان یهودیانِ خیبر، اجازه ترک سرزمینشان را داد. در مقابل این، آنها خواستند که برایشان اجازه داده شود تا در زمین خود که درختان نخل به مقدار قابل توجهی وجود دارد، بگونه شریکِ نصف حاصلات (سهم ۵۰٪) باقی بمانند.

پیامبر گرامی این پیشنهاد را پذیرفت. پس از خیبر توافقه‌ای مشابهی با مردم وادی القُرَاء و فَدَک انجام شد.

حیوانات بسیار، اموال خانگی، محصولات نساجی و جواهرات در خیبر ضبط شد. این غنایم از نظر تعداد، تنوع و ارزش مادی یکی از غنیترین غنایم در دوره پیامبر گرامی بود. تورات کتاب مقدس یهودیان که در میان غنایم بود توسط پیامبر گرامی به صاحبانش اعاده شد.

درحالیکه محاصره ادامه داشت، یک چوپان سیاه به نام یاسر که برده یک یهودی اهل خیبر بود به حضور پیامبر گرامی آمد و در مورد اسلام معلومات حاصل نموده ایمان آورد و تصمیم گرفت که در صف مسلمانان به مبارزه بپیوندد.

در همین حال، با شعور اینکه گوسفندانی را که وی میچرانید به طور امانت برایش سپرده شده است، از پیامبر گرامی پرسید که گوسفندان

را چه باید کند؟ رسول خدا اظهار داشت که اسلام، خیانت نمودن به امانت را جرم می‌شمارد و به وی دستور داد که گله را به سمت قلعه صاحبش آزاد رها کند. چوپان همانطور که پیامبر گرامی فرموده بود، انجام داد و پس از اطمینان از ورود گله به قلعه، بازگشت و در صفوف مجاهدین به جنگ پیوست. کمی بعدتر شهید شد. پیامبر گرامی نزد شهید آمد و به اصحاب خود بیان داشت که او از جمله اهل بهشت قرار گرفت. بدین ترتیب در میان اصحاب چوپانی که پس از مسلمان شدن بدون اینکه بتواند یکبار نماز بخواند، شهید شد به عنوان پاسخ سؤال «شخصی که بدون خواندن یکبار نماز داخل بهشت گردید کیست؟» در خاطره ها باقی ماند.

پس از فتح خیبر، زینب بنت حارث، همسر یکی از روسای یهود، یک گوسفند را ذبح کرد و رسول الله را به ضیافت دعوت کرد. اما هدف اصلی وی مسموم کردن او بود. بشر بن براء را با خود گرفت و به این دعوت رفت. با این حال، در اولین لقمه فهمید که در غذا سم انداخته شده است و بدون بلع کردن، آن را بیرون آورد. ولی بشر بن براء در اثر مسمومیت درگذشت.

پیامبر گرامی، در میان اسیران خیبر، صفیه دختر یکی از سران یهود، حیی بن اخطب را آزاد کرد و آن را به عنوان همسر خود پذیرفت.

چوبانی بنام یسار
به عنوان کسی که
نتوانست یکبار
نماز بخواند ولی
به جنت وارد شد،
در خاطرهما جا
گرفت.

روابط با نصارا (مسیحیان)

روابط با نصارا (مسیحیان) یکی دیگر از گروه دینی که در شبه جزیره عربستان اقامت داشت، مسیحیان بودند.

به ویژه با تأثیرپذیری از امپراتوری بیزانس، خیلی از قبایل عرب مسیحیت را پذیرفته بودند. مرکز مسیحیان نَجْرانِ یمن واقع در جنوب عربستان، مرکزی بود که مسیحیان به شدت در آن زندگی میکردند. در شمال عربستان قُضاعه، لَخم، عَسَّان، تَغَلِب و غیره قبایل عرب مسیحی بودند. از طرف دیگر، برخی ایالت‌های مجاور سرزمین‌های اسلام نیز مسیحی بودند. بیزانس و حبشستان در صدر این موارد قرار داشت.

پیامبر گرامی با قبایل مسیحی در شبه جزیره عربستان و با کشورهای مسیحی در اطراف شبه جزیره، روابط مختلفی را انجام داده بود. پیامبر گرامی به آنها نامه های دعوت به اسلام فرستاد علاوه بر آن به دلایل مختلف با آنها برخی از جنگها را به راه انداخته است.

جنگ مَوتِه

موتِه در فاصله ۵۰ کیلومتری بیت المقدس در جنوب دریاچه لوط موقعیت دارد. پیامبر گرامی در آغاز سال هشتم هجری (۶۲۹ میلادی) حارث بن عمیر را همراه با نامه‌ی دعوت به اسلام به فرماندار بصری که متعلق به بیزانس روم بود، فرستاد. وقتی سفیر، از قلمرو شرحبیل بن عمرو مسیحی حاکم غسانی عبور میکرد از جانب این حاکم کشته شد.

حارث بن عمیر تنها سفیر پیامبر گرامی بود که کشته شده است. پیامبر گرامی در برابر این نقض آشکار قوانین بین المللی، که در آن مصونیت سفیر پیش بینی شده است، یک ارتش ۳۰۰۰ نفری را آماده کرد و زید بن حارثه را فرمانده آن تعیین نمود. سپس، دستور داد که اگر زید بن حارثه شهید شد، جعفر بن ابوطالب فرمانده ی را بدست بگیرد، اگر جعفر هم کشته شد عبدالله بن رواحه فرمانده ارتش خواهد بود در صورتی که وی هم شهید گردد مسلمانان از میان خود یکی را برای فرمانده ی انتخاب کنند و ارتش را فرستاد.

پیامبر گرامی فرمان داد تا به شهادتگاه سفیر رفته شود؛ ابتدا ساکنان آنجا به اسلام دعوت شوند و اگر به این دعوت پاسخ مطلوب داده شد، جنگ صورت نگیرد. در این میان، آن حضرت تنبیه کرد که کودکان، زنان،

حارث بن عمیر تنها سفیر
پیامبر گرامی بود که کشته
شده است.

سالمندان و افرادی را که وارد صومعه ها میشوند، نکشید، به نخلستان آسیب نرسانید، درختان را قطع نکنید و ساختمانها را تخریب نکنید.

ارتش اسلام از طریق وادی القراء و معان به موته رسید و در اینجا با ارتشی که تعدادشان بنابر روایات به ۱۰۰۰۰۰ و یا ۲۰۰۰۰۰ نفر میرسید رو برو گردید. این ارتش بزرگ که در تحت اداره عمومی تئودوروس فرمانده ارتشهای بیزانس در منطقه قرار داشت، شامل نیروهای قبایل مسیحی عرب با فرماندهی شرحبیل بن عمرو نیز میشد (جمادی الاول ۸ / سپتامبر ۶۲۹).

جنگ بین دو ارتش آغاز شد که از نظر تعداد قابل مقایسه نبودند. وقتی زید بن حارثه در آغاز جنگ شهید شد پرچم را جعفر بن ابوطالب در دست گرفت. وقتی دست راستش قطع شد، پرچم را در دست چپ خود گرفت و هنگامیکه دست چپش نیز قطع شد، آن را بین دو بازو و سینه خود نگه داشت، اما با ضربه نیزه به شهادت رسید.

پس از آن عبدالله بن رواحه فرماندهی را در دست گرفت وقتی او نیز به شهادت رسید پرچم به خالد بن ولید سپرده شد. طبق روایات، در همین حال پیامبر گرامی در مسجد نبوی تحولاتی را که در میدان

نبرد رخ میداد و همچنان یکی پی دیگر به شهادت رسیدن فرماندهان ارتش اسلام را به اصحابش بیان میداشت. هنگامیکه فرماندهی به خالد بن ولید داده شد، چنین فرمود:

«... سرانجام پرچم را یکی از شمشیرهای خدا به دست گرفت. در نهایت، خداوند فتح را برای مسلمانان میسر ساخت.» خالد بن ولید سربازان جناح راست را به جناح چپ، و سربازان جناح چپ را به جناح راست، و جلوی را

به عقب، و بالعکس قرار داده برای دشمن تصور رسیدن ارتش کمکی را به وجود آورد. وی حین عقب نشینی، گه گاهی به دشمن آسیب میرساند و یک مقدار غنایمی را هم بدست میآورد بدین طریق بالآخره توانست بدون دادن تلفات زیاد، ارتش اسلام را به مدینه بازگرداند.

در موته مسلمانان پانزده شهید دادند. پیامبر گرامی برای شهدا گریه کرد اما ناله و فریاد را ممنوع نمود، از بستگان و همسایگان خود خواست که برای خانواده های شهدا غذا ببرند و در کارشان به آنها کمک کنند. خودش هم به مدت سه روز به اهل خانواده ی پسر عموی خود جعفر بن ابوطالب غذا فرستاد و سپس کودکانش را نزد خود آورد و مراقبت آنها را به عهده خود گرفت.

با این جنگ برای اولین بار ارتش اسلام با ارتش بیزانس که یکی از بزرگترین امپراتوریهای آن دوره بود، روبرو شد. ارتش اسلام در برابر ارتشی که از نگاه تعداد و قدرت چند برابر برتری داشت، بدون دادن تلفات بیشتر موفق به عقبنشینی شده و به مدینه بازگشت نمود، این یک موفقیت نظامی ارزیابی میشود.

سفر تبوک

در نهمین سال هجرت (۶۳۰ میلادی) خبرهای به مدینه رسید مبنی بر اینکه امپراتور بیزانس هراکلیوس با حمایت قبایل متحد مسیحی عرب برای آمادگی جنگ علیه مسلمانان آغاز نموده است. بنابراین پیامبر گرامی علی‌رغم خشکسالی و قحطی، مقدمات جنگ را آغاز نمود. هدف آن سرکوب حملات دشمن به محلش و برطرف ساختن خطر احتمالی آن بود. پیامبر گرامی با آنکه اغلب مقصد خود را برای سفر مخفی نگه میداشت ولی این بار به طور آشکار تصریح فرمود که هدفش، ارتش بیزانس است؛ چون راه طولانی، دشمن نیرومند و بزرگ بود. علاوه بر این، فصل بسیار گرم بود و زمان جمع‌آوری حاصلات نیز فرا رسیده بود.

در حین آمادگی گرفتن در جنگ، بسیاری از اصحاب برای تجهیز نمودن ارتش اسلام به ویژه حضرت عثمان کمکهای جدی کردند. حضرت عثمان ۱۰۰۰ حیوان سواری اهدا کرد و با خرج کردن طلا برای هر کدام، ۱۰۰۰۰۰ سرباز را نیز تجهیز نمود.

عبدالرحمن بن عوف و طلحه بن زبیر مبالغه‌نگفتی را اهدا کردند. حضرت عمر نیمی از دارایی خود، حضرت ابوبکر همهی دارای خود را بخشید. تقریباً همه با به خرج دادن تلاش و امکانات خود در این مسابقه ی کمک به ارتش اسلام شرکت کردند.

در کنار مسلمانان صادق، فداکار و غیور، مثل همیشه این بار نیز منافقین از تخریب کردن دست برداشتند. آنها با

یادآوری قدرت بیزانس سعی در شکستن روحیه مسلمانان کردند و گفتند که در این فصل گرم، قحطی و خشکسالی، رفتن به جنگ بیمورد خواهد بود. از طرف دیگر، مسلمانان صمیمی وجود داشتند که بدلیل فقیر بودنشان نتوانستند سواری پیدا کنند و جهت عدم حضور خود در این جنگ اشک ریختند.

پیامبر گرامی با بزرگترین ارتش آماده شده در زمان خودش که متشکل از سپاهی سی هزار نفری از جمله ۱۰۰۰۰ سرباز سواره نظام، از مدینه به سوی شمال حرکت کرد. در راه سوریه ۷۰۰ کیلومتر به پیش رفت و در تبوک فرود آمد (رجب ۹ / اکتبر ۶۳۰ میلادی). پانزده و بیست روز در اینجا ماند، اما از ارتش بیزانس خبری نشد. حین اقامتش در تبوک، پیامبر گرامی دسته های نظامی را برای دعوت به اسلام به جَرَبَاءَ، اَيْلَه، اَذْرُح، مَقْنَا و مَعَانَ فرستاد که در استقامت غربی، منطقه ی بسیار وسیع را در بر میگرفت و ساکنانش عمدتاً مسیحی و برخی یهودی بودند. نمایندگان آنها آمدند و گفتند که اسلام را نمیپذیرند، اما مالیات (جزیه) را پرداخت میکنند. بنابراین، آنها توافق کردند که متبوع دولت اسلامی میشوند، به شرط آنکه آزادی عقاید، مال و ایمان آنها تضمین شود. رسول خدا برای هر یک از این محلات مسکونی متن پیمان نوشت و به آنها سپرد.

در همین حال، گروه نظامی ۴۰۰ نفری تحت فرمان خالد بن ولید به دومه الجندل که مرکز مهمی در جاده عراق بود، فرستاده شد. خالد قلعه دومه الجندل را تصرف کرد و حاکم مسیحیها اَکْیَدَر بن عبدالملک را که با مسلمانان رفتار خصمانه داشت اسیر نموده و به نزد پیامبر گرامی آورد.

پیامبر گرامی با اکیدر توافق نمود که با شرط پرداخت جزیه اجازه بازگشت به وطنش داده میشود. بنابراین، مردم دومه الجندل با پرداخت جزیه قدرت و تسلط دولت اسلامی را پذیرفتند.

بنابر روایات پیامبر گرامی، هنگامیکه در تبوک اقامت داشت از طریق دحیه بن خلیفه الکلبی برای دومین بار نامه ی دعوت به اسلام به امپراتور بیزانس هراکلیوس ارسال کرد که گفته شده در آن زمان در حمص یا دمشق بود. در این نامه به امپراتور گزینه های ورود به اسلام، پرداخت جزیه و یا جنگ پیشنهاد شده بود و در عین حال خواسته شده بود که حداقل مانع کسانی که اسلام را انتخاب میکنند، نشود. پس از آنکه امپراتور نامه را دریافت کرد، با محیط دینی و نظامی خود رایزنی کرد، یک سفیر را که منسوب به بنی تئخ از قبایل عرب مسیحی بود، نزد پیامبر گرامی فرستاد. از سفیر به اندازه ی شرایط سفر میزبانی صورت گرفت و یک لباس گرانبها از جانب حضرت عثمان به عنوان هدیه داده شد.

غزوه تبوک، آخرین غزوه ای بود که پیامبر گرامی شخصاً در آن شرکت کرده بود، برای مسلمانان یک امتحان جدی بود و با در نظر داشت تعبیر آیه (سوره توبه، ۱۱۷/۹) که در زمان دشوار (ساعة العسری) به وقوعش اشاره میکند و ارتشی که در آن شرکت نموده «جیش العسری» یعنی «ارتش روزگار سخت» نامیده شده است. در مورد مسلمانانی که در غزوه شرکت کرده اند و یا بنابر معذرتی، و یا هم بدون داشتن معذرتی شرکت نکرده اند همچنین در رابطه به رفتار منافقین همانطوری که خود در جنگ شرکت نکرده اند سعی میکردند تا کسانی را که میخواستند شرکت کنند منصرف بسازند، آیات زیادی در قرآن کریم وجود دارد. (رجوع کنید به سوره توبه، ۹/ ۳۸-۱۰۶، ۱۱۷-۱۱۸).

توافق صورت گرفته با مسیحیان نجران

پیامبر گرامی به مسیحیان نجران با فرستادن فرستاده و نامه ای پیشنهاد کرد یا اسلام را بپذیرند و یا تحت سیطره اسلام در آمده جزیه پرداخت کنند. بنابراین، مسیحیان نجران در سال ۹ هجری (۶۳۱ میلادی) هیئتی را به مدینه

جنگ تبوک، برای مسلمانان یک امتحان جدی شده بود.

فرستادند. هیئت نجران در یک وقت عصر به مدینه آمدند و وارد مسجد نبوی شدند. پیامبر گرامی و مسلمانان نماز عصر را ادا نموده بودند. در همین حال، مسیحیانی که وقت عبادتشان رسیده بود به سوی شرق روی آورده و آماده عبادت شدند. پیامبر گرامی به آنها اجازه داد تا عبادت‌های خود را در مسجد انجام دهند.

در جریان مذاکرات، نمایندگان به ویژه در مورد حضرت عیسی، با پیامبر گرامی بحث نمودند. در این وقت، هشتاد آیه ی نخست سوره آل عمران که در مورد مسیحیت و حضرت عیسی معلومات ارائه مینماید، نازل گردید. در حالی که مسیحیان پسر خدا بودن حضرت عیسی را ادعا میکردند، پیامبر گرامی با خواندن آیات مربوطه، فرمود که حضرت عیسی بنده و پیامبر خدا است، همان طور که آدم بدون مادر و پدر خلق شد، حضرت عیسی نیز بدون پدر از مریم به دنیا آمد.

پس از اینکه هیئت نجران به ادعاهای خود ادامه دادند، پیامبر گرامی، حضرت حسن، حسین، فاطمه و علی را در کنار خود گرفت و با خواندن آیه ۶۱ سوره آل عمران، آنها را به «مباهله» دعوت کرد. (مُباہَلَه، در هنگام بحث و گفت-گو درخواست لعن و نفرین الهی کردن برای کسی که در ادعایش ناحق است و دروغ میگوید.) مردم نجران با در نظر داشت احتمال پیامبر بودن حضرت محمد، جرئت مباهله را نکردند. آنها با شرط پرداخت جزیه، توافق کردند و به کشورشان بازگشتند.

رفتار پیامبر گرامی در برابر منافقین

یکی از مشکلات بزرگی که پیامبر گرامی در مدینه با آن روبرو بود، فعالیت‌های نفاق و فتنه بود. در حالیکه به اسلام و به رسالت پیامبر گرامی باور نداشتند ولی در ظاهر خود را به مانند مومن نشان میدادند که ریاست این گروه دوروی را عبدالله بن ابی بن سلول به پیش میبرد.

عبدالله بن ابی رییس خزرجیها بود در پایان جنگ میان قبایل اوس و خزرج توافق شده بود که اداره یثرب به وی واگذار شود. با هجرت پیامبر گرامی، این تحول نقش بر آب گردید و بنابراین در مقابل آنحضرت تا پایان عمر خود دشمنی نموده است. یهودیان مقیم این شهر و مشرکان قریشی در مکه همواره این خصومت وی را برانگیخته و از آن استفاده میکردند..

همراه با عبدالله بن ابی منافقین دیگر در هنگام هجرت مهاجران، به مردم مدینه توصیه مینمودند که به هیچ وجه از مهاجران حمایت نکنند و بدین طریق می-خواستند زمینه ترک نمودن شهر را برای مهاجران مهیا بسازند منافقین همواره در بسیاری از حوادث بروز نموده در دوره مدینه طرفدار فتنه بوده اند و سعی در

یکی از مشکلات بزرگی که پیامبر گرامی در مدینه با آن روبرو بود، فعالیت‌های نفاق و فتنه بود.

آسیب رساندن به وحدت مسلمانان داشتند. سوره منافقون که شصت و سومین سوره قرآن کریم است، در مورد این قبیل اشخاص و کسانی است که دارای ویژگیهای مشابه هستند، نازل شده است.

عبدالله بن ابی از یک طرف حمایت ابو عامر راهب را که از جمله بستگانش و از رهبران مسیحیان بود، فراهم ساخت و از طرف دیگر، با مشرکان قریشی و یهودیان مدینه مخفیانه توافقات دوستی انجام داد. در حین جنگهای احد و خندق برای نخستین بار روابط خود را با مشرکان قریشی و با ابو عامر مسیحی آشکار کرد و یهودیان بنی قریظه و بنی نضیر را به جنگ با پیامبر گرامی ترغیب نمود.

وی کوشید تا گروه منافقین خود را در زیر سقف واحد با یهودیان و مشرکان جمع نماید. اما مشرکان مکه با پیمان حدیبیه تا حدودی و پس از فتح مکه کلا از اتحاد او بیرون آمدند. از طرف دیگر، پس از رانده شدن یهودیان از شهر که همراه با آنها دست به اقدامات مشترک میزدند، این اتفاق نیز پایان پذیرفت. در این حالت، تنها به عنوان دوست نفاق، ابو عامر باقی ماند که پس از فتح مکه به طائف گریخت

و پس از آن به سوریه رفت. رئیس منافقین ارتباط خود را با او حفظ نموده با تحریک نمودن مسیحیان بر علیه پیامبر گرامی به حمایت خود از وی ادامه داد.

عبدالله بن ابی در طول سفر نظامی به قبیله بنی مستطلق، سعی کرد تا انصار و مهاجرین را با یکدیگرش درگیر سازد. هنگام بازگشت برای ایجاد هرج و مرج در مدینه، وی پرونده تهمت علیه حضرت عایشه را که بنام حادثه افک معروف است، به راه انداخت. حضرت عایشه در جنگ بنی مصطلق (مُریسیع) با پیامبر گرامی شرکت نمود، اما در هنگام بازگشت بنا بر داشتن احتیاجی از ارتش جدا شد و از آن در عقب ماند. در همین حال، صفوان بن مُعَطَّل که از عقب ارتش می‌آمد با وی روبرو گردیده و با هم به مدینه آمده بودند. عبدالله بن ابی آن را به زبان خود آورد و از تهمت زدن به حضرت عایشه خودداری نکرد. در آیاتی که در رابطه به این واقعه نازل شد کسانی که به حضرت عایشه تهمت می‌زنند محکوم شدند و به مسلمانان هشدار داده شد که در دام منافقان نیفتند (سوره نور، ۲۴ / ۱۱-۱۶).

وقتی پیامبر گرامی مشغول گرفتن آمادگیهای نهایی جنگ تبوک بود، گروهی از منافقان به نزد پیامبر گرامی آمدند و گفتند که مسجدی برای سالمندان، مریضان و معلولان ساخته اند تا در شبهای بارانی و سرد در آن نماز بخوانند و از آنحضرت خواستند که با اقامه نماز برایشان، آنجا را محلی برای عبادت باز کند. پیامبر گرامی گفت که اکنون رونده ی به سوی جنگ

سوره منافقون
در مورد منافقان
و کسانی که
دارای ویژگیهای
مشابه هستند،
نازل شده است.

است پس از بازگشتش از آن، در آنجا نماز خواهد خواند. پس از جنگ تبوک برخی منافقین خواستند پیامبر گرامی را به مسجد خود ببرند تا آنجا نماز بگذارد. در این میان در مورد این مسجد و نیت‌های سازندگان، آیات نازل شد. (سوره توبه، ۱۰۷/۹-۱۱۰).

در این آیات بیان شده کسانی که مسجد ساخته اند دروغگو بوده و قصد آنها آسیب رساندن به مؤمنان، انکار نمودن حق و ایجاد تفرقه در بین مؤمنین است.

علاوه بر این، در آیات، این مکان به عنوان «مسجد ضرار» (مسجد ضرر، تفرقه و نفاق) تعریف شده است. به پیامبر گفته شده که هرگز در اینجا نماز نخواند و بهتر است در مسجد (مسجد قبا و یا مسجد نبوی) که براساس تقوا ساخته شده، نماز بخواند. بدین ترتیب مشخص شد که این مکان زیر نام مسجد مکان توطئه و فساد است که علیه مسلمانان ساخته شده است. پیامبر گرامی دو صحابه را برای تخریب این ساختمان مأمور ساخته ویران کرد.

تمرکز فعالیت‌های منافقین در زمان صلح میان انصار و مهاجرین درگیری ایجاد نموده جامعه اسلامی را بر یکدیگرش قرار دادن، آیات نازل شده بر پیامبر گرامی را کم اهمیت جلوه داده و برانگیختن تردید در بین مسلمانان جدید، شخص خود آنحضرت و اعضای خانواده اش را لکه دار ساختن در جامعه، بود.

در هنگام جنگ، وظیفه اصلی آنها این بود که مسلمانان را دلسرد کنند، راه‌های سودمندی را برای دشمن فراهم سازند، برنامه‌های بد را بر علیه رسول الله طرح ریزی نمایند و سعی کنند ارتش اسلام را از درون فرو ریزند.

با آنکه پیامبر گرامی از کارهای مخرب منافقین آگاه بود، ولی هیچکسی را به عنوان «منافق» خطاب نفرموده است و این کار را برای مؤمنان نیز ممنوع کرد. از منافقین فاصله گرفت و با آنها به عنوان دشمن رفتار نکرد. پیامبر گرامی در برابر فعالیتهای ضد اسلام منافقین، ابتدا حمایت خارجی آنها را قطع نمود و آنها را به سمت تنهایی سوق داد.

سپس با شعور برادری، توحید و وحدت، که در بین اصحاب خود برقرار نموده بود، آرامش و امنیت درونی را فراهم کرد. منافقین در دوره نزدیک وفات پیامبر گرامی، نفوذ خود را کاملاً از دست دادند.

نامه های دعوت به اسلام

نامه های دعوت به اسلام پیامبر گرامی پس از بازگشت از حدیبیه، بلافاصله به کاتبانش دستور داد که شش عدد دعوتنامه بنویسند. و این دعوتنامه ها را به سران برجسته دولتهای آنوقت از طریق سفرای خود فرستاد (محرم ۷/مه ۶۲۸ میلادی).

سفیران بگونه ی ویژه انتخاب میشدند. آنچه که در انتخاب سفیران مورد توجه قرار میگرفت این بود که سفیران در منطقه ی که فرستاده میشدند باید با مردم، زبان و اوضاع آنجا آشنایی کامل داشته باشند، از داشتن زیباییهای جسمی و اخلاقی برخوردار و از نظر فصاحت و نمایندگی دارای استعداد عالی بوده باشند.

رسول خدا دستور داد برایش مهتری بسازند که در آن محمد رسول الله (محمد فرستاده خدا) حک شده باشد، آماده کنند و برای نخستین بار با توجه به سنت دیپلماتیک با استفاده از آن مهر، نامه هایش را مهر نمود. دو نامه برای امپراطوران بیزانس و ساسانی که دو دولت بزرگ و ابرقدرت وقت محسوب میشدند ارسال شد. در سالهای طلوع اسلام، خاورمیانه شاهد چندین قرن مبارزه ی این دو ابرقدرت بود. ساسانیان

در سال ۶۱۴ میلادی بیت المقدس را فتح کردند و صلیبی را که برای مسیحیان بسیار مهم و مقدس بود گرفتند و با خود به مداین شهر پایتخت بردند و در سال ۶۱۹ میلادی پس از اشغال مصر، در سال ۶۲۶ میلادی از آناتولی فراتر رفته و تا نزدیکی استانبول پیشروی کردند. بیزانس همچنان با ساسانیان به جنگ خود ادامه میداد که در نتیجه در اواخر سال ۶۲۷ میلادی امپراتور هرakلیوس با دادن شکست سنگین بر ارتش اساسی ساسانیان در نینوی پیروزی نهایی را بدست آورد.

نامه به فرمانروای ساسانی

نامه ی دعوت به اسلام پیامبر گرامی به خسرو (کسری) دوم فرمانروای ساسانی توسط عبدالله بن خزافه برده شد. کسرا از اینکه متوجه شد، نامش پس از نام محمد نوشته شده است خشمگین شد و نامه را پاره کرد و از باذان والی خود در صنعا در مورد حضرت محمد معلومات خواست. وقتی پیامبر گرامی فهمید که نامه اش پاره شده است، رسولالله ناراحت گردید و به خاطر این رفتار غیر مؤدبانهی خسرو برای مجازات وی از خداوند متعال استدعا نمود.

سفیران بگونه ی ویژه انتخاب می -
شدند. آنچه که در انتخاب سفیران
به مورد توجه قرار میگرفت این
بود که باید سفیران از داشتن
زیباییهای اخلاقی برخوردار و از
نظر فصاحت و نمایندگی دارای
استعداد عالی بوده باشند.

وقت زیادی سپری نشده بود که فرماندار یمن، باذان با رعایت نمودن دستور خسرو دو مرد خود را به مدینه فرستاد. در همین حال، پیامبر گرامی از طریق وحی اطلاع حاصل نمود که خسرو پرویز توسط پسرش کشته شده است. وی این موضوع را به فرستاده‌های که آمده بودند بازگو کرد و از آنها خواست که برای باذان بگویند، اگر مسلمان شود در سمت خود به عنوان فرماندار باقی میماند. فرماندار یمن با رسیدن این پیشنهاد پیامبر گرامی، مسلمان شد. علاوه بر این، همراه با خودش مردم یمن نیز مسلمان شدند. بنابراین با باذان اولین فرماندار مسلمان یمن، اسلام در این منطقه گسترش یافت. بسیاری از قبایل عرب در زمانهای مختلف هیئتهای مختلفی ارسال کردند و اظهار داشتند که اسلام را پذیرفته اند.

دو نامه برای
امپراتوران بیزانس
و ساسانی
که دو دولت بزرگ
و ابرقدرت وقت
محسوب میشدند
ارسال شد.

نامه به امپراتوری بیزانس

دحیه بن خلیفه الکلبی به عنوان سفیر به امپراتور بیزانس (قیصر) هراکلیوس، تعیین شد. متن نامه ی ارسال شده به امپراتور هراکلیوس چنین بود: «بسم الله الرحمن الرحیم. از محمد که بنده و رسول خداوند به هراکلیوس امپراتور روم. سلام باد برکسانی که از هدایت پیروی کنند. اسلام را قبول کن تا نجات یابی و خداوند به تو دو پاداش دهد. پس اگر نپذیری گناه مردمانی که در زیر مسئولیت تو قرار دارند (اریسین) بر گردن تو خواهد بود.» «ای اهل کتاب! به سوی کلمهی که میان ما و شما مشترک است، بیایید: تنها خداوند

یکتا را بپرستیم و کسی را هم با وی شریک قرار ندهیم. هرگاه آنها روی گردانند، بگوئید: شاهد باشید ما مسلمانیم.

(سوره آل عمران، ۶۴/۳)

امپراتور هراکلیوس در آن زمان برای زیارت حج به عنوان شکرگزاری از خداوند جهت پیروزی قطعی خود که پس از سالها جنگ در صناعا در برابر ساسانیان به دست آورد و برای نصب ساختن صلیب مقدس که موفق به بازگرداندنش از ایرانیان شده بود، در بیت المقدس اقامت داشت.

امپراتور، دحیه فرستاده را که از طریق فرماندار بصری برایش آمده بود بحضور پذیرفت. طبق روایات برای به دست آوردن اطلاعات دقیقتر درباره پیامبر گرامی، وی از ابو سفیان و دوستانش که در آن زمان برای تجارت به سوریه رفته بودند، به حضور خود دعوت کرد. پس از دریافت اطلاعات در مورد خاندان، خانواده، محیط، شخصیت پیامبر گرامی، موقعیتش در جامعه، ماهیت پیامی که وی آورده است و اصول اساسی، اظهار داشت که موارد بیان شده با ویژگیهای یک پیامبر گرامی مطابقت دارد. هراکلیوس در چهارچوب قوانین دیپلماتیک از فرستاده پذیرایی کرد و با هدایا بدرقه اش نمود.

رسول خدا، دستور داده بود برایش
مهری بسازند که در آن محمد رسول
الله (محمد فرستاده خدا) حک شده
باشد، آماده کنند و با استفاده از آن مهر،
نامه هایش را مهر نموده بود.

نامه به نجاشی حبشه

نامه ی سوم توسط عمرو بن اُمیّه الضَّمَری به أصحابه نجاشی حبشه ارسال شد. نجاشی با مسلمانانی که پیش از این به حبشه هجرت کرده بودند، رفتار نیک کرده بود و در برابر قریشیان از آنها محافظت نمود و باز نگردانید. وقتی نامه ی دعوت به اسلام پیامبر گرامی به وی رسید، وی با دادن جواب مثبت، اسلام را پذیرفت. هدایای مختلفی را برای پیامبر گرامی ارسال کرد و بنا بر درخواست آنحضرت آخرین پناهجویانی را که در حبشه باقی مانده بودند همراه با سفیر در کشتی نشاند به مدینه فرستاد.

نامه به فرماندار مصر

نامه ی چهارم توسط حاطب بن اَبی بلتَعَه به مَقْوَس (جُرَیج بن مینا) که از جانب بیزانس فرماندار عمومی مصر بود، ارسال شد. مقوقس مسلمان نشد، اما از سفیر به شکل خوب پذیرایی کرد. وی پس از دریافت اطلاعات در مورد پیامبر گرامی و اسلام، همراه با نامه ی پاسخی، هدایای ارزشمند خود را فرستاد. این هدایا شامل دو خواهر بنام ماریه و سیرین که جاریه اش بودند، یک برده ی خادم، ۱۰۰۰ مثقال طلا، یک قاطر سفید (دلدل)، لباسهای گرانبها و پارچه های مختلف بود. پیامبر گرامی ماریا را به عنوان همسر خود برگزید و پسرش بنام ابراهیم از او به دنیا آمد.

نامه به پادشاه غسانی

نامه ی پنجم توسط شُجاع بن وَهَبِ الأَسَدی به یکی از پادشاهان غَسَّانِی حَارِث بن ابو شَمَر ارسال شد. حارث از ارسال چنین نامه ای به خودش عصبانی شد و نامه را به زمین زد و تهدید کرد که به مدینه حمله خواهد کرد.

نامه به رئیس قبیله بنی حنیفه

نامه ی ششم توسط سَلِیط بن عمرو به هَوَذَه بن علی رئیس قبیله بنی حنیفه که در یمامه زندگی میکرد و با شعر و سخنرانیهایش مشهور بود، فرستاده شد. هوزه همراه با اینکه با فرستاده رفتار و پذیرایی نیک نمود با ارسال نامه ای پاسخ داد که اسلام را قبول نمیکند.

پیامبر گرامی چنین نامه های دعوت به اسلام را که برای اهداف تبلیغ اسلام مینوشت به بسیاری از قبایل، حتی به افرادی که در مناطق مختلف شبه جزیره عرب زندگی میکردند فرستاده است. در نامه هایی که با یک جمله مختصر نوشته شده به افراد با عناوین خودشان خطاب شده است، شامل عباراتی نبودند که آنها را تهدید یا تحقیر کند، از مخاطبان دعوت شده است که به یک خدا و به حضرت محمد بنده و پیامبر گرامی او ایمان بیاورند. به ویژه در نامه های ارسال شده به روسای قبایل، این نکته بیان شده بود که اگر قبیله مسلمان شود، در سرزمین خودشان باقی میمانند، اموال و امنیت زندگی آنها تأمین میگردد و به برخی از قبایل زمین، چراگاه و یا معدن داده میشود. به ویژه این نکته تذکر یافته است کسانی که قبول میکنند مسلمان باشند باید

از خدا و رسول او پیروی کنند، نماز بخوانند و زکات دهند.
در نامه هایی که پس از نزول آیه ی جزیه (سوره توبه،
۲۹/۹) در نهم هجری (۶۳۰ میلادی) نوشته شده است، در
آن نامه ها اخذ جزیه از یهودیان، مسیحیان و مجوسیهای
که به اسلام روی نمیاورند ولی حاکمیت مسلمانان را قبول
دارند، نیز ذکر شده است.

فراهم سازی حاکمیت اسلام در شبه جزیره عربستان (سال سفیران)

هیئتهای آمده به مدینه تا معاهده صلح حدیبیه که در سال ششم هجرت (۶۲۸ میلادی) با مردم مکه صورت گرفت، بسیار اندک بود.

زیرا همه ی آنها به دلایل تجاری و سیاسی از مشرکان مکه که در یک مقام اُتوریته قرار داشتند، هراس می نمودند. مشرکان مکه با این پیمان به رسمیت شناختن دولت اسلامی، اقوام مشرک عرب را که در نفوذ دینی، سیاسی و تجاری بودند، تحت تأثیر قرار داد. برخی از این قبایل پس از این پیمان صلح اعزام هیئتهای سیاسی به مدینه را آغاز کردند.

پس از فتح مکه در سال هشتم هجری (۶۳۰ میلادی)، پذیرش اسلام توسط قریشیان و پس از نبرد حنین، به اسلام روی آوردن هوازن که یک قبیله بزرگ و

قدرتمند بود، اسلام را تقویت بخشید. وقتی به این تحولات موارد آتی افزوده شد مردم ثقیف ساکن در طائف، یک سال بعد به مدینه آمده و بیعت نمودند و با جنگ تبوک، عربستان شمالی تحت حاکمیت اسلام قرار گرفت، امکان گسترش اسلام در سراسر عربستان فراهم شد. در وقت کم، قبایل ساکن در مناطق مختلف عربستان، یکی پس از دیگری اعزام هیئتها به مدینه را آغاز کردند. تعداد نمایندگان این قبایل که گویا منتظر مسلمان شدن قریش بودند در حال افزایش بود. هیئتهایی که به مدینه میآمدند برای پیامبر گرامی توضیح میدادند که وارد اسلام شده اند. در سوره نصر، به این مورد چنین اشاره است: «هنگامیکه بینی یاری خدا و پیروزی فرا رسد و مردم گروه گروه وارد دین خدا میشوند. پروردگارت را تسبیح و حمد بگو و از او آمرزش بخواه که او بسیار توبه پذیر است.» (سوره نصر، ۱۱۰ / ۱-۳) نهمین سال هجرت (۶۳۰-۶۳۱ میلادی) سالی بود که بیشترین هیئتهای قبیله، جهت پذیرش اسلام آمدند. به همین دلیل امسال «سَنَةُ الْوُفُودِ» (سال هیئتها / سفیران) نامیده شد.

ورود هیئتها در سال دهم نیز ادامه یافت. تعداد قبیله هایی که هیت ارسال کردند از ۷۰ فراتر رفت. هیئتهایی که ده روز یا بعضی اوقات بیشتر در مدینه میماندند، قبلاً در بعضی از خانه های اصحاب میزبانی میشدند. برخی از خانه ها به عنوان مهمانخانه اختصاص داده شد. علاوه بر این، صُفَه در مجاورت مسجد نبوی و خیمه ی که در کنار مسجد نصب گردیده بود به عنوان مهمانخانه مورد استفاده قرار گرفت.

بخش اعظم هیئتها برای اطلاع دادن از ورودشان به اسلام، میآمدند. در میان آنها کسانی بودند که مانند هیئت ثقیف شرایطی را برای پذیرش اسلام مطرح میکردند. مانند قبیله تغلب و مسیحیان نجران، چندین قبیلهی اهل کتاب موافقت کردند که تحت حاکمیت دولت اسلامی باشند و در ادیان قدیمی خود باقی بمانند. پیامبر گرامی خیلی خوب از نمایندگان استقبال میکرد و آنها را در مقابل ستونی به نام «استوانة الوفود» (ستون نمایندگان/سفیران) در

نهمین سال هجرت (۶۳۰-۶۳۱ میلادی) سالی بود که بیشترین هیئتهای قبیله، جهت پذیرش اسلام آمدند. به همین دلیل امسال «سَنَةُ الْوُفُودِ» (سال هیئتها / سفیران) نامیده شد.

مسجد نبوی میپذیرفت و با هر یکی از آن با در نظر داشت عاداتهای قبایلشان مخاطب میشد. همهی آنها را مورد توجه قرار میداد و در مقابل آنها بسیار با مهربانی رفتار میکرد.

پیامبر گرامی میخواست اعضای هیئت مسلمین مدتی در مدینه بمانند، در این مدت وی سعی داشت تلاوت قرآن، اصول اساسی دین و احکام عبادت را آموزش دهد. میخواست که مهمانان رفتار و نحوه زندگی در اسلام مهاجر و انصار را ببینند. برای برخی از آنها امان نامه (سند امنیتی) و سندی که برایشان زمینه ای اختصاص داده شده را مشخص میکرد، میداد و برای برخی قبیله ها از میان خودشان فرماندار منصوب میکرد. پیامبر گرامی جهت آموزش دین اسلام، اصحاب را برای قبایلی که اسلام را میپذیرفتند، میفرستاد و به اصحاب عهدنامه

صُفَه در مجاورت مسجد نبوی و
خیمه‌ی که در کنار مسجد نصب
گردیده بود به عنوان مهمانخانه مورد
استفاده قرار گرفت.

های را میداد که برایشان وظایف و سیاستی را که تعقیب مینمودند مشخص میکرد. از آنها میخواست تا اصول دین اسلام و قرائت قرآن را برای مردمانِ قبیله، آموزش دهند و تمام مشکلات مربوط به مباحث دینی آنها را حل کنند. آنها را خاطر نشان میساخت که در حین انجام وظایف خود، رضایت خداوند را اساس قرار دهند، با مردم خوب رفتار کنند و در اعمال احکام شرعی غفلت نورزند.

به قبایلی که اسلام را میپذیرفتند سرپرستان، مأموران زکات و مالیاتی و معلمان میفرستاد. فراخوان جهانی اسلام، از انسان به انسان دیگر، از قلب به قلب دیگر گسترش مییافت.

در نتیجه، دین اسلام، به جز چند قبیله ی یهودی و مسیحی که حاکمیت دولت اسلامی را پذیرفته اما در دین خود باقی ماندند توسط همه ی اعراب پذیرفته شد. اما برخی از هیئتهای قبیله بادیه نشین و برخی افراد در این هیئتها که در این دوره به مدینه آمدند در پذیرش اسلام صمیمی نبودند. اگرچه آنها میگفتند که اسلام را پذیرفته اند ولی آنها این کار را برای این انجام میدادند که احساس میکردند، مجبورند باید مسلمان نمایان شوند. در حقیقت این قبایل به ویژه بنی اسد و بنی حنیفه هنگامیکه بیماری پیامبر گرامی را شنیدند، در اطراف رهبران خود که با ادعای نبوت ظهور میکردند، از دین روی گردانیده و چهره ی واقعی خود را به نمایش گذاشتند.

پیامبر گرامی خیلی خوب از نمایندگان استقبال میکرد و با هر یکی از آن با در نظر داشت عاداتهای قبایلشان مخاطب میشد.

پیامبر گرامی حجۀ الوداع و خطبه پیامبر گرامی

پیامبر گرامی هر شب در ماه
های رمضان با جبرئیل ملاقات
میفرمود و تا آن زمان، آیاتِ نازل-
شده را تلاوت مینمود.

در ماه رمضانِ دهمین سال هجرت (دسامبر ۶۳۱ میلادی)، جبرئیل دو بار قرآن کریم را بر پیامبر گرامی عرضه نمود. رسول خدا این را نشانه‌ی نزدیک شدن زمان وفاتش دانست و این موضوع را با دخترش فاطمه نیز شریک ساخت.

از طرف دیگر، رسول خدا که هر سال ده روز در ماه رمضان در اعتکاف مینشست، یعنی در مسجد نبوی مشغول عبادت میشد، در آخرین ماه رمضانِ زندگی خود، بیست روز در اعتکاف ماند. در همان سال (۶۳۲/۱۰) رسول الله شروع به آمادگی گرفتن برای رفتن به حج نمود و از همه مسلمانان خواست تا به سفر حج بپیوندند. در ۲۶ ذی القعدة ۱۰ (۲۳ فوریه ۶۳۲) همراه با همسران و دخترش حضرت فاطمه،

و با مسلمانان مهاجر، انصار و قبیله‌هایی که به مدینه آمده بودند به راه افتاد. او در ذوالحلیفه احرام خود را به تن کرد. در حالیکه سوار بر شتر خود بنام قَصَواء (قُصَواء) بود همراه با کسانی که در راه به وی پیوستند در چهارم ذی الحجّه به مکه رسید. پس از ادای عمره، در خیمه‌ای که برایش در اَبَطَح نصب کرده بودند، ماند. ۸ ذی الحجّه روز پنجشنبه مکه را ترک کرد و به منی رفت و شب را در آنجا گذراند. در روز جمعه ۹ ذی الحجّه پس از طلوع آفتاب، از راه مزدلفه به عرفات حرکت کرد و در خیمه‌ای که قبلاً دستور به نصب آن در نَمْرَه داده بود، اقامت گزید. نمازهای ظهر و عصر را جمع نموده یکجا خواند. در هنگام ظهر در دره عرفات سخنرانی خود را که به نام خطبه وداع یاد می‌گردد به اصحاب خود که تعدادشان از ۱۲۰۰۰۰ بیشتر بود، ایراد فرمود.

پیامبر گرامی در سخنان خود پس از حمد و ستایش خداوند، یادآور شد که همه‌ی مردم بندگان خداوند و از یک والدین به دنیا آمده‌اند: رسول خدا عموماً در مورد حقوق بشر توضیحات داد، بر امنیت جان مال و ناموس تأکید فرمود و خواست که مراقب حق بنده باشد،

اظهار فرمود که بدون در
نظرداشت نسب، زبان و صنف
همه‌ی انسانها مساویاند معیار
برتری در نزد خداوند فقط داشتن
تقوا است.

پیامبر گرامی با بیان اینکه همه مسلمانان برادر هستند، به اهمیت وحدت و اتحاد تاکید نمود.

از ظلم و لقمه‌ی حرام دوری باید جست، به امانت رعایت صورت گیرد، حقوق، وظایف و مسئولیتهای متقابل بین همسران رعایت شود. با بیان اینکه همه مسلمانان برادر هستند، به اهمیت وحدت و اتحاد تاکید نمود. پیامبر گرامی با بیان اینکه قرآن و سنت منابع مهمی برای هدایت هستند، خواست که نسبت به انجام عبادتهای دینی مانند نماز، روزه، زکات و حج و پیروی از احکام اخلاقی حساس باید بود.

پیامبر گرامی همچنین به برخی درک و ستهای مربوط به دوره‌ی جاهلیت اشاره کرد و گفت که ربا (سود) و خونخواهی را ممنوع قرار داده است، در رابطه به اداره مکه و حج به جز وظیفه‌ی تأمین آب برای حجاج (سقایه) و پرده‌داری کعبه و حفظ کلیدها (سدانه) تمامی نهادها و اقدامات مربوط به جاهلیت را مخصوصاً نَسِئ (تبدیل و به تاخیر انداختن ماهها) را ملغاً نموده است. او از اصحاب خود که سخنانش را میشنیدند مکرراً میپرسید: «آیا من برای شما پیام حق را رساندم؟» پیامبر گرامی پس از تأیید سخنانش از جانب اصحاب، سه بار با فرمودن «پروردگارا شاهد باش! پروردگارا شاهد باش!» سخنان خود را پایان داد.

قبل از رفتن پیامبر گرامی از عرفات، آیهی که نازل گردید در مورد دین مبین اسلام دارای این حکم بود:

«امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما به عنوان دین برگزیدم.» (سوره مائده، ۳/۵)

پس از اینکه رسول خدا عرفات را ترک کرد، به مزدلفه رفت. در اینجا نماز شام و خفتن را با هم جمع نمود. پس از آنکه در اینجا نماز صبح را خواند، به جَمْرَةَ الْعَقَبَه رسید، هفت سنگ انداخت (سنگباران شیطان) و در هر بار تکبیر آورد. از آنجا به منی رفت و در اینجا پس از سخنرانی نمودن به اصحابش، قربانی خود را ذبح نمود. بعد مویش را تراشید و از احرام خارج شد و به کعبه آمد و آن را طواف کرد. دوباره به منی بازگشت و جمره ها را انجام داد (سنگباران شیطان). روز بعد به مکه بازگشت و پیش از طلوع آفتاب طوافِ وداع را انجام داد. در روز پنجم عید، حجاجی که بیرون از مکه و مدینه آمده بودند با اجازه پیامبر گرامی، برای رفتن به وطن خود از آنجا جدا شدند. سپس، رسول خدا به همراه مهاجران و انصار که وظیفه حج را ایفا نمود و در عین حال چگونگی انجام این عبادت را برای مسلمانها آموخت، به مدینه بازگشت. در سخنرانی که پیامبر گرامی در عرفات انجام داد فرمود که «بعد از این سال، دیگر شاید شما را در اینجا ملاقات نخواهم کرد» بنا بر همین فرمودهی پیامبر گرامی و پس مدتی وفات یافتنش، این حج وی «حج وداع» و خطبه اش هم به نام «خطبه وداع» خوانده شد. پیامبر گرامی در این حج در مکانها و زمانهای مختلف از یک سخنرانی بیشتر را انجام داده است.

پیامبر گرامی که از اصحاب خود مکرراً
میپرسید: «آیا من برای شما پیام حق را
رساندم؟» سه بار با فرمودن « پروردگارا
شاهد باش!» سخنان خود را پایان داد.

رحلت پیامبر گرامی

پیامبر گرامی پس از انجام حجه
الوداع و بازگشتش به مدینه،
بیمار شد.

در روزهایی که او ناراحت شده بود، از شهدای احد
بازدید کرد. مجدداً یک شب، خانه ی خود را ترک
کرد و به قبرستان جنت البقیع رفت و برای کسانی که
در آنجا خواب بودند، آمرزش طلبید و به خانه خود
بازگشت.

در همان روزها، در یمن، شخصی بنام اَسْوَد العَنَسِی
متعلق به قبیله مَذْحِجِج، با ادعای نبوت ظهور کرد.
اسود با نیروی ۶۰۰ سواره نظامی که از قبیله خود
جمع کرده بود به سمت صنعا پیشروی کرد، شهر را
که پسر و جانشین باذان نخستین فرماندار مسلمان
بود، کشت و با همسرش آزاد جبرا ازدواج نمود و
بر منطقه تسلط یافت. پیامبر گرامی برای از بین بردن
او نامه هایی به فرمانداران و افراد برجسته ی منطقه،
ارسال کرد. سرانجام، اسود با کمک آزاد کشته شد (۸
ربیع الاول ۳/۱۱ ژوئن ۶۳۲).

از طرف دیگر، مُسَیْلِمَه کَذَّاب رهبر قبیله بنی حنیفه، که هیئتی را به مدینه اعزام کرده بود وقتی هیئت به یمامه بازگشت ارتداد نمود (بازگشت از اسلام، روی گشاستندن) و شروع به ادعای نبوت کرد. رسول خدا نامه ای برای او فرستاد و او را مجدداً به اسلام دعوت فرمود. مسیلمه در پاسخ به آن نامه، مشارکت را به رسول الله پیشنهاد کرد و ادعا کرد که نیمی از زمین متعلق به خودش و نیمی دیگر آن، متعلق به قریش است.

در پاسخ وی، رسول خدا اظهار داشت که زمین متعلق به خداوند است و از بندگانش هر کسی را که بخواهد وارث آن خواهد کرد. مسیلمه، در زمان خلافت ابوبکر، از بین برده شد. پیامبر گرامی در پایان یازدهمین سال هجرت در ماه صفر (مه ۶۳۲ میلادی)، تصمیم گرفت که در تحت فرماندهی اسامه بن زید یک ارتشی را به سرزمینهای بیزانس که در آن نبرد موته اتفاق افتاده بود، بفرستد. ارتش آماده شده، در خارج از مدینه در محلی به نام جُرُف مستقر شد. در همین حال، وقتی بیماری رسول الله وخیم تر گردید، اسامه تصمیم گرفت که حرکت نکند و منتظر بماند. در این روزها، هر از گاهی سر دردی پیامبر گرامی شدت میگرفت و تبش بالا میرفت. در دوران بیماری خود با کمک نزدیکانش به مسجد نبوی میآمد و در نمازها امامت میکرد. یک روز، به منبر رفت و فرمود: «خداوند بندهی خود را بین دنیا و وصلت خود مخیر ساخت و بنده اش هم او را ترجیح داد.» حضرت ابوبکر بلافاصله پی برد که بندهی مورد بحث، پیامبر گرامی است، گفت: «پدر و مادرم فدایت یا رسول الله!» سپس شروع کرد به گریه کردن.

پیامبر گرامی او را آرام کرد فرمود از او خشنود است. سپس در مورد فداکاریها و فضائل متقابل انصار و مهاجران را یاد آور شد و سفارش داد که اتحاد و وحدت خود را همیشه حفظ کنند. سپس فرمود اگر حقوقی از شما بر گردن من هست، اینک، بیاید بستانند. در ضمن تأکید فرمود که به حقوق بندگان خدا بسیار حساسیت نشان داده شود، پرداخت بدهیها باید به موقع انجام گیرد و آنگونه که نمونه هایش در تاریخ دیده شده، مقبره اش نباید به معبد تبدیل نگردد.

«خداوند بنده ی خود را بین دنیا و وصلت خود مخیر ساخت و بنده اش هم او را ترجیح داد.»

همچنین این سپارش پیامبر گرامی که به دختر خود فاطمه و عمه اش صفیه فرمود، حایز اهمیت است: «کارهای انجام دهید که در نزد خداوند، نیکو و ارزشمند باشد. در غیر این صورت، نمیتوانم شما را از بازجویی خداوند در مورد حلال و حرام نجات دهم.» یکی از آخرین وصیتهای رسول خدا برای مسلمانان از قبیل این موضوعات بود: با افراد تحت مسئولیت خود رفتار نیکو داشته باشید، با شعور این که در آخرت در پیشگاه خداوند مورد بازجویی قرار خواهید گرفت به گرفتن آمادگی لازم برای آن تلاش بخرج دهید و از سفیران خارجی به شکل بسیار نیک پذیرایی کنید و برای آنها هدایا دهید.

پیامبر گرامی با سپری نمودن آخرین روزهای خود در کنار حضرت عایشه، وقتی بیماری اش سه روز قبل از وفاتش وخیمر شد دستور داد در نماز، ابوبکر امامت کند. در یک لحظه ی که احساس خوبی داشت

با کمک حضرت علی و فضل بن عباس به مسجد رفت؛ در آن هنگام حضرت ابوبکر برای جماعت امامت میکرد، وقتی خواست خود را به عقب بکشد و محراب را برای رسول الله رها کند، به ادامه دادن آن اشاره فرمود و در کنارش به نماز ایستاد.

بعد از نماز صبح روزی که وفات نمود، حضرت ابوبکر به دیدار وی رفت و وقتی دید که بیماریاش بهبود یافته است، اجازه خواست و به خانه ی خود رفت. اما ناگهان وضعیت صبحی پیامبر گرامی به وخامت گرایید. همانطوری که حضرت عایشه بیان میکند، رسول خدا قبل از رحلت نمودن با صدای نرم فرمود: «لا اله الا الله، تسلیم روح چه کار سختی است!» در آغوش وی روح خود را با سخن «مع رفیق الاعلی» (همراه با عالیتترین دوست) تسلیم فرمود (روز دوشنبه ۱۳ ربیع الاول ۸/۱۱ ژوئن ۶۲۳). رحلت پیامبر گرامی عمیقاً همه ی مسلمانان اندوهگین ساخت. حتی برخی از اصحاب مانند حضرت عمر که متوجه خشنودی منافقین شده بودند، در وضعیت پریشان حالی گفتند که او نمرده است.

حضرت ابوبکر که از وضعیت آگاه ی حاصل نموده بود مستقیماً نزد نعش پیامبر گرامی آمد و پارچه ی را که بر رویش پوشانده شده بود برداشته بوسید و گفت: «پدر و مادرم فدایت یا رسول الله! در سلامتی ات زیبا بودی و در وفاتت نیز زیبا هستی». پس از آن، سخنرانی که اصحاب را آرامش میبخشید ایراد نمود و چنین گفت: ای مردم! هر کسی که محمد را پرستش میکرد بداند که محمد وفات نمود. هر کسی که خداوند را میپرستد بداند که او باری

تعالی جاودان است. پس از آن این آیت را خواند: «و محمد جز فرستاده ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند نیست آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده خود برمی گردید و هر کس از عقیده خود بازگردد هرگز هیچ زیانی به خدا نمی رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می دهد.» (سوره آل عمران، ۱۴۴/۳)

جنازه رسول خدا روز سه شنبه همراه با فرزندان عمومیش عباس هر یک فضل و قُثم و با کمک اُسامه بن زید توسط حضرت علی شسته شد و در اتافی که قرار داشت محافظت گردید. نماز جنازه توسط جماعت انجام نشد. ابتدا مردان، سپس زنان، پس از آن کودکان به شکل گروه ی به قدری که بتوانند در محل تشییع جنازه جا بگیرند وارد شده و به تنهایی نماز جنازه را ادا نمودند. بدن مبارکش، بر اساس حدیثی که حضرت ابوبکر از رسول الله، نقل کرده است، توسط علی، فضل، قُثم و اُسامه در مزاری که در مکان وفات یافته اش حفر شده بود دفن گردید.

از رسول خدا که یک زندگی ساده را داشت و امکانات مادی را در راه خدا صرف میکرد میراث بسیار فروتنانه‌ای باقی مانده بود. زیرا خودش میفرمود: «ما زمره پیامبران از خود میراث بجا نمیگذاریم. تمام ثروتی را که از خود بجا میگذاریم صدقه است.» (ابن سعد، II، ص ۳۱۴؛ بخاری، «خمس»، ۱). در حین وفاتش صاحب یک قاطر سفید، اسلحه و مقداری زمین در ملکیت خود داشت. وی دستور داد تا درآمد زمینها برای خانواده اش هزینه شود و مابقی به خزانه ی دولت منتقل گردد. اندکی قبل از وفاتش، با گفتن اینکه همراه با این از رفتن به حضور خداوند حیا

دارد بنابراین خواست ۷ درهم را که در دست دارد به فقرا توزیع شود. یک زره پوش متعلق به خودش نیز در مقابل بدهی به شکل گرو در دست یک یهودی وجود داشت. پیامبر گرامی نه تنها برای مسلمانان بلکه در همه ی قرن‌ها برای همه ی انسانها دو میراث معنوی بسیار ارزشمند را از خود باقی گذاشت: قرآن و سنت. مسلمانان به این دو میراث، ارزش قایل شدند و به آن چنگ زدند و خیلی زود با بالا بردن ارزشهای دین اسلام و تمدن آن در یک جغرافیای وسیع از شرق تا غرب، از شمال تا جنوب به منبع شفابخش و نور برای بشریت تبدیل شدند.

خطبه حجۀ الوداع

حمد و شکر
منخصوص خداوند است؛
او را حمد میگویم و تنها از وی
کمک و یاری میطلبیم

خداوند کسی را که هدایت بخشد هیچ کسی نمیتواند
او را گمراه کند و کسی که گمراه شده باشد کسی
نمیتواند هدایت دهد. گواهی میدهم اینکه به جز
خداوند، خدای دیگری وجود ندارد، او یکی است،
همسر، شریک و همتای ندارد. و گواهی میدهم این
که محمد بنده و رسول او است.

ای مردم! به سخنانم خوب گوش فرا دهید، شاید من
بعد از امسال در اینجا دوباره شما را ملاقات نکنم.

ای مردم! همانطور که این روز عرفه را یک روز
مقدس، ماه ذی الحجّه را یک ماه مقدس و شهر مکه
را یک شهر مقدس میشمارید زندگی، اموال و ناموس
شما نیز همچون یک امانت، مقدس است، از هرگونه
تجاوز و تعرض در اماناند.

ای اصحابم! به یاد داشته باشید که روزی پروردگار خود را ملاقات خواهید کرد و دربارهی هر اعمالِ امروزِ خود به او پاسخگو خواهید بود. پس از من، گمراه گردیده به کفر باز نگردید و گردن همدیگرِ خود را نزنید. آنها که سخنان مرا شنیدند به دیگرانی که حضور ندارند برسانند. ممکن است غائبان سخنان مرا نسبت به آنها ی که مرا دیده اند بهتر درک نموده و به آن عمل کنند.

ای اصحابم! در نزد هر کسی که امانتی وجود داشته باشد امانت را به صاحبان حقیقی آن برگرداند. چیزهایی را که برای استفاده گرفته میشود نیز باید به صاحبانش بازگردانده شود. بدهیها باید پرداخت شود. ضامنی که بدهی شخصی را بر عهده دارد، باید آن بدهی را نیز پرداخت کند. از خداوند پروردگار خود بترسید؛ تنها او را پرستش کنید. همه رباهای جاهلیت ملغا است، زیر پاهای من پامال است. اما در سرمایه ی اصلی مالکیت دارید. بدین طریق، آنگونه که بکسی ظلم نمیکنید شما نیز مورد ظلم قرار نمیگیرید. خداوند رباخواری را بر شما منع کرده است. هرگونه ی این عادت زشت باقی مانده ی دوره جاهلیت زیر پاهایم قرار دارد.

هر گونه دعوای خونخواهی را که از سُنن باقی مانده دوران جاهلیت بود نیز لغو شد. و من لغو سنت خون در برابر خون را، از خون ریخته شده ی پسر عموی خود ربیعہ بن حارث بن عبدالمطلب، آغاز کردم.

ای مردم! من شما را توصیه میکنم که حقوق زنها را رعایت کنید و در باره زنان از خدا بترسید. بیاد داشته باشید که شما همسرانتان را به عنوان امانت الهی در اختیار دارید.

به نام خداوند عفت ایشان را بر خود حلال کرده اید. متوجه باشید! این درست است که بر گردن زنان حق دارید اما زانتان نیز بر شما متقابلاً حق دارند. حق شما بر آنان این است که عفت و شرف خود را حفظ کنند. حق زنان بر شما مطابق با رسوم و فرهنگها مهیا ساختن خوراک و پوشاک مناسب برای آنها است. در مورد زنان از خدا بترسید و با آنها به بهترین شکل رفتار نیک داشته باشید. ای مؤمنان! به سخنانم به خوبی گوش فرا دهید و بخوبی درک کنید. بدانید که هر مسلمان برادر ایمانی مسلمان دیگر است. بدین ترتیب همه مسلمانان با همدیگر برادرند. مال هیچ مسلمانی بدون رضایت وی بر مسلمان دیگری حلال نیست.

ای اصحابم! هرگز ظلم نکنید. هر شخص، تنها از عمل خودش مسئول است. پدر جهت گناه پسر و پسر هم جهت گناه پدر مسئول شناخته نمیشود. خداوند سهم هر وارث را از میراث تعیین کرده است. دیگر حلال نیست اینکه شخصی بنابر محروم ساختن دیگر وارثان، وصیت کند. کودکان را نمیتوان به جز پدرش به شخص دیگری نسبت داد.

ای مؤمنان! به سخنانم به خوبی گوش کنید و به خوبی حفظ نمایید. بدانید که هیچ عربی بر غیر عربی برتری ندارد و هیچ غیر عربی بر عربی برتری ندارد. همه انسانها از نسل آدم هستند و آدم هم از خاک آفریده شده است. پس هیچ کسی بر دیگران

از نگاه نسب هیچ برتری ندارد. برتری در نزد خداوند آنگونه که شایسته است با ترس از خداوند و تقوا است. پس از من هیچ پیامبری نخواهد آمد.

ای مؤمنان! من در میان شما دو امانت باقی گذاشته ام پس اگر به آنها چنگ بزنید گمراه نخواهید شد و آن قرآن کتاب خداوند و سنت پیامبر وی است.

ای مردم! زمان، که دائماً در حال چرخش است، به شکل و روال نخستینش روزی که خداوند آسمانها و زمین را بیافرید، بازگشت. یک سال دوازده ماه است که چهار از آنها ماههای ذی القعدة، ذی الحجه، محرم و رجب است.

ای اصحابم! امروز شیطان در سرزمین شما برای همیشه قدرت سلطنت و نفوذش را از دست داده است. اما جدا از این چیزهایی که من شما را از آن منع نمودم، اگر شیطان را در آنچه کوچک فکر میکنید اطاعت کنید، این باعث خوشحال شدن و تشویق او میشود. برای محافظت از دین خود، از اینها نیز دوری کنید.

اصحابم! تنها خدا را عبادت کنید و نمازهای پنجگانه خود را برپا کنید و در ماه رمضان روزه بگیرید، و زکات اموال خود را بدهید و عبادت حج را به جای آورید. از فرمانروایان خود تا وقتی که از کتاب خداوند پیروی میکنند اطاعت کنید. بدینگونه وارد بهشت پروردگارتان میشوید.

هنگامیکه پیامبر فرمود: «ای مردم! فردا از شما در باره من خواهند پرسید؛ آنگاه شما چه خواهید گفت؟» اصحاب گفتند: «گواهی میدهیم پیام الهی را به ما رساندی، وظیفه ات را ادا کردی و ما را نصیحت نمودی.» پس از آن، پیامبر گرامی سه بار فرمود: «پروردگارا گواه باش! پروردگارا گواه باش! پروردگارا گواه باش!» سپس فرمود: «سخناتم را کسانی که اینجا حاضرند به کسانی که اینجا حضور ندارند برسانند.»

دیروز امروز فردا

پیامبر گرامی در طول دوره ی نبوت ۲۳ ساله، تلاش بخرج داد تا اصول خوب و درست را در جامعه نهادینه سازد. در این زمینه، در تلاش بود تا به جای بتپرستی، توحید، به جای ظلم، عدالت، به جای خصومت، برادری، به جای ستیزه گرایی، همبستگی را به کار ببرد. هدف وی این بود که بجای جنگ، صلح را حاکم سازد. با رفتارهای اخلاقی خود همچون حقانیت، مهربانی، قابل اطمینان بودن، عدالت، مدارا و سخاوتمندی برای انسانها سرمشق قرار گرفته است.

از طرف دیگر، با رفتارهای مانند خونخواهی، غضب، غارت، خشونت، انتقام، کینه توزی، الکل، قمار، سرقت، خوردنِ اموالِ یتیم، دروغ، غیبت، خودخواهی، حسادت، سخن چینی که باعث برهم زدن آرامش افراد و جامعه میشود برخورد کرده است. برای زندگی اجتماعی، تغییرات اساسی لازم را تحقق بخشیده است. به عنوان نتیجه ی همه ی این فعالیتها، در پرتو وحی، با شخصیت عالی خود به واسطه ی اقداماتی که در زمینه های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی تحقق بخشید دوره ی را که به عنوان «جاهلیت» شناخته میشود و ویژگیهای اصلی آن، اعمالِ همچون جهل، بتپرستی، قبیله گرایی، قلدری، ظلم، ستم، نابهنجاری، عدم

اقتدار مرکزی، بی عدالتی، یک زندگی بدور از صلح و نظام، کشتن کودکان، اقدامات وحشیانه، خونخواهی است، از میان برداشت و یک جامعه ای کاملاً جدید و مسلط بر صلح و آرامش ایجاد کرد.

پس از وفات پیامبر، مسلمانان با استفاده از دانش و اندیشه ی خود، اقدامات وی را در زندگی خود ملاک عمل قرار دادند. مردم در طول نسلها در مکتب وی به پختگی و کمال رسیده اند. با استفاده از ساختاری که هسته های آن در زمان وی شکل گرفته بود، خیلی زود تمدن اصلی یعنی تمدن اسلامی را بنا نهادند. هنر، علم، فلسفه و اخلاق اسلامی را تشکیل دادند. در مبانی تمدن اسلام فعالیت‌های پیامبر وجود دارد. اهمیتی که پیامبر به علم و آموختن علم داده است، پایه و اساس علم و نهاده ای علمی در جهان اسلام شده است. اهمیتی که به سلامتی و پاکیزگی داده، موجب شد که مؤسسات پزشکی و علوم پزشکی در جهان اسلام توسعه یابد. ارزشی که به همبستگی اجتماعی، همکاری، یتیمان، سالمندان، فقرا و معلولین میداد در شکل گیری اندیشه ی بنیاد و سایر مؤسسات خیریه ی اجتماعی نقش داشته است. اهمیتی که به عدالت داده به تشکیل نهاده ای قضایی منجر شده است و اهمیتی که به تجارت بخشیده منجر به شکوفایی و توسعه اقتصادی شده است. نگرش آن در رابطه به خانواده و همبستگی خویشاوندی هنوز همبستگی بین خانواده ها و بستگان را سرپا نگهداشته است. اهمیتی که او به زیبایی شناسی و زیبایی داده، پایه و اساس تولد هنرهای اسلامی بوده است. آزادی دینی و قانونی که

به غیرمسلمانان بخشید، نشان داده است که بسیاری از گروه های فرهنگی دینی میتوانند ضمن حفظ هویت فرهنگی خود، در کنار هم زندگی کنند.

این مدارا، الگویی برای مسلمانان بعدی و مدلی برای تمدنهای دیگر بوده است. زندگی، شخصیت و فعالیتهای پیامبر گرامی همانگونه که در جهان اسلام موضوع مورد بحث بسیاری از آثار است همچنان در غرب نیز مورد علاقه ی ادیبان، دانشمندان و مدیران قرار گرفته است. پیام آن حضرت، در عصر ما همچنان اهمیت، ارزش و نشاطش را برای بشریت حفظ میکند. قبل از همه، پیامبر گرامی در زندگی روزمره در بسیاری از افکار و رفتارهای ما جایگاه خود را حفظ میکند. اوامر و نواهی که وی برای ما آموخته از زندگی شادِ خانوادگی شروع از قبیل انجام کارهای پسندیده، مراقبت از فقرا، صداقت در زندگی تجاری، طرز برخورد با معلولان، احترام به بزرگان، محبت داشتن با کودکان، کسب درآمد حلال، حق همسایه، عیادت بیماران، دادن حق کارگر به موقع و به طور کامل، اجتناب از دروغگویی و در موارد بسیاری که میتواند به ذهنمان برسد، ما را تحت تأثیر خود قرار داده است. افکار و اعمال ما به طور همیشه متأثر از پیام پیامبر گرامی بوده است. اصول «حقوق بشر»، «حاکمیت قانون» و «عدالت» که به عنوان ارزشهای عصر ما شناخته میشود، ارزشهای اساسی هستند که پیامبر پانزده قرن پیش اعلام نموده و تحقق بخشید. علاوه بر این، پیامبر گرامی تحولات فناوری عصر خود به ویژه در

زمینه دفاع را مورد توجه قرار داده و عملاً به اجرا گذاشته است، به وسیله ی اصول اخلاقی قوی و پویا، در تحت کنترل گرفتن تحولات فناوری اهمیت داده است. در غیر این صورت، فناوری غیر اصولی و خود اختیار ممکن است فاجعه یا ویرانی بزرگی را برای بشریت به ارمغان بیاورد. نگاه دقیقتر انداختن به مشکلات اصلی دنیای امروز و دو جنگ جهانی، میتواند وضعیت را خلاصه کند.

«همزیستی» یک ارزشی است که در دنیای امروز در مورد آن بسیار بحث گرفته و خواسته شده است. توافقنامه ی معروفی که به نام «موافقتنامه مدینه» توسط پیامبر گرامی صورت پذیرفت به عنوان نمونه‌های محکم، ایده‌ی «همزیستی در صلح» را در زندگی اجرا نموده ثبت تاریخ بشریت کرد. ارزشهای را که پیامهای پیامبر گرامی احتوا میکند دارای ماهیت جهانی است. در فرایند وحی، ارزشهای مانند عدالت و مدارا که در سطح فردی و اجتماعی به کار گرفته میشود، ارزشهایی هستند که همه انسانها را در بر میگیرد و نظر به زمان تغییر نمیکند، در همه جغرافیایها و در هر جامعه ای معتبر است.

منبع پیامی که دارای این ارزشها است، خداوند متعال آفریدگار جهان است که یک منبع متحد کننده و فراگیر است. ارزشهای جهانی را که پیامبر گرامی آورده بود شخصاً در زندگی خود تجربه کرد، به اجرا گذاشت و برای اطرافیانش سرمشق قرار گرفت. این پیام و تطبیق آن با حاشیه راندن دیگران نبوده بلکه با پذیرایی از

تمام بشریت، دارای کیفیت جهانی است. اسلام و زندگی پیامبر محبوب ما، امروز نیز یک دعوتِ دارای همه شمول جهانی برای بشریت محسوب میشود. امروز جهان هنوز به یک دیدگاه فراگیر، وحدت بخش و مهربان که نشئت یافته از اصول و اعمالِ برخاسته از طرز دید وی نسبت به زندگی باشد، نیاز دارد.

(ویرایش شده از، İbrahim Sarıçam، Hz. Peygamber ve Evrensel

Mesajı، [آنکارا ۲۰۰۳] ص ۴۰۴-۴۰۶).

دعایی از زبان پیامبر گرامی

«پروردگارا! مرا ببخش؛ بر من رحم بفرما؛ مرا از راه
درست جدا مساز؛ برای من سلامتی، عافیت
و رزق با خیر عطا کن.»

(مسلم، «ذکر و دعا»، ۳۵)

پیامبر گرامی با بیان قرآن کریم
«ای رسول من! بیگمان تو دارای
اخلاق عظیم و والایی هستی»
(سوره قلم، ۴/۶۸)

بخش چهارم

شخصیت الگو
و اخلاق
پیامبر گرامی

زندگی خانوادگی پیامبر گرامی

ازدواج و تشکیل خانواده نیاز طبیعی انسان است.

دین مقدس ما اسلام ازدواج، تشکیل یک خانواده ی شاد، پرورش فرزندان نیکو و به بار آوردن انسانهای خوب را توصیه نموده است. پیامبر گرامی با ازدواج و تشکیل زندگی خانوادگی، الگوی زندگی خانوادگی مسلمان را برای ما به میراث گذاشت. امروز تصور میشود که برخی از مشکلات اصلی جوامع ناشی از مشکلات خانواده محور است. به همین دلیل، خانواده در مرکز بسیاری از کارهای اجتماعی و بهسازی قرار دارد. واضح است که آرامش و یا نا آرامی در خانواده نه تنها اعضای خانواده بلکه جامعه را تحت تأثیر قرار میدهد. مواردی که به شخصیت آسیب میرساند به ویژه خودخواهی، میتواند پیامدهای زیانبارتری در زندگی خانوادگی به همراه داشته باشد.

وقتی زندگی خانوادگی پیامبر گرامی مورد بررسی قرار میگیرد، در خانواده چقدر رفتار لطیف و معتدلانه وی را میتوان دید. اصولاً کل رفتارهایی که دارای خصوصیات

محبت، احترام، لطف و نیاززدن است، رمزهای آرامش و شادی هستند که شاید امروزه بسیاری از خانواده‌ها نتوانند آن را بدست بیاورند. پیامبر گرامی به اهمیت خانواده توجه نموده، ازدواج را تشویق کرده و اظهار نموده است که زن و مرد بر یکدیگر خود دارای حقوقی هستند. پیامبر گرامی زمان خود را در خانه خود به سه قسمت تقسیم میکرد: بخشی را برای عبادت، بخشی را به خانواده و بخشی را هم برای خود. او به دعوتِ والای خود، از خانواده اش آغاز کرده بود. همچنین از کسانی که جهت آموختن اسلام به نزدش میآمدند، میخواست که آنچه را میآموزند به خانواده های خود نیز بیاموزند.

همسران پیامبر گرامی

نخستین همسر پیامبر گرامی حضرت خدیجه است، وقتی ۲۵ سال داشت با وی ازدواج نمود. حضرت خدیجه تا زمان وفاتش به پیامبر گرامی عشق صمیمانه ای داشت، افتخار اولین مؤمنه ی روی آورده به اسلام را بدست آورد و همواره از آنحضرت در برابر مشکلات مختلف حمایت میکرد. پیامبر گرامی نیز او را خیلی دوست داشت و احترام میکرد، هرگز نیکیه ایش را فراموش نکرد و پس از وفاتش نیز او را با رحمت و سپاسگزاری یاد کرده است، به زیارت مزارش

اصولاً کل رفتارهایی که
دارای خصوصیات محبت،
احترام، لطف و نیاززدن
است، رمزهای آرامش و
شادی هستند.

میرفت و از خویشاوندان و دوستانی وی که باقی مانده بودند مراقبت میکرد. پیامبر گرامی با حضرت خدیجه بیست و پنج سال به ازدواج خود ادامه داد و تا زمان وفاتش ازدواج دیگری نداشته است. وقتی همسر اولش حضرت خدیجه وفات نمود خودش به سن ۵۰ سالگی رسیده بود. پیامبر گرامی همه ی ازدواجهای دیگر خود را بعد از این سن، انجام داد. بنابراین، آنگونه که برخی افراد بد نیت ادعا میکنند در ازدواج بعدی اش دلایل و حکمتهای خاصی وجود دارد، نه رابطه ی جنسی. این ازدواجها که به دلایل، اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی صورت گرفته، تعدد زوجات به سبک زندگی ساختار اجتماعی آن دوره عادی بوده است. گذشته از آن، احکام محدودکننده ی تعدد زوجات در قرآن، هنوز نازل نشده بود. این احکام دو سال قبل از وفات پیامبر گرامی نازل گردید.

همسران پیامبر گرامی به عنوان «مادران مؤمنین» (امهات المؤمنین) پذیرفته میشوند.

همه ی این زنان به جز حضرت عایشه قبلاً ازدواج کرده و به سبب طلاق و یا مرگ بیوه شده بودند.

در ازدواج پیامبر گرامی حکمتهای مختلفی وجود دارد. به عنوان مثال، انتقال برخی از آموزه های دینی به خانمها و آموزش آنها از طریق مادران مان حضرت عایشه دختر، حضرت ابوبکر و حضرت حَفْصَه دختر حضرت عمر آسانتر شد.

علاوه بر این، دوستی اش با حضرت ابوبکر و حضرت عمر که خدمات بسیار بزرگی را به اسلام انجام داده اند با این ازدواجها تقویت یافت. ازدواج پیامبر گرامی با برخی بانوان نشانه ی وفاداریست از جهت فداکاری آنها برای اسلام. حضرت ام حبیبه و حضرت سوده مثالی است برای این. ام حبیبه دختر ابوسفیان رهبر مشرکان مکه، مسلمان شد و به همراه همسرش به حبشه هجرت کرد، در آنجا جهت ارتداد شوهرش از اسلام طلاق گرفت و با دختر خود تنها ماند. حضرت سوده نیز همراه همسرش پس از هجرت به حبشه، مدتی بعد به مکه بازگشت، اما هنگامیکه شوهرش وفات نمود، همراه با پنج فرزند خود در آنجا ماند. پیامبر گرامی با برخی ازدواجها میخواست برای بعضی قبایل پیامهای دوستی دهد. ازدواج پیامبر گرامی با حضرت زینب بنت خُزَیمَه و با حضرت میمونه که به یکی از بزرگترین قبایل منطقه ی نجد بنام عامر بن صعصعه منسوب بودند، برای برقراری روابطِ دوستانه با آن قبایل بود. ازدواج پیامبر گرامی با جُوَیریَه دختر رئیس قبیله بنی مصطلق باعث شد که این قبیله به اسلام روی بیاورد. هدف از ازدواج او با صفیه دختر حُئی بن اَخطب، بدست آوردن دوستی یهودیان بود. درحالیکه همه این دلایل و واقعیت‌های تاریخی مشهور است، پیشداوری و یا نگرشهای خصمانه ی کسانی که از پیامبر گرامی به دلیل تعدد زوجاتش انتقاد میکنند نیازمند توضیح است. هتک حرمتی که به هر یک لحظه و یا به زندگی بسیار پاک پیامبر گرامی صورت میگیرد برای یک مسلمان غیر قابل تصور است.

پیامبر گرامی یک رئیس خوب برای خانواده بود. او میفرماید: «بهترین شما کسی است که با خانواده اش رفتار نیک داشته

باشد.» و «بهترین شما کسانی هستند که بهترین برخورد را با همسران خود داشته باشند.» (ابن ماجه، «نکاح»، ۵۰). حدیث دیگری از پیامبر گرامی در رابطه با این مسئله چنین است: «کاملترین مؤمن از نظر ایمان، کسی است که با اخلاقتر باشد و با اعضای خانواده با نرمی رفتار نماید.» (احمد بن حنبل، مسند، ۱۷، ۴۷)

انس بن مالک که ده سال را در مدینه نزد پیامبر گرامی گذراند چنین میگوید: «کسی را که با اعضای خانواده خود، به اندازه رسول خدا با نرمی رفتار کند، ندیدم» (ابن سعد، الطبقات، ۱، ۱۳۶). پیامبر گرامی فرموده است هر آنچه را که یک شخص بر زن و فرزندان خود خرج میکند صدقه است و همچنین میفرماید: «شما مطمئناً هنگامیکه به اهل خانواده خود خرج میکنید، پاداش میگیرید، حتی از لقمه‌ی که به همسران میدهید» (بخاری، «نفقات»، ۱).

پیامبر گرامی در پرتو وحی، خانواده‌های خود را تربیت میکرد؛ او همیشه در مورد مسائل اسلامی معلومات میداد و زندگی دینی و عبادتی آنها را از نزدیک مورد توجه قرار میداد. به دیدگاه‌های اعضای خانواده اهمیت میداد. با همسران خود رفتار مؤدبانه و دوستانه داشت؛ سلام میداد، حال و احوال میپرسید، دستش را گرفته و با محبت به چهره‌اش نگاه میکرد. او همچنین از بستگان اعضای خانواده خود مراقبت میکرد، با کسانی که به دیدار آنها میآمدند تعارف میکرد و به آنها هدایا میداد. چنانچه معلوم است با مادر، خاله، دایی و مادر بزرگ حضرت انس که

همسران پیامبر
گرامی به عنوان
«مادران مؤمنین»
(امهات المؤمنین)
پذیرفته میشوند.

از جمله ی افراد خانواده ی خود محسوب میکرد، رفتار صمیمانه داشت.

پیامبر گرامی برای همسر و فرزندان خود وقت میگذاشت، همراه با آنها قدم میزد، صحبت میکرد، شوخی مینمود. آنها را به تماشای سرگرمیهای مانند رسوم عامه که از نظر دین ما ممنوع نیست، ترغیب میکرد. همراه با اعضای خانواده در عیدها شرکت میکرد. به پیاده رویهای ورزشی میرفت، گاهی اوقات همانطور که در مثال حضرت عایشه هست، مسابقه دوش را انجام میداد. یک بار، با حضرت عایشه، به مسابقه ی دوش پرداختند، حضرت عایشه گذشته بود. هنگامیکه آنها چند سال بعد دوباره به مسابقه پرداختند، این بار پیامبر گرامی برنده مسابقه شد. پیامبر گرامی با لبخند به حضرت عایشه فرمود: «این مسابقه برگشت مسابقه ی قبلی است».

پیامبر گرامی نیز به کارهای خانه علاقه‌مند بود. در صورت لزوم، لباس خود را میدوخت، کفشهایش را اصلاح میکرد، گوسفندان را میدوید و به کارهای خانه به زنان خود کمک میکرد. وقتی به بازار میرفت، خرید میکرد و بار خود را خود بر دوش مینمود. پیامبر گرامی کاملاً با خشونت علیه زنان که در جامعه ی عرب رایج بود، مخالفت میکرد. میفرمود کسانی که با همسرانشان بد رفتاری میکنند، اشخاص خوبی نیستند. او در زندگی خود با هیچ همسر خود و یا با بانویی دیگر با خشونت رفتار نکرده و کسانی را که همسران خود را مورد ضرب و شتم قرار میدهند، به شکل جدی سرزنش نموده است.

فرزندان و نوه های پیامبر گرامی

به جز یکی، همه ی فرزندان پیامبر گرامی، از حضرت خدیجه متولد شده اند. نام فرزندانش قاسم، عبدالله، زینب، رقیه، ام کلثوم، و فاطمه است. پسرش ابراهیم از ماریهی مصری دنیا آمد. پیامبر گرامی به خاطر پسرش قاسم با کنیه «ابوالقاسم» خطاب شده است. قاسم، عبدالله و ابراهیم در سنین کودکی وفات نمودند.

زینب دختر پیامبر گرامی ۱۰ سال قبل از نبوت متولد شد و در مکه با پسرخاله اش ابوالعاص ازدواج کرد. شوهرش در جنگ بدر، به جانبداری از مشرکان جنگ نموده اسیر شده بود، پیامبر گرامی مشروط بر فرستادن زینب به مدینه، وی را آزاد کرد. زینب هنگام هجرت توسط یک مشرک مورد حمله قرار گرفت، از مرکبش افتاد و فرزندى را که در رحم داشت از دست داد. بعداً ابو العاص به عنوان مسلمان به مدینه آمد و باهم ی خانوادگی دوباره برقرار شد. در وقت کم حضرت زینب در هشتم (۶۳۰) هجری وفات نمود. دو فرزند ابوالعاص و زینب، با نامهای علی و امامه متولد شدند و از آنها علی در سنین کودکی درگذشت.

رقیه، دختر دوم پیامبر گرامی، سه سال پس از زینب به دنیا آمد. هنگامیکه یک دختر بالغ شد، با عتبه پسر ابو لهب و خواهرش ام کلثوم نیز با فرزند دیگر ابو لهب عتیبه نامزد شدند. پس از نبوت پیامبر گرامی، بلافاصله ابو لهب نامزدی را فسخ نمود.

رقیه بعداً با حضرت عثمان ازدواج کرد و با گروه اول در سال پنجم نبوت (۶۱۵ م) به حبشه هجرت کرد. حضرت عثمان و رقیه، وقتی پیامبر گرامی در مکه بود، از حبشه بازگشتند و سپس به مدینه هجرت کردند. رقیه پس از مدتی در مدینه بیمار شد، در روز پیروزی بدر در سال دوم هجرت (۶۲۴ م) وفات نمود. از حضرت عثمان و رقیه فرزندى به نام عبدالله به دنیا آمد اما

پیامبر گرامی به خاطر پسرش قاسم با کنیه «ابوالقاسم» خطاب شده است.

در سنین کودکی وفات کرد. سپس حضرت عثمان با ام کلثوم ازدواج کرد، اما او نیز در سال نهم هجری (۶۳۱) در مدینه وفات نمود.

حضرت فاطمه در میان فرزندان پیامبر اکرم که از حضرت خدیجه تولد شده اند کوچکترین آنها بود، یک (و یا پنج) سال پیش از نبوت، چشم به جهان گشوده است. در سال ۲ پس از هجرت، (۶۲۴ میلادی) با حضرت علی ازدواج کرد؛ از این ازدواج، پنج فرزند به نامهای حسن، حسین، مُحَسَّن، زینب و ام کلثوم به دنیا آمدند. حضرت فاطمه شش ماه پس از وفات پیامبر گرامی چشم از جهان پوشید. پیامبر گرامی فاطمه را خیلی دوست داشت و وقتی شش ساله بود سعی میکرد حسرت مادر وفات نموده اش را با وی از بین ببرد. به همین دلیل، به فاطمه «أُمُّ أَبِیْهَا» (مادر پدرش) نیز گفته میشود. علاوه بر این، با القاب زهرا به معنای «زنی با چهره نورانی، روشن و سفید» و «بتول» به معنای «زن پاکدامن و صادق» معروف است.

آخرین فرزند پیامبر گرامی ابراهیم بود. ابراهیم، که در دوره مدینه از ماریهی مصری به دنیا آمد، هنگامیکه حدود دو سال داشت، وفات نمود. به جز حضرت فاطمه همه فرزندان پیامبر اکرم قبل از خودش وفات نموده اند.

پیامبر گرامی فرزندان و نوه های خود را بسیار دوست داشت و از هریک از آنها مراقبت میکرد. از تولد فرزندان و نوه های خود ابراز خوشحالی میکرد و به کسانی که تولد آنها را مژده میداد، بخشش و برای شکرگزاری از خداوند به فقرا صدقه میداد. قربانی عقیقه ذبح میکرد. در دوره جاهلیت، درحالیکه قربانی فقط برای پسران ذبح میشد، پیامبر گرامی با ذبح کردن قربانی برای دختران نیز شادی خود را اظهار داده و خواسته است این تبعیض را از بین ببرد.

پیامبر گرامی، حضرت فاطمه را خیلی دوست داشت. پیامبر گرامی به تعلیم و تربیت وی علاقه خاصی نشان داد و او هم همه ادب و مهربانی پدر را در خود جای داده بود. حضرت محمد، وقتی حضرت فاطمه را میدید خوشحال میشد، ایستاده از وی پذیرایی مینمود، از دستش میگرفت و از گونه هایش میبوسید، برای او مهربانی نموده در کنار خود مینشانند. حضرت فاطمه نیز هنگامیکه پدرش به خانه ی وی تشریف میفرمود با یک صمیمت قلبی که شایسته ی محبت پدرش باشد، پذیرایی مینمود. هنگامیکه پیامبر گرامی به سفری میرفت، پس از اعضای خانواده، با او در آخرین بار خداحافظی میکرد و هنگامیکه از سفر باز میگشت، ابتدا با او ملاقات مینمود. نظر به فرموده پیامبر گرامی «فاطمه سرور زنانِ اهل بهشت است. فاطمه بخشی از قلب او بود، رنجاندن او، رنجاندن پیامبر گرامی بود.» (بخاری، فضایل اصحاب النبی، ۱۲، ۳۱).

پیامبر گرامی نوه هایش حسن و حسین را بسیار دوست داشت. برای آنها میفرمود: «ریحانهایم، گلهایم که در دنیا بُویش میکنند»؛

پیامبر گرامی، حضرت فاطمه را خیلی دوست داشت. پیامبر گرامی به تعلیم و تربیت وی علاقه ی خاصی نشان داد و او هم همه ادب و مهربانی پدر را در خود جای داده بود.

آنها را میگفت که «سرورِ جوانان اهل بهشت» هستند و چنین دعا میفرمود: «خدایا! من آنها را دوست دارم و تو نیز آنها را دوست داشته باش.» (بخاری، فضایل اصحاب النبی، ۲۴). نسل پیامبر گرامی از طریق حضرت حسن و حضرت حسین ادامه یافت. پیامبر گرامی از امامه که از دخترش زینب بود و سایر نوه هایش مراقبت میکرد. با تقلید شتر، آنها را بر پشت خود حمل مینمود و به آنها اجازه میداد هنگام نماز بر روی شانه هایش بالا بروند. وقتی خودش در مسجد نبوی میبود، نوه هایش نزدش میآمدند و پیامبر گرامی با آنها بازی میکرد. خودش در حالت نشسته حضرت حسن و حضرت حسین را در آغوش خود میگرفت، آنها را با دست خود نگه میداشت، بلند میکرد تا راه بروند و میفرمود: «خرم خرم راه میرو، چشمانش هم کوچکه»، و بعد از بازی میفرمود: «خدایا، من اینها را دوست دارم و تو نیز آنها را دوست داشته باش».

پیامبر گرامی هر از گاهی با حرکات خود نوه های خود را شاد و سرگرم نگه میداشت. برای حسن زبان خود را میکشید، حسن که زبان کشیده شده پیامبر را میدید، سرگرم میشد و سعی میکرد زبان او را بگیرد. وقتی پیامبر گرامی به همراه اعضای خانواده

خود میبود، اگر یکی از نوه هایش آب میخواست، در صورت ممکن، فوراً خودش بر خواسته آب میداد. اغلب آنها را با هدایایی که میداد خوشحال میکرد. پیامبر گرامی توصیه میفرمود که کودکان به همراه بزرگان به مسجد آورده شوند تا بتوانند به نماز عادت کنند و خودش نیز نوه هایش را روی پشتش حمل مینمود و به مسجد میآورد و بدین گونه برای دیگران الگو قرار گرفته است. وقتی پیامبر گرامی نماز میخواند، در هنگام سجده، نوه هایش حضرت حسن و حضرت حسین به پشت وی بالا میشدند. برای اینکه کودکان نیفتند پیامبر گرامی آنها را با دست خود نگه میداشت. یک بار، درحالیکه نوهی دختری اش امامه در پشتش حمل بود نماز گزارید.

پیامبر گرامی به جز از نوه های خود، کودکان دیگر را نیز دوست داشت، با آنها شوخی و بازی میکرد. فرزندان عمویش عباس، عبدالله، عبدالله و کسیر را پهلوی هم در یک صف قرار میداد، و سپس با فرمودن اینکه: «هر کسی که اول بیاید، برایش این را و این را میدهم.» آنها را مسابقه میداد. بچه ها به سمت پیامبر گرامی میدویدند و در آغوش گرفته و به زمین، پشت یا سینه اش بالا میرفتند. پیامبر گرامی نیز آنها را در آغوش میگرفت و میبوسید.

نسل پیامبر گرامی از طریق حضرت حسن و حضرت حسین ادامه یافت.

روابط بشری پیامبر گرامی

پیامبر گرامی و اقراربش

پیامبر گرامی به پیونده ای خویشاوندی اهمیت میداد. همچنان که او به دستور خداوند، دعوت به اسلام را ابتدا از بستگان خود آغاز کرده بود: «نخست نزدیکترین خویشاوندان خود را هشدار ده. بال و پر مهربانی خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی میکنند بگستر.» (سوره شعراء، ۲۶ / ۲۱۴-۲۱۵) پس از نزول این آیه، نزدیکان خود را به صرف طعام دعوت کرد و در مورد اسلام به آنها معلومات داد؛ سپس به تپهی صفا بالا رفت، خویشان خود را فراخواند و یکی یکی هشدار داد و به آنها خطاب نموده فرمود:

«ای قریش! ای بنی هاشم! ای بنی زهره! ای بنی عبدالمطلب! ای عموی پیامبر عباس! ای خاله پیامبر، صفیه! از دین خدا پیروی کنید. خود را از جهنم نجات دهید. زیرا من نمیتوانم شما را از مجازات خداوند نجات دهم. اما هر آنچه از اموالم میتوانید بخواهید. به خاطر پیوند خویشاوندی که بین ما وجود

دارد، رابطه‌ی خود را با شما قطع نخواهم کرد.» (بخاری، «تفسیر» ۲/۲۶؛ مسلم، «ایمان»، ۳۴۸، ۳۵۱)

پیامبر گرامی با این سخنانش برای خویشاوندان خود خاطر نشان ساخت که تا ایمان نیاورید در نزد خداوند پیوند خویشاوندی هیچ فایده‌ای نخواهد داشت. وی همچنین اظهار داشت که وقتی کمک و مساعدت مورد بحث قرار بگیرد، حتی اگر مسلمان نباشند هم، به روابط خویشاوندی خود با آنها ادامه خواهد داد. پیامبر گرامی به اقارب خود بسیار علاقه‌مند بود، آنگونه که مشکلات دیگر آنها را مورد توجه قرار میداد به زندگی دینی آنها نیز بسیار توجه داشت. هرگز با آنها قطع رابطه نکرد. برای مسلمان شدن اقارب خود به ویژه عمویش ابوطالب، امید خود را هیچگاه از دست نداد و تا مرحله‌ی آخر توجه خود را حفظ نمود.

پیامبر گرامی همیشه به روابط خویشاوندی خود ادامه داد و اینگونه رفتار را از بستگان خود نیز میخواست. در قرآن کریم درباره حق خویشاوندی چنین بیان شده است:

«بگو به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی در باره خویشاوندان و هر کس نیکی به جای آورد [و طاعتی اندوزد] برای او در ثواب آن خواهیم افزود قطعاً خدا آمرزنده و قدرشناس است.» (سوره شوری، ۲۳/۴۲)

پیامبر گرامی برای خویشاوندان
خود خاطر نشان ساخت که تا
ایمان نیاورند در نزد خداوند
پیوند خویشاوندی هیچ فایده‌ای
نخواهد داشت.

«در حقیقت خدا به دادگری و
نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان
فرمان می دهد و از کار زشت و
ناپسند و ستم باز می دارد به شما
اندرز می دهد باشد که پند گیرید.»
(سوره نحل، ۹۰/۱۶)

همانطور که مشخص است، هنگامیکه اولین وحی به پیامبر گرامی آمد، پیامبر گرامی ترسید و نگران شد، همسرش حضرت خدیجه وی را چنین تسلی داد: «راحت باش، واهمه نکن. به خدا سوگند که او هرگز شما را شرمنده نخواهد کرد. زیرا تو از خویشاوندان خود مراقبت میکنی، حقیقت را میگویی، به امانت خیانت نمیکنی، دست افراد ناتوان را میگیری؛ به فقرا کمک میکنی، مهمانان را گرامی میداری. در کنار مظلومان میایستی.»

وقتی پیامبر گرامی در نبرد احد زخمی شد و دندانش شکست، برخی به نزد وی آمدند و از وی خواستند که مشرکان قریش را نفرین کند. پیامبر گرامی فرمود: «من به عنوان لعنت کننده فرستاده نشدم. پروردگارا! خویشانم را هدایت فرما، زیرا آنها نمیدانند.» در سال هشتم هجرت (۶۳۰ میلادی) مکه با ارتش ده هزار نفری فتح شده بود. مردم مکه در ترس بودند. زیرا آنها انواع بدی و شکنجه ها را به پیامبر گرامی و کسانی که به او ایمان داشتند، انجام داده بودند. آنها یک عمل انتقام عدالت‌مندان را انتظار داشتند. اما پیامبر رحمت حضرت محمد به آنها فرمود: «امروز هیچگونه سرزنش و محکومیتی برای شما وجود ندارد. باشد که خداوند شما را ببخشد. او مهربانترین

مهربانها است. بروید، شما همه آزاد هستید!» او مناسب با فضیلتِ خود و اصول دین صلح اسلام، رفتار نمود.

نیکی و یاری رساندن به اقارب، بازدید از آنها و زنده نگه داشتن روابط خویشاوندی، به عنوان صله ی رحم نامگذاری شده است. پیامبر گرامی اهمیت زیادی به صله ی رحم میداد. در این باره چنین میفرماید: «کسی که به خدا و آخرت ایمان دارد از مهمان خود بخوبی پذیرایی کند. کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد صله رحم را پیشه کند.» (بخاری، «ادب»، ۸۵) روزی مردی نزد پیامبر گرامی آمد و گفت: «ای رسول خدا! آیا میتوانی به من بگوئی رفتاری که مرا به بهشت میبرد و مرا از جهنم دور میکند، چیست؟ پیامبر گرامی به وی این پاسخ را داد: «عبادت خدا را بجا بیاور و هیچ چیزی را با او شریک مساز. نماز بخوان، زکات بده و از خویشاوندان خود حمایت و محافظت کن.» (بخاری، «ادب» ۱۰) پیامبر گرامی مزایای داشتن روابط خوب با خویشاوندان را چنین مژده داده است: «هرکسی که مایل است رزقش افزایش زیاد و عمرش طولانی گردد، از خویشاوندان خود حمایت و محافظت کند.» (بخاری، «ادب»، ۱۲) از طرف دیگر، پیامبر گرامی به کسانی که رابطه خود را با خویشاوندان قطع میکنند با لحن شدید هشدار داده است: «کسی که پیوندهای خویشاوندی را قطع میکند نمیتواند داخل بهشت شود.» (بخاری، «ادب»، ۱۱) پیامبر گرامی خواسته است در برابر خویشاوندانی که رابطه را قطع میکنند، رفتار خوب انجام گیرد و تا حد امکان روابط خویشاوندی زنده نگه داشته شود. آن حضرت چنین ارشاد میفرماید: «افضلترین اعمال، دیدار و ادامه ی روابط

با خویشاوندانی است که دید و بازدید را قطع کرده اند.» (احمد بن حنبل، مسند، III، ۴۳۸)

پیامبر گرامی به همه خوبی و کمک میکرد. اما سعی میکرد نیکی و اکرامهای بیشتری به اقوام خود کند. نظر به دین ما، روابط خویشاوندی نه تنها از طریق پیوند خونی بلکه با شیردهی یا ازدواج نیز اتفاق میافتد. پیامبر گرامی به مادر، پدر، خواهران و برادران رضاعی خود نیز نیکی و خیرخواهی مینمود. در میان اسیرانی که پس از جنگ حنین به اسارت گرفته شدند، خواهر رضاعی پیامبر گرامی نیز وجود داشت. اصحاب شیماء را نزد پیامبر گرامی آوردند. پیامبر گرامی خرقة ی خود را در آورد و آن را زیر خواهر رضاعی خود هموار کرد، به او گفت بنشینند. ناگهان روزهای کودکی او در ذهنش زنده شد. چشمانش پر اشک گردید. سپس به شیماء گفت، «اگر میخواهید میتوانید در کنار من بمانید. اگر میخواهید نزد خانواده ات ارسال میکنم.» شیماء ترجیح داد به نزد خانوادهی خود برگردد. در همین حال، پیامبر گرامی به شیماء که مسلمان شده بود، هدایا داد و نزد خانواده اش فرستاد. پیامبر گرامی در زمان قحطی برای کاهش دردسر عمومی خود، ابوطالب، پسر عموی خود، حضرت علی را که در آن زمان در سنین کودکی قرار داشت، نزد خود بُرد. به مانند فرزند خود از آن نگهداری کرد، پرورش داد، بزرگ ساخت و سپس دخترش فاطمه را که بسیار دوستش داشت به نکاح او درآورد.

پیامبر گرامی، از میان عموهایش حضرت حمزه را خیلی دوست داشت. حضرت حمزه هنگامیکه در مکه بود برایش کمکِ بزرگی کرده بود. از حملات مختلف مشرکان به واسطه ی وی نجات یافته بود. در دوره ی مدینه وقتی حضرت حمزه در جنگ احد شهید گردید پیامبر گرامی بسیار اندوهگین شد، نتوانست خودش را نگه دارد، از چشمانش اشکها جاری گردید. با شهادت حضرت حمزه در جنگ احد، دخترش اُمّامه یتیم شد. برادرزاده های حضرت حمزه، حضرت علی و حضرت جعفر بن ابوطالب و زید بن حارثه که پسر خواندهی پیامبر گرامی بود هر کدام میخواستند که

«کسی که به خدا و آخرت
ایمان دارد از مهمان خود بخوبی
پذیرایی کند. کسی که به خدا و
روز آخرت ایمان دارد صله رحم
را پیشه کند.» (بخاری، ادب، ۸۵)

امامه را نزد خود گرفته و نگهداری اش را بر عهده بگیرند. آنها برای حل اختلاف بین خود، به پیامبر گرامی مراجعه کردند. پیامبر گرامی، مراقبت و محافظت امامه را به جعفر بن ابوطالب سپرد. زیرا همسر جعفر اسما بنت عمیس درعینحال خاله امامه نیز بود. پیامبر با فرمودن اینکه: «خاله مانند مادر است» (ترمذی، بر، ۶) دختر عمویش امامه را تحت حمایت جعفر قرار داد. پیامبر گرامی همیشه از امامه دختر عموی خود محافظت و مراقبت میکرد. او برخی از هدایایی را که برای خودش میآمد برای وی ارسال مینمود.

پیامبر گرامی، با عموی دیگرش حضرت عباس علاقمندی متفاوتی داشت. او همچنین پسرش عبدالله را نیز بسیار دوست داشت. عبدالله هنوز در سنین کودکی بود. پیامبر گرامی او را در آغوش میگرفت، نوازش میکرد و برایش دعا مینمود. پیامبر گرامی به تربیت او توجه ویژه

ای داشت. سپس عبدالله بن عباس در دانش، یکی از اصحاب پیشقدم گردید. پیامبر گرامی اکثر اوقات از خویشان خود بازدید میکرد، جویای احوال آنها میشد، هدایا میداد و نیازهایشان را تأمین میکرد.

پیامبر گرامی و همسایگانش

یکی از احکام دین مقدس ما اسلام، رفتار نیک داشتن با همسایگان است. در قرآن کریم پس از امر شدن به عبادت خداوند و شریک نساختن چیزی با وی و نیکی کردن با والدین، یتیمان و فقرا، به صراحت دستور داده شده است که به همسایگان دور و نزدیک نیز نیکی صورت بگیرد (سوره نساء، ۳۶/۴). پیامبر گرامی در بسیاری از احادیث شریف خود ما را به حقوق همسایگان جلب توجه نموده و به ما هشدار داده است: «کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد از مهمان خود به خوبی پذیرای کند. کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد به همسایه خود نیکی کند.» (بخاری، «ادب»، ۳۱، ۸۵) در حدیث شریف دیگری میفرماید: «کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد همسایهی خود را ناراحت نکند.» (ابو داود، «ادب»، ۱۲۲، ۱۲۳).

یکی دیگر از حدیث شریف پیامبر گرامی، دربارهی همسایه چنین است: «جبرئیل، بر حق همسایه تا آنجا تأکید کرد که من فکر کردم همسایه را بر همسایه وارث میسازد.» (بخاری، «ادب»، ۲۸) حدیث دیگر قابل توجه پیامبر گرامی این است: «کسی که همسایه اش از انجام رفتار بد وی بترسد و از شر او اطمینان نداشته باشد نمیتواند مؤمن واقعی باشد.» (بخاری، «ادب»، ۲۹)

«نیکوترین همسایه در نزد خدا کسی است که با همسایگان خود همکاری بیشتر داشته باشد.» (ترمذی، بر، ۲۸)

پیامبر گرامی همچنین توصیه میفرماید که همسایگان اعطای هدایا را

به همدیگر خویش از نزدیکترین همسایه ی خود شروع کنند (بخاری، هبه، ۱۶). او وقتی در یک خانه غذایی پخته میشد میخواست که آن غذا باید با همسایگان شریک ساخته شود. میفرمود که «ای بانوانِ مسلمان! آن چیزی را که در بین همسایگان خود داد و گرفت میکنند حتی اگر پای گوسفند هم باشد، بانوان همسایه نباید هدیه ی دادن به یکدیگر خود را دستکم بگیرند.» (بخاری، «هبه» ۱). روزی حضرت عایشه از پیامبر گرامی پرسید: «ای رسول خدا! من دو همسایه دارم کدام یک برای من مناسب است که به هدایا و بخشش اولویت دهم؟» پیامبر گرامی فرمود: «از همسایه ی شروع کن که درب آن به تو نزدیک است.» (بخاری، «ادب»، ۳۲) باز هم این گفته های پیامبر گرامی مشهور است: «وقتی کسی که همسایه اش گرسنه و خودش سیر باشد، نمیتواند مؤمن واقعی باشد.» (بخاری، ادب المفرد، ص. ۵۳)

امروز هم مسلمانان به این عمل زیبا اهمیت زیادی میدهند و سعی میکنند این عمل در بینشان صورت بگیرد. برای همسایه کمک کردن، نیازهایش را برآورده ساختن، در صورتیکه بخواهد وام دادن، در شادی و غمش شریک شدن، غذای خود را با او شریک کند، به هیچ وجه او را با مشکلی مواجه نساختن و برایش آسیب نرساندن، ناراحت نکردن، با چهره ی خندان سلام داده جویای احوالش شدن، دادن چیزی که به طور امانت بخواهد، در بیماری اش عیادت کردن. وقتی وفات نمود در مراسم تشییع جنازه اش شرکت نمودن از جمله نگرش و رفتارهای است که پیامبر گرامی آنها را توصیه فرموده است.

**«نیکوترین
همسایه در نزد
خدا کسی است
که با همسایگان
خود همکاری
بیشتر داشته
باشد.» (ترمذی، بر، ۲۸)**

پیامبر گرامی و دوستانش

ما به دوستان پیامبر گرامی خود، صحابی خطاب میکنیم. مترادف کلمه ی «صحابه» در فرهنگ لغت «دوست» است. جمع آن اصحاب (=دوستان) است. صحابه در اصطلاح به معنای «کسی است که درحالت ایمان داشتن به پیامبر گرامی، او را دیده و در حالت مسلمانی در گذشته است.» اصحاب پیامبر گرامی، چه مرد و چه زن، از صمیم قلب به او ایمان داشتند، همیشه در جنگ و صلح در کنار او ایستادند و برای رسیدن اسلام به نسلهای بعدی خدمات بسیار خوبی ارائه دادند. به همین دلیل، وقتی نام یکی از اصحاب ذکر شد «رضی الله عنه» گفته میشود. این به معنی «خدا از او راضی باشد» است.

اصحاب مردمی با فضیلت و دارای ارزش معنوی بالایی هستند. زیرا آنها در دوران دشوار به پیامبر گرامی ایمان داشتند؛ افرادی هستند که در صورت لزوم برای تطبیق، محافظت و گسترش این ایمان خود، توانسته اند بدون هیچگونه تردید، زندگی خود را در میان بگذارند. در قرآن کریم، اصحاب از طرف خداوند به عنوان «بهترین امت انتخاب شده برای بشریت» تعریف شده اند (سوره آل عمران، ۱۱۰/۳). در بعضی از آیات دیگر، اصحاب مورد تحسین خداوند قرار گرفته اند. نظر به این آیات، صحابه به خدا و پیامبرش ایمان داشتند، تسلیمیت کامل از خود نشان دادند و پاداش بزرگی به دست آوردند (سوره آل عمران، ۳ / ۱۷۲-۱۷۳). خدا از آنها راضی است

و آنها از خدا راضی هستند و در بهشت جاودانه خواهند ماند (سوره توبه، ۱۰۰/۹). پیامبر گرامی همچنین اصحاب خود را که بسیار دوست داشت در کنار هم زندگی کرده و شاهد شده بود که به خاطر اسلام فداکاریها و دشواریهای بزرگی را متحمل شده اند، ستایش کرده است.

نظر به فرمایشات پیامبر گرامی، اصحاب «بهترین نسل در تاریخ بشریت» هستند (بخاری، فضایل الاصحاب النبى، ۱). ما این نسل را «نسل طلایی» و دوره ای را که این نسل در آن زندگی میکردند «عصر سعادت» (قرن خوشبختی) مینامیم. از این نظر، دوست داشتن اصحاب، آشنایی با آنها و برای آنها احترام داشتن در جهت الگو قرار دادنشان تلاش بخرج دادن، یک بخش و لازمی دوست داشتن پیامبر گرامی است. امروز ما به طور همزمان با حدود هفت میلیارد نفر در جهان زندگی میکنیم. ما بخش بسیار کمی از آنها را میشناسیم و با بخش بسیار کمی از آنچه که میشناسیم میتوانیم دوستی کنیم. جدا از خانواده ی خودمان، ما بیشتر زندگی خود را با افرادی میگذرانیم که «دوستان ما» هستند و یکدیگر خود را تحت تأثیر قرار میدهیم. در اینجا چیزی را که «معنای زندگی» مینامیم، کمی هم از میان ساختاری که ما با دوستان خود متقابلاً ساخته ایم، بلند میشود. ما این معنی را با دوستان خود شکل میدهیم.

نگاهی دقیقتر داشتن به ویژگیهای ارتباطات و روابطی که پیامبر محبوب ما با دوستانش برقرار کرده بود برای روابطی که ما با دوستان خود برقرار خواهیم نمود، عملکرد تابلوی رهنما را خواهد داشت. وقتی نگاهی به روشی که او در رابطه ی خود با دوستانش به نمایش گذاشته است، انداخته شود از دیده شده ها میتوان موارد زیر را خلاصه کرد: اول از همه، او به همه ارزش

میداد و از مهربانی تغافل نمیورزید. او با مردمی که روبرو میشد، نخست سلام میداد، با مردان دست میداد، دست مخاطب خود را رها نمیکرد مگر اینکه مخاطبش دستش را رها کند. با شخص طرف مقابل تمام بدن خود را بسویش گردانیده صحبت میکرد، مخاطبش چهره ی خود را برنگردانده چهره اش را برنمیگردانید. سخنان نیکو به مردم میگفت، چهره ای خندان خود را نشان میداد و میگفت اینگونه رفتار اجر دارد. کسانی را که او را به خانهی خود دعوت میکردند، نمیرنجانید و دلهایشان را خشنود میساخت. هیچ حرف زشتی را بر علیه کسی نمیگفت و میفرمود فردی که دارای اخلاق نیکو باشد، انسان نیک است. در زندگی خود هیچ زن، خدمتگزار و برده ای را مورد ضرب و شتم قرار نداد و از بی عدالتی که در شخص خودش صورت گرفته باشد انتقام نگرفته است.

وقتی حضرت عایشه درباره ی اخلاق پیامبر گرامی صحبت میکند، میگوید که در مقابل بدی، با بدی پاسخ نمیداد، مردم را میبخشید و عیبهای آنها را نادیده میگیرفت. پیامبر گرامی بی نزاکتی و نواقصی را که در مقابل شخص خودش انجام میگرفت، درک میکرد.

پیامبر گرامی بسیار سخاوتمند بود. وقتی چیزی از او خواسته میشد، حتی اگر به آن احتیاج هم داشته باشد، آن را میداد. به همه افراد نیازمند یاری میرساند، مراقبت از یتیمان را تشویق میکرد و میگفت کسانی که به بیوه ها و فقیران کمک میکنند پاداش میگیرند انگار که در راه خدا جهاد کرده اند. وی با بیان اینکه بردگان یک امانت هستند، بیان میفرمود که برده داران باید آنها را از آنچه میخورند تغذیه کنند و از آنچه میپوشند بپوشانند و نباید به کارهایی که نمیتوانند انجام دهند، مجبور کرده شوند. نباید این حقیقت تاریخی را فراموش کرد: حتی دشمنانش همواره از

شخصیت برتر و اخلاق والای پیامبر گرامی قدردانی کرده اند. هیچ کس در طول تاریخ هیچ نقصی را در این زمینه پیدا نکرده است. پیامبر گرامی با همه اقشار جامعه ارتباط نزدیکی داشت. همانطور که قبلاً ذکر شد، او بچه ها را خیلی دوست داشت، به آنها میبویست، سلام میداد، با آنها در صحبت را باز میفرمود و شوخی میکرد. به خصوص مراقبت و محافظت شدن کودکان فقیر، بی کس و یتیم را میخواست. او بین پسران و دختران فرق نمیگذاشت. برای جوانان ارزش قائل بود، آنها را به خدمات خوب ترغیب میفرمود و با سپردن وظایف مختلف به آنها به رشد دادن اعتماد بنفس آنها کمک مینمود. به همین دلیل است که اصحاب جوان، که همراه پیامبر گرامی بودند، در برابر فشارهای محیطی سر تعظیم خم نکردند، ارباب نشان ندادند، با صبر و حوصله بر موانع غلبه کردند و خدمات مهمی در گسترش اسلام ارائه دادند. حضرت علی، زید بن حارثه، ارقم بن ابوالارقم، مصعب بن عمیر، معاذ بن جبل، زید بن ثابت و اسامه بن زید بعضی از آنهاست. پیامبر گرامی به اندازه ی جوانان، با سالمندان نیز روابط حسنه داشت. همچنان که با این فرمودهی خود: «کسی که به کودکان ما رحم نکند و به بزرگان ما احترام نگذارد، از مانیت.» (ترمذی، بر، ۱۵) تأکید فرمود که چقدر مهربانی برای کودکان و احترام به بزرگترها مهم است.

پیامبر گرامی به همه توصیه میفرمود که با بزرگترها به ویژه با والدینشان رفتار احترامانه داشته باشند. میفرمود: «دادن هدایا به افراد پیر، کار اطاعت از خدا است.»

پیامبر گرامی همچنین با اصحاب زن نیز ارتباط سالم برقرار کرده بود. این وضعیت منجر به گسترش سریع اسلام توسط خانمها شد. همراه با همسران و دختران صحابه که خواندن و نوشتند

میدانستند و همسران پیامبر گرامی همچون حضرت عایشه و حضرت حفصه، خدمات مهمی در آموزش اسلام به ویژه به زنان ارائه میدادند. در سلامتی پیامبر گرامی، خانمها هر وقت که میخواستند میتوانند به نماز جمعه و عید بروند. پیامبر گرامی بنا به درخواست خانمها، در مسجد نبوی یک روز هفته را برای آنها اختصاص داده بود و با آنها ملاقات میفرمود. با فرصتهایی که پیامبر گرامی ارائه میداد، خانمها در صدر اسلام مسئولیتهای مهم جنگ و صلح را همیشه بر عهده داشتند.

پیامبر گرامی با دوستانش ملاقات میکرد. پس از نماز در مسجد النبوی و با صحابه که در اطرافش حلقه نشسته حلقه میزدند صحبت میفرمود و معلومات دینی میداد در این میان به سؤالات مختلفی که برایش مطرح میشد، پاسخ میداد. بعضی اوقات، وقتی دوستانش در مسجد دسته دسته مینشستند و صحبت میکردند، او نیز میآمد و به یکی از حلقه ها میپیوست و به گفتگو شریک میشد. بعضی اوقات با یک گروه مینشست و صحبت میکرد، سپس در صحبت گروه دیگر شرکت میکرد. وقتی پیامبر گرامی صحبت میکرد، دوستانش با دقت به او گوش میدادند. در همین حال، بعضی از اصحاب سؤالات مختلفی را از پیامبر گرامی میپرسیدند و وی به سؤالات پاسخ میداد. بعضی اوقات پیامبر گرامی با پرسیدن سؤالات به دوستانش شروع به صحبت کردن میکرد و پس از پاسخ آنها معلومات و نظرات خود را بیان میفرمود.

پیامبر گرامی به خواسته ها و شکایات اصحاب گوش فرا میداد و برای تأمین نیازهایشان هر کاری که از دستش

می‌آمد، انجام میداد. خطاهایی را که در دوستانش میدید، تصحیح می‌فرمود، در همین حال به خجالت ندادن آنها و یا به نرنجاندن قلبشان توجه ویژه‌ی به خرج میداد. گاهی اوقات خود افراد خطاکار را ایقاز نمی‌فرمود، از دوستانش می‌خواست که او را ایقاز کنند. پیامبر گرامی در مواجهه با تصمیمات و رفتارهای صحیح دوستانش چقدری که خوشحال می‌گردید، به همان اندازه از تصمیمات و رفتارهای نادرست آنها نیز غمگین میشد و غمگینی خود را اظهار می‌فرمود.

پیامبر گرامی از دوستانش مراقبت می‌کرد. هنگامیکه او برای مدتی نتواند یکی از صحابه را ببیند، تحقیق می‌کرد که کجاست، خبر می‌فرستاد و برای ملاقات با وی سعی می‌کرد. اگر در خانه و یا مریض می‌بود، به عیادتش میرفت. به ویژه بیماران فقیر را عیادت می‌فرمود و هنگام فوت آنها از تشییع جنازه آنها مراقبت می‌کرد و نماز جنازه آنها را می‌گزارید.

یک زن سیاهپوست از نظافت مسجد نبوی مراقبت می‌کرد. وقتی پیامبر گرامی فهمید که بیمار است، به عیادت وی رفت و خواست که اگر

وفات نماید برایش خبر داده شود. بعد از مدتی، زن یک شب درگذشت. از آنجا که دیر شده بود، به فکر اینکه پیامبر گرامی را ناراحت نسازند، بدون اطلاع وی مراسم تشییع جنازه برگزار گردیده و به خاک سپرده شد. پس از مدتی پیامبر گرامی نگران این زن شد و از اصحابش در مورد وی سؤال کرد. پاسخ دادند: «او وفات نمود». سپس پیامبر گرامی ابراز ناراحتی کرد و فرمود: «آیا لازم نبود به من اطلاع میدادید؟» و از آنها خواست که قبر زن را تعریف کنند.

حضرت عایشه و حضرت حفصه، خدمات مهمی در آموزش اسلام به ویژه به زنان ارائه داده اند.

سپس رفت و نماز جنازه را روی قبرش انجام داد و به او دعا کرد
(بخاری، «صلاة»، ۷۲؛ «جنائز» ۶۷؛ مسلم، «جنائز»، ۷۱).

پیامبر گرامی از آموزش و پرورش اصحاب صغه مراقبت جدی
میفرمود. اصحاب صغه اصحابی بودند که برای بود و باش، جای و
بستگانی نداشتند به همین دلیل پیامبر گرامی برای سرپناه آنها مکانی
بنام صغه که در آن به زندگی خود ادامه بدهند در مجاورت مسجد
ساخت. آنگونه که معلمانی برای آموزش نوشتن و خواندن قرآن برای
آنها تعیین میفرمود خودش نیز در اینجا به تدریس میپرداخت. برای
تأمین نیازهای غذایی، پوشاک و اباته هایشان تلاش میکرد صدقه های
داده شده را به آنها میرساند و هدایا را با آنها تقسیم مینمود.

پیامبر گرامی به تقسیم نمودن هدایا در بین دوستان، اهمیت بسیاری
میداد. او همچنین علاقمند دریافت هدایا و دادن آن بود. پیامبر گرامی
بزرگی و یا کوچکی هدیه را در نظر نمیگرفت، به صادقانه و صمیمی
بودنش اهمیت میداد. پیامبر گرامی دوست داشت بخشش و هدایایی
داده شده را با دوستان خود تقسیم کند.

پیامبر گرامی در روزهای شاد و اندوه دوستانش در کنارشان قرار میگرفت. در مراسم عروسی و جنازه آنها شرکت میکرد و در شادی، غم و اندوه آنها شریک میشد. صحابه فرزندان تازه تولد شده ی خود را نزد پیامبر گرامی میآوردند، و او هم برایش اسم میگذاشت و در حقش دعای خیر میکرد. پیامبر گرامی گاهی با دوستانش شوخی میکرد، همراه با آنها میخندید و آنها را سرگرم میساخت.

عبادهای پیامبر گرامی

پیامبر
گرامی از عبادت کردن لذت
میبرد؛
به عباداتی که اساس اسلام اند
اهمیت بیشتری میداد.

گاهی اوقات تا خسته شدن نماز میخواند. بعضی اوقات برای هر نماز وضو میگرفت و بعضی اوقات با یک وضو چندین نماز را میخواند. نمازهای سنت را قبل و یا بعد از فرض ادا میکرد و به سنت نماز صبح از همه ی آن اهمیت بیشتری میداد. ر بخشی از شب را میخوابید و استراحت میکرد، مخصوصاً در آخر قسمت سوم شب از خواب بیدار میشد، بر میخاست و به سوی آسمان نگاه نموده یازده آیهی آخر سوره آل عمران را میخواند، سپس قدری نماز میگزارد. در هنگام سفر، نمازهای نافله را بر روی مرکب خویش، میخواند.

در ده روز آخر ماه رمضان، در اعتکاف می‌نشست و تمام اوقات خود را در عبادت می‌گذراند. پیامبر گرامی گاهی خارج از روزه ی ماه مبارک رمضان روزه می‌گرفت. از اینکه بیش از دو یا سه روز پول و اموال دریافت کرده را ننگه نمی‌داشت و به نیازمندان میداد، مسئول زکات نشد. اولین و آخرین حج خود را که بنام حجه الوداع معروف است، در سال آخر عمر خود ادا کرد. هر سال در ماه رمضان آیات نازل شده تا آن وقت را با جبرئیل دوره می‌کردند.

پیامبر گرامی هر روز و قبل از خواب بعضی از سوره های قرآن کریم را می‌خواند. هنگامیکه خودش و یا شخص دیگری بیمار میشد، برخی از سوره ها و آیاتی مانند فلق و ناس را می‌خواند. پیامبر گرامی در هر شرایطی خدا را یاد میکرد و ذکر میفرمود، روزانه ذکر و دعای داشت. میفرمود که هر روز بیشتر از هفتاد بار توبه و استغفار میکند. در هنگام خوردن و آشامیدن، ورود و خروج از خانه ی خود، در خفتن و برخاستن، در تغییر لباس خود دعاهای مختلف را می‌خواند.

اگرچه زمان مشخصی را برای دعا کردن انتخاب نمی‌کرد، اما در موارد مختلف روز و شب به ویژه زمانی که شب برای عبادت از خواب بیدار میشد و به زیارت قبرستان میرفت، به گونه طولانی دعا میفرمود.

عبادات پیامبر گرامی موزون و متعادل بود. به اصحاب خود توصیه میفرمود به قدر توانایی خود عبادت کنند و میفرمود ارزشمندترین عبادت در نزد خداوند این است که کم هم باشد ولی به طور مداوم صورت بگیرد. او عادت نداشت که در یک شب قرآن کریم را ختم کند، تا صبح نماز بخواند و به جز از ماه رمضان یک ماه کامل را روزه بگیرد.

سه صحابه که در مورد میزان عبادت کردن پیامبر گرامی از همسرانش پرسیده و معلومات حاصل کردند، فکر کردند که به دلیل مورد بخشش قرار گرفتن در عبادت افراط نمی‌کند و برای خودشان لازم است تا باید بیشتر عبادت کنند بنابراین آنها تصمیماتی را در نظر گرفتند. یکی گفت که در تمام زندگی خود تمام شب نماز می‌خواند، دیگری هر روز روزه می‌گیرد و دیگری هم

میفرمود ارزشمندترین عبادت در نزد خداوند این است که کم هم باشد ولی به طور مداوم صورت بگیرد.

گفت برای اینکه در عبادتش سکتگی به وجود نیاید ازدواج نمیکند. هنگامیکه پیامبر گرامی از تصمیم آنها آگاهی یافت، خود را مثال نشان داد و فرمود که بعضی اوقات روزه نمیگیرد، هم نماز میخواند و هم میخوابد، و اینکه با زنان ازدواج کرده است، و اظهار داشت که تصمیم آنها اشتباه است و آنها را منصرف ساخت.

باری به صحابه ی که در عبادت افراط مینمود و از خانواده ی خود غفلت میورزید، هشدار داد و یادآوری کرد که بدن، چشم، خانواده و مهمانانش نیز حق خود را بر او دارند و به او توصیه کرد به جز از مواردی که فرض هستند بعضاً روزه گرفته و بعضاً نگیرد و گاهی نماز بخواند و گاهی هم بخوابد.

پیامبر گرامی در بندگی خود به خداوند متعال، صمیمی بود. او عبادت خود را با خشوع، با وابستگی قلبی به خداوند و به گونه صمیمی و مداوم انجام میداد. بندگی او در مرتبه ی احسان بود. به عبارت دیگر، او عبادت

خود را طوری انجام میداد که گویی خدا را میبیند. در واقع، او خود را چنان در نماز به خدا تسلیم میکرد که نظر به معانی آیات قرآن که میخواند احساساتی میشد و به وجد میآمد. پیامبر محبوب ما عبادات را به عنوان قدردانی از نعمتهای نامحدود خداوند میدانست. نماز، حج، عمره، روزه، عبادت قربانی، صدقه، نماز تهجد و نمازهای نفل را در همان ژرف انجام میداد؛ بین نماز و زندگی تمایزی قائل نبود. در درک وی، رفع موانع در راه، رفع نیازهای یک فقیر، ذکر خداوند، دعا و توبه به او، خواندن و گوش دادن به قرآن کریم نیز از جمله لازمه های بندگی بود. انسانی که عبادت میکند و باید از سخنان و رفتارهای بی فایده نیز خودداری کند، نیکی انجام دهد، خیرخواه باشد، از ناموس و شرف خود محافظت کند، به عهد خود وفا داشته باشد و امانت را رعایت کند (سوره مؤمنون، ۲۳ / ۱-۱۱). راهبرد وی در عبادت داشتنِ خشوع، استمرار و اعتدال بود.

مانند هر موضوع دیگر مخالف افراط در عبادت بود. به دنیا توجه داشت، زمان لازم را برای اعضای خانواده اختصاص میداد، بدن خود را استراحت میداد و هنگامیکه زمانش فرا میرسید عبادتهای خود را انجام میداد.

پیامبر گرامی، صاحب زهد و تقوی بود. او از جاه طلبیهای دنیوی دوری میکرد. او هرگز اهمیت زندگی ابدی را فراموش نمیکرد. او همیشه جاودانگی را به موقتی ترجیح میداد. به حرام و به گناه نزدیک نمیشد. او از رفتارهایی که مانع رضای خداوند میشد، خودداری مینمود. وقتی به چیزهای دنیوی میرسید، اغراق نشان نمیداد، وقتی متحمل ضررهای دنیوی میگردید، به گونه بی حد غمگین نمیشد، در جایی شکر، شکرگزاری میکرد و در جایی صبر، شکیبایی نشان میداد. پیامبر گرامی از شکرگذاری به خاطر نعمتهای بی شماری که خداوند بخشیده، غافل نمیشد. زیرا خداوند متعال میخواهد که بندگانش

برایش شکرگزار باشند و ناسپاس نباشند؛ بیان میداشت که شکرگزاری موجب افزایش نعمتها میشود (سوره بقره، ۱۵۲/۲-۱۵۳). زیباترین ابراز سپاس از خدا، عبادت کردن اوست. پیامبر گرامی یک شب از خواب برخاست و در نماز ایستاد. او مدت طولانی در نماز ماند. این وضعیت، توجه حضرت عایشه را به خود جلب کرد و پرسید: «ای رسول خدا! برای چه سبب نماز خود را به اینگونه طولانی میخوانید درحالیکه همه ی گناهان گذشته و آینده ی شما مورد بخشش قرار گرفته است؟»، پیامبر گرامی چنین پاسخ داد، «ای عایشه! آیا نباید بنده ای باشم که خدا را شکرگزار باشد؟».

پیامبر گرامی به عنوان یک رهبر الگو

پیامبر گرامی قبل از آنکه به نبوت برسد تا چهل سالگی در مکه زندگی ساده و طبیعی داشت و به هیچ وجه ریاست و رهبری را دنبال نمیکرد. وی پس از برگزیده شدن از طرف خدای متعال به عنوان پیامبر، طبیعتاً مسلمانانی را که برایش ایمان و اعتماد داشتند رهبری کرد و برای محافظت آنها در برابر ظلم و آزارهای مختلف مشرکان مکه، تلاش نمود.

در عقبه ی اول، که در سال دوازدهم نبوت همراه با مردم مدینه که به مکه آمده بودند، اتفاق افتاد، مردم مدینه به او قول دادند که در روزهای خوب و بد در هرگونه مشکلات به او گوش فرا میدهند و از آن پیروی میکنند و در مقابل هر موضوعی که نیک باشد سرکشی نخواهند کرد. در بیعت عقبه دوم، که سال بعد برگزار شد، مردم مدینه پیامبر گرامی را به شهر خود دعوت کردند و قول دادند که از پیامبر گرامی همچون جان، مال، خانواده و فرزندان خود محافظت میکنند. پس از هجرت، پیامبر گرامی با برقراری برادری بین مهاجران مکه در مدینه و انصار مردم مدینه رهبر واقعی دینی و سیاسی شد. پس از

مدت کوتاهی، با موافقتنامه مدینه که همزیستی مسلمانان، اعراب غیر مسلمان و یهودیان را پیش بینی میکرد و در حل و فصل اختلافات پیامبر گرامی را به عنوان داور میشناخت، رهبری سیاسی پیامبر گرامی نیز پذیرفته شد. پیامبر گرامی علاوه بر پیامبر بودن، در عین حال رئیس دولت اسلامی مدینه نیز بود. از سال دوم هجرت، با اجازه داده شدن به جهاد، پیامبر گرامی با دشمنان اسلام به ویژه مشرکان مکه جنگید و در بعضی از جنگها شخصاً خودش فرماندهی نموده است.

بدین ترتیب، پیامبر گرامی از زمان نبوتش، رهبر جامعهی مسلمانان در مکه، و رهبر دولت اسلامی و فرمانده ارتش اسلام در مدینه بود و در نتیجه رهبر دینی، سیاسی و نظامی گردید.

پیامبر گرامی به هیچ وجه
ریاست و رهبری را دنبال نکرده
است.

لازم به ذکر است که اساسیترین ویژگی پیامبر گرامی این است که او یک پیامبر است، یعنی شخصی که وحی را از خدا میگیرد. خصوصیات دیگر او، غیر از نبوت، جهت انجام هر چه بهتر این وظیفه و برای مردم در زمینه های مختلف الگو قرار گرفتن است. این واقعیت که پیامبر گرامی در عین حال رئیس خانواده، مربی، قاضی، فرمانده، رهبر و رئیس دولت بودنش در جهت این هدف اساسی است. او ریاست دولت را نه به عنوان «پیامبر-پادشاه» بلکه به عنوان «پیامبر-بنده» به پیش برده است.

با وجود اینکه پیامبر گرامی از مشهورترین پادشاهان دنیا امکانات بهتری داشت، چه رسد علاقمند پادشاهی بودن، حتی در کوچکترین رفتار خود از شبیه شدن با پادشاهان خودداری کرده است. او به دوستانش نیز اجازه نداد که همراه خودش مانند پادشاه رفتار کنند، او مانند شاهان، تختخواب، لباس و کاخ مجلل را نخواست است. او با شخصیت فروتنانه، اخلاق بیکران، با زندگی ساده و دور از زرق و برق و تجملات، یک رهبر نمونه شد. در زمان فتح مکه، مردی پیش پیامبر گرامی آمد. مرد هنگام صحبت با پیامبر گرامی میلرزید. پیامبر گرامی به او چنین فرمود:

«بخود بیا! ملرز! من یک پادشاه نیستم من پسر زنی هستم که نان خشک را از قریش میخورد.» یک روز دو کنیز هنگامیکه در کنار حضرت عایشه دف میزدند و تفریح می نمودند، پیامبر نیز در آنجا بود. در این حال، کنیزها گفتند: «پیامبری در بین ما وجود دارد که میداند فردا چه خواهد

شد.» پیامبر گرامی، که تا آن زمان کنیزها را تعقیب می نمود، مداخله کرد و فرمود: «اما این را نگویند. زیرا فقط خدا میداند که فردا چه خواهد شد.» وقتی پیامبر گرامی نزد دوستانش میآمد، آنها میخواستند به پا بایستند، پیامبر گرامی به آنها میفرمود: «همانطور که پارسوها با پادشاهان خود میکردند، شما به پا برنخیزید.» پیامبر گرامی آنقدر لباس ساده میپوشید و چنان غیر متمایز در بین دوستانش مینشست که گاهی اوقات کسانی که برای اولین بار جهت معرفی و به دیدنش میآمدند، میپرسیدند، «در بین شما کدام یکی محمد است؟».

علاوه بر فروتنی، پیامبر گرامی یک رهبر ثابت قدم، مصمم و شجاع بود. در دوره‌ی مکه برای جلوگیری از گسترش اسلام با مشکلات باورنکردنی مشرکان روبرو شد. اما او هرگز تسلیم نشد و قدم به عقب برنکشید. حضرت علی میگوید که: «در جنگها، کسی به اندازه‌ی پیامبر گرامی به دشمن نزدیک نمیشد. وقتی جنگ در میگرفت و در تنگنا قرار میگرفتیم به وی پناه میبردیم.» حضرت انس نیز میگوید: «وقتی در تنگنا قرار میگرفتیم در تحت محافظت پیامبر گرامی قرار میگرفتیم.» و باز هم حضرت انس از شجاعت پیامبر گرامی نمونه‌ی جالبی بیان میکند:

یک شب مردم مدینه با سر و صدای وحشتناک لرزید و از ترس سردرگم شده بودند. وقتی پیامبر گرامی این صدای را که اصحاب خود را وحشت زده ساخته بود، شنید، شمشیر خود را حمایل کرد، سوار اسب شد، به تنهایی به طرف جایی که صدا شنیده میشد، رفت پس از بررسی واقعه به سوی مردم مدینه که در عقب مانده بودند، بازگشت و با گفتن اینکه

جای ترس نیست، آنها آرام ساخت. (مسلم، فضائل، ۴۸).

در سردرگمی که ناشی از بی نظمی و بی انضباطی برخی از سربازان مسلمان در نبرد احد بوجود آمد با وجود اینکه ۷۰ شهید داده شد، اما پیامبر گرامی با جمع کردن سربازان از هم پاشیده‌ی خود، دشمن را متوقف کرد و مردم مکه را تا جایی که دیگر نتوانند برگردند تعقیب نمود. در مواجهه با این عزم پیامبر گرامی، دشمن نتوانست جرئت بازگشت را نشان دهد.

در جنگ حنین (هوازن) نیز وضعیت مشابهی رخ داد: پیامبر گرامی به ارتش اسلام که در مواجهه با کمین دشمن از هم پاشید، فرمود، «فرار نکنید! بیایید اینجا ... من رسول خدا هستم!» و ارتش را در اطراف خود گرد هم جمع کرد و با تاکتیکهای جدید پیروزی درخشانی را بدست آورد. صحابی که شاهد این ماجرا بود چنین میگوید: «من شهادت میدهم که رسول خدا حتی یک قدم هم به عقب باز نگشت. وقتی جنگ مانند یک آتش سوزی سرکش گسترده شد، همه ی ما به پیامبر گرامی پناه بردیم.» همانطور که گفته شد، هنگامیکه امکان گسترش دین اسلام به دلیل واکنش مشرکان در مکه از بین رفت، پیامبر گرامی به مدینه هجرت کرد و حکومت اسلامی را در اینجا تأسیس نمود.

هدف اصلی این امر، جهت سهولت بخشیدن به رساندن پیام اسلام الهی برای مردم و رفع موانع بود. این امر تأمین ساختن نظم و آرامش، تسلیم شدن به حق و حاکمیت قانون و برپایی عدالت بر روی زمین بود. بنابر همین دلیل، حمایت از کلیه ارزشهای قانونی و اخلاقی که موجب تحکیم زندگی اجتماعی میگردد، گسترش نیکی، جلوگیری از شر، مشاوره، تحقق عدالت اجتماعی، برقراری روابط

بین دولتها، آزادی دین و وجدان، اهمیت دادن به اهلیت و شایستگی اصول اساسی اداره گردیده است.

پیامبر گرامی با مدیریتی که ایجاد کرد، نظم و امنیت عمومی را برقرار نمود، اساسات زندگی اقتصادی را بنا نهاد، آموزش و پرورش را برنامهریزی نمود، برای جمع آوری در آمد زکات، جزیه، عشر و مالیات مسئولان، برای مدیریت سرزمین فرمانداران، برای امور حقوقی قضات، برای گسترش علم و دین معلمان، برای پیشبرد مکاتبات رسمی کاتبان، برای سوق و اداره سربازان فرماندهان توظیف فرمود.

پیامبر گرامی در توافقه ای خود با غیرمسلمانهای ذمی، به ویژه مسیحیان نجران، با آزادی دین و وجدان، امنیت زندگی و مال به آنها بخشید. به دیپلماسی اهمیت داد، به ویژه پس از صلح حدیبیه، با ارسال فرستاده ها و نامه ها به رؤسای دولتهای همسایه و رهبران مهم قبایل، خواسته است روابط نیک برقرار کند. یکی از اصول مدیریتی پیامبر گرامی این بود که امور مردم را سریع و آسان انجام میداد. برای همین تعلیمات زیر را داده است: «درهرکاری از آسانی و سهولت کار بگیری، دشواری و سختی نشان ندهید، به یکدیگر بشارت دهید و همدیگر را متنفر نسازید!» (بخاری، «علم»، ۱۱؛ مسلم، «جهاد»، ۵۱). دعایی که پیامبر گرامی در مورد عملکرد مقامات عمومی انجام داده از این نظر مهم است: «خدای من! هرکسی که وظیفه جامعه مسلمانان را برعهده بگیرد و مشکل ایجاد کند، تو هم بر وی دشواری ده! هر کسی که با مهربانی رفتار کند و سهولت نشان دهد، تو نیز به او رحم کن!» (مسلم، «اماره»، ۱۹) به فرمودهی

او ریاست دولت را نه به عنوان «پیامبر-پادشاه» بلکه به عنوان «پیامبر-بنده» به پیش برده است.

پیامبر گرامی، انجام امور عمومی مسئولیت اجتماعی است. بنابراین، مسئولان باید دانش و ظرفیت لازم برای تحقق الزام این مسئولیت را داشته باشند.

در حقیقت، پیامبر گرامی در وظایف عمومی از پرنسیپی که در قرآن ذکر است «سپردن امانت به اهلش» با دقت کامل استفاده کرده است (سوره نساء، ۵۸/۴) آن حضرت فرموده است: «کار اگر به کسی که اهلش نیست سپرده شد، منتظر آخرالزمان باش!» (مسلم، اماره، ۱۶)

رسول خدا بیش از حد مشتاق انجام کارهای عمومی بودن را مناسب نمیدانست. زیرا از دیدگاه وی، جاه طلبی میتواند منجر به سوءاستفاده نمودن شخص از وظیفه، اخذ رشوه و طرفداری به ناحق شود. در این باره دستورالعمل زیر را داده است: «به طور مداوم یک وظیفه دولتی را مطالبه نکنید. زیرا اگر به وظیفه‌ی که اصرار داشتید، برسید، هنگام اجرای وظیفه جهت ناشایستگیات مسئول شناخته میشوید. اگر چنین کاری بدون اصرارت به تو داد شود، کمک و پشتیبانی دریافت میکنی!» (مسلم، «اماره»، ۱۳؛ ابو داود، «اماره»، ۲)

پیامبر گرامی برای مأموران خود معاشی که بتوانند با اعضای خانواده اش معیشت زندگیشان را به پیش ببرند، خانه ای برای اسکان، مرکبی

برای رفتن به محل کار، تخصیص میداد. در غیر این صورت، حتی هدیه ای را که دریافت میکرد به عنوان نوعی رشوه محسوب میکرد و استفاده از کمترین اموال دولتی در کار شخصی را خیانت و سرقت میدانست.

ویژگیهای پیامبر گرامی از قبیل اخلاق زیبا، مهربانی و فروتنی در روابط انسانی، صداقت، اطمینان، همیشه در کنار حق و عدالت بودن، برخورد مصمم و شجاع، ایثارگری، در روزهای خوب و بد در کنار مردم بودن، توجه داشتن به هر بخش جامعه و برقراری روابط خوب، انتقادپذیر و به افکار متفاوت باز بودن، سخاوت، چهره خندان داشتن و شکیبیا بودن، وی را به یک رهبر طبیعی و نمونه تبدیل کرد. به همین دلیل، اصحاب به او ایمان آوردند، اعتماد کردند، از صمیم قلب دوستش داشتند، احترام میگذاشتند و علاقمند بودند.

در هنگام پیمان حدیبیه عُرُوه بن مسعود به عنوان سفیر مشرکین مکه، نزد پیامبر گرامی آمد و جلساتی ترتیب داد. هنگامیکه عُرُوه به مکه بازگشت، به دوستانش برداشت خود را در مورد فداکاری اصحاب به پیامبر گرامی با این سخنان بیان نمود: «به خدا، من تاکنون پیام آور بسیاری از پادشاهان بوده ام. از جملهی آنها حاکمان بیزانس، ایران و حبشه بودند. اما، احترام، عشق و فداکاری را که دوستان محمد بر وی نشان میدهند من هرگز در هیچ پادشاهی ندیده ام.» (بخاری، شروط، ۱۵)

«در هر کاری از
آسانی و سهولت کار
بگیرید، دشواری و
سختی نشان ندهید، به
یکدیگر بشارت دهید
و همدیگر را متنفر
نسازید!»

(بخاری، «علم»)

۱۱؛ مسلم، «جهاد»، ۵۱.

برخی ویژگیهای پیامبر گرامی

اخلاق پیامبر گرامی

پیامبر گرامی به عنوان یک فرد نمونه و رهبری که راه درست را نشان داد برای همه انسانهای که تا آخرالزمان خواهند آمد، فرستاده شد. از این نظر، وی بالاترین و عالیترین خصوصیات اخلاقی را داشت. خداوند متعال در قرآن چنین میفرماید: «ای رسول من! بیگمان تو دارای اخلاق عظیم و والایی هستی.» (سوره قلم، ۴/۶۸) پیامبر گرامی نیز فرموده است: «پروردگارم، من را زیبا پرورش نمود و به بهترین روش من را پرورش داد» (مناوی، فیض القدير، ا، ۲۲۴). در حدیث شریف دیگری چنین بیان شده است: «مطمئناً من برای کامل ساختن بهترین و والاترین اخلاق فرستاده شده ام.» (موطا، حسن الخلق، ۸) یکی از دعاهای پیامبر اکرم که به خداوند کرد، چنین است: «خداوندا! آنگونه که مرا زیبا آفریدی، اخلاق مرا نیز زیباتر ساز» (احمد بن حنبل، مسند، ا، ۴۰۳)

یکی از معیارهای یک شخص خوب بودن و مسلمان نیک بودن نیز اخلاق زیبا است. باری پیامبر گرامی در

مورد رابطه‌ی مسلمان، ایمان و اخلاق چنین فرموده است: «بهترین مؤمنان کسانی‌اند که از نظر ایمانی دارای بهترین ارزشهای اخلاقی هستند.» (ترمذی، سنت، ۱۵)

پیامبر گرامی شخصی بود که در زمینه‌ی انسانیت، همه زیباییهای نیک و دلپسند، فضیلت و خیر را در خودش جمع کرده بود. زندگی او و اصولی که وی مدافع آن بوده نه تنها برای مسلمانان بلکه برای غیرمسلمانان نیز به عنوان راهنما به انجام خدمت ادامه میدهد. «اخلاق» که یکی از مباحث اساسی فرد و جامعه است، مانند جواهری بود که پیامبر گرامی همیشه به زیباترین شکل آنرا بر خود حمل میفرمود. حال سعی خواهیم کرد که به برخی از خصوصیات اخلاقی پیامبر گرامی خود، پردازیم:

قابل اعتماد بودن پیامبر گرامی

یکی از قابل توجه ترین و مهمترین ویژگیهای پیامبر گرامی این است که او فردی قابل اعتماد است. این ویژگی او قبل و بعد از نبوت هرگز تغییر نکرده است. وی فردی است که به دلیل قابل اطمینان بودنش در دوره جاهلیت به نام «محمد الامین» یا فقط «الامین» یاد شده بود. پیامبر گرامی که تمام اساس زندگیاش حقیقت و صداقت بود، انسانی بود که حتی آنهایی که میخواستند خودش را بکشند، بدون تردید دارایی خود را به وی میسپردند. وقتی هجرت میکرد تسلیم نمودن اموال امانت داده شده به حضرت علی تا به صاحبانش بسپارد، حتی در سخت ترین لحظه نمونهی بارز رعایت از اصل امانتداری است. هنگامیکه پیامبر گرامی در بیست سالگی خود بود، در پیمانی به نام حلف الفضول

که در برابر ظلم و ستم و بی عدالتی در مکه تأسیس شده بود، شرکت کرد. طرفدار حق بود، نه قدرتمند، و علیه بی عدالتی مبارزه مینمود. به تجارت مشغول شد و به عنوان یک تاجر صادق جلب توجه نمود. وقتی سی و پنج سال داشت در اختلافی که بین سران قریش در هنگام تعمیر کعبه در مورد جابجایی حجر الاسود بروز نموده بود به عنوان داور مشغول به کار شد و با یک تصمیم عادلانه، مسئله را حل نموده بار دیگر اعتماد مردم را به خود جلب کرد. با احادیثی همچون «مسلمان واقعی کسی است که مردم از دست و زبان وی در امان باشند.» (بخاری، «ایمان»، ۴-۵) و «کسی که ما را فریب میدهد از ما نیست.» (مسلم، «ایمان»، ۱۶۴) بر این مسئله تأکید کرده است. وی روزی چنین فرمود: «منافق سه ویژگی دارد: وقتی صحبت میکند، دروغ میگوید. وقتی وعده میدهد به وعده اش پاینده نمیماند. هنگامیکه چیزی را برایش امانت سپرده شد به آن خیانت میکند.» (مسلم، «ایمان»، ۱۰۷)

حتی دشمنان پیامبر گرامی عدالت و صداقتش را پذیرفته اند. چنانچه که، امپراتور بیزانس هراکلیوس که ناهمی دعوت به اسلام پیامبر گرامی را دریافت کرد، برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد وی، مردم مکه را که برای تجارت به سوریه رفته بودند، به حضور خود دعوت کرد. در میان مردم مکه که نزد امپراتور آورده شده بودند ابوسفیان رهبر مشرکان نیز بود. امپراتور وقتی از مردم مکه پرسید که محمد در جامعه چگونه شناخته شده است، ابوسفیان گفت که او به عنوان «الامین»، شخصیت قابل اعتماد شناخته شده است. سپس، امپراتور اظهار داشت آنچه که در مورد پیامبر گرامی گفته شد این ویژگیها فقط به یک پیامبر تعلق دارد.

بردباری پیامبر گرامی

پیامبر گرامی حلیم، متین و بردبار بود. بر عصبانیت خود حاکم بود و از ایده‌ی انتقامجویی خودداری میکرد. زیرا خداوند متعال او را از ددمنشی و سخت دلی دور ساخت و برایش آموخت که انسانها را ببخشند و برای هدایت یافتن آنها دعا کند (سوره آل عمران، ۱۵۹/۳). هنگامیکه حضرت عایشه درباره اخلاق پیامبر گرامی صحبت میکند، میگوید که او در مقابل شرارت با بدی پاسخ نمیداد، مردم را میبخشید و عیبهای آنها را نادیده میگرفت. گاهی اوقات بادیه نشینان نامؤدب از صحرا نزد پیامبر گرامی میآمدند و آنها غیر مؤدبانه رفتار میکردند. پیامبر گرامی در برابر رفتار آنها صبور بود و با لبخند اکتفا مینمود. یک روز پیامبر گرامی هنگام بازگشت از جنگ، غنائم گرفته شده از دشمنان را در بین سربازان تقسیم میکرد. در همین حال، کسی فریاد زد: «عادل باشید، ای رسول خدا!» پیامبر گرامی در مقابل این بی احترامی بسیار دلآزرده شد و غم خود را چنین بیان فرمود: «افسوس بر تو! من عادلانه رفتار نکنم پس چه کسی رفتار خواهد کرد؟» وقتی حضرت عمر بسیار اندوهگین شدن پیامبر گرامی را دید، با آنکه خواست این شخص بی ادب را مجازات کند، پیامبر گرامی این اجازه را نداد. سپس با فرمودن اینکه: «حضرت موسی خیلی بیشتر از این با اذیت و آزار و تحقیرها مواجه شده است و صبر پیشه نموده است.» (بخاری «مرتدین»، ۷) صبر کرد.

در یک زمان دیگر، پیامبر گرامی و اصحابش وقتی از جنگ بر میگشتند در یک مکانی استراحت کردند درحالیکه همه در هر گوشه رفت و استراحت نمود، پیامبر گرامی نیز

شمشیر خود را به درختی آویخت و خوابید. در همین حال، یکی از مشرکانی که در آن محیط زندگی میکرد، تا نزد پیامبر گرامی نفوذ کرد و شمشیر آویخته شده اش را گرفت. در آن زمان، پیامبر گرامی بیدار شد. بادیه نشین با شمشیر دست داشته اش پیامبر گرامی را تهدید کرد: «و اکنون ترا از دست من کی نجات خواهد داد!» پیامبر گرامی که کاملاً در وضعیت بی دفاع قرار گرفته بود با صدای مصمم پاسخ داد: «خدا نجات خواهد داد».

در مقابل این پاسخ شمشیر از دست شخص بدوی افتاد. پیامبر گرامی شمشیر را گرفت و پرسید: «اکنون چه کسی ترا از دست من نجات خواهد داد!» مرد در حالت عجز شروع به عذرخواهی کرد و گفت: «کسی نیست که مرا نجات دهد، لطفاً مرا ببخش.» اگرچه پیامبر رحمت للعالمین فرصت مجازات کردن آن مرد را داشت، با آنهم صبر نمود و راه انتقامجویی را در پیش نگرفت و او را آزاد کرد (بخاری، «جهاد»، ۸۴).

پیامبر گرامی با زنان، مردان، جوانان و پیران، ثروتمندان و فقیران با همه به طور مساویانه رفتار میکرد و به کسی تفاوت قایل نبود. هنگام نماز، کودکان حتی اگر بر روی شانه هایش بالا بروند هم، آنها را سرزنش نمیکرد. حتی با بدویی که با تکان دادن آن حضرت بحدی که روی شانهای مبارکش اثر گذاشت از وی خواست که بر شترش غذا بار گردد، ولی پیامبر گرامی با نرمی رفتار نمود و خواسته اش را به آسانی برآورده ساخت. هر از چند گاهی، او به کسانی که سؤالاتی مغایر با ذات اسلام میپرسیدند، با آرامش گوش میداد و به آنها پاسخهای مناسب میداد. بر احساسات خود

حلیم، متین و بردبار بود. بر عصبانیت خود حاکم بود و از ایده‌ی انتقامجویی خودداری میکرد.

حاکم بود. به طور تصادفی و واکنشی رفتار نمی‌کرد، سخن را پس از اندیشیدن میگفت و کار را با وزن کردن انجام میداد. حتی اگر از تحولات ناخوشایند ناراحت شده باشد هم، آن را در بیرون بازتاب نمیداد. وی می‌فرمود: «فرد قدرتمند قادر به غلبه بر حریف خود در کشتی نیست، بلکه کسی است که هنگام عصبانی شدن، عصبانیت خود را شکست دهد» (بخاری، «ادب»، ۷۶).

پیامبر گرامی پس از اینکه به عنوان پیامبر برگزیده شد، در معرض ظلم و ستم بسیاری از مشرکان قرار گرفت. منکران با تهمت زدن به او به عنوان جادوگر، شاعر و دیوانه میخواستند وی را در جامعه مورد تحقیر قرار دهند. در سال دهم نبوت هنگام بازگشت از طائف سنگباران و توهین کردند. پیامبر گرامی در مکه، جایی که در آن به دنیا آمد، بزرگ شد و بسیار دوستش داشت مشرکان خواستند بقتل برسانند. در این محیط که امنیتِ جانِ پیامبر گرامی در خطر افتاده بود، مجبور شد همه چیز خود را ترک کند و به مدینه هجرت نماید. مردم مکه پیامبر گرامی و سایر مسلمانان را در اینجا نیز راحت نگذاشتند. آنها را با جنگ و مرگ تهدید کردند. نبرده ای بدر، احد و خندق بین

مشركان مكه و مسلمانان اتفاق افتاد. پيامبر گرامی و دوستانش مشتاق مكه و در ضمن كعبه شدند. در سال ششم هجرت برای ادای حج عمره میخواستند به مكه بروند. آنها به هیچ وجه قصد درگیری با مشركان مكه نداشتند. علیرغم این، مشركان، پيامبر گرامی و دوستانش را که از مدینه به حدیبیه در نزدیکی مكه آمده بودند، توقف دادند و اجازه ورود به مدینه را ندادند. مسلمانان فقط توانستند سال بعد حج عمره را ادا کنند. علیرغم همه بدیهای مردم مكه، پيامبر گرامی وقتی در سال هشتم هجرت (۶۳۰ میلادی) با ارتش خود وارد مكه شد و شهر را فتح کرد، دشمنان خود را که با ترس فراوان منتظر نشسته بودند، بخشید.

پيامبر گرامی با دیگر اتفاقات دردناک و تلخ زندگی روبرو شد. پيامبر گرامی که پدرش قبل از تولدش وفات نموده بود، در سن شش سالگی مادرش را و در سن هشت سالگی پدر بزرگش را از دست داد. در دهمین سال نبوت، عمویش ابو طالب که از دوران کودکی از او حمایت میکرد، همسر و نزدیکترین حامیاش حضرت خدیجه وفات یافتند. پيامبر گرامی بارها و بارها درد از دست دادن فرزند خود را تجربه کرد. به جز از حضرت فاطمه دیگر همه ی فرزندان قبل از خودش وفات نمودند. خلاصه اینکه پيامبر گرامی در برابر چنین مشکلاتی که یک فرد معمولی هرگز نمیتوانست تحمل کند، با صبر و شکیبایی فوقالعاده ای ایستادگی کرد.

پيامبر گرامی با
زنان، مردان،
جوانان و پیران،
ثروتمندان و
فقیران با همه به
طور مساویانه
رفتار میکرد
و به کسی
تفاوت قایل نبود.

عدالت پیامبر گرامی

حتی در جامعه‌ی جاهلیت قبل از اسلام که شرارت و بدیها بر آن حکمفرمای مینمود، پیامبر گرامی با صداقت و قابل اعتماد بودنش در آن معروف بود و در تمام عمرش این را اصل قرار داده بود و همیشه از حق، حقوق و عدالت طرفداری میکرد. در پیمان حلف الفضول که در بیست سالگی خود در آن شرکت کرد، هدف از تأسیس آن این بود که هر کسی در مکه مورد ظلم قرار میگیرد فارغ از اینکه چه کسی باشد یاری رسانده میشود و تا گرفتن حق مظلوم از ظالم فارغ از اینکه چه کسی ظلم کرده است اگرچه به قیمت از دست دادن جان هم باشد ایستادگی صورت میگیرد.

هنگامیکه سی و پنج سال داشت پس از اتمام بازسازی کعبه توسط قریش، نوبت به نصب حجر الاسود رسیده بود. هر یک از رؤسای قبایل ادعا میکردند که افتخار جایگزینی این سنگ متعلق به خودش است. به دلیل اختلاف، شمشیرها از غلافها کشیده شد، مردم مکه تقریباً در آستانهی جنگ قرار گرفته بودند. برای داوری به پیامبر گرامی مراجعه شد. همه نگران بودند که این مشکل به ظاهر غیرقابل حل را چگونه میشود برطرفش ساخت. پیامبر گرامی پارچه‌ی آورد و سنگ را روی آن پارچه گذاشت. سپس از کلیه رؤسای خواست تا از یک گوشه‌ی پارچه گرفته بلند کنند. وقتی رؤسا حجاب را در سطح لزوم بلند کردند، او سنگ را با دست مبارک خود برداشت و آن را در جای خود قرار داد. بنابراین، پیامبر گرامی یک راه حل عادلانه‌ای را به راه انداخت که همه از آن راضی بودند. پیامبر گرامی را نه فقط برای مسلمانان بلکه برای همه، خواه مسلمان باشد و یا

نباشد، عدالت میخواست. وقتی به مدینه هجرت نمود، در اینجا مسلمانان، مشرکان عرب و یهودیان زندگی میکردند. وی از طرفی در میان مسلمانان برادری را تأسیس نمود و از طرف دیگر موافقتنامه مدینه را امضا کرد، که در آن همزیستی مسلمانان و غیرمسلمانان را در چارچوب عدالت و حقوق اساسی بشر، پیش بینی شده بود.

پیامبر گرامی کوشید تا بی عدالتیهایی را که بین پسران و دختران، بین زن و مرد، بین بردگان و اربابان در دوره جاهلیت وجود داشت، از بین ببرد.

پیامبر گرامی تأکید کرد که برای تحقق یافتن عدالت در جامعه نباید تبعیضی بین مجرمان ایجاد شود و مهم نیست که آنها چه کسانی هستند، باید بدون دادن حق ویژه و امتیازات، مجازات شوند. باری یکی از زنان قریش عمل سرقت را انجام داده بود. بنابراین او باید مجازات میشد. بستگان این زن تصمیم گرفتند که برای جلوگیری از مجازات آن به نزد پیامبر گرامی میانجی بفرستند. به عنوان میانجی صحابه‌ی جوان اسامه بن زید را که میدانستند پیامبر گرامی بسیار دوستش دارد، انتخاب کردند. اسامه آمد و به پیامبر گرامی وضعیت را بازگو کرد. پیامبر گرامی از این تلاش بسیار ناراحت شد. اسامه را سرزنش فرمود: «در موضوع مجازاتی که خداوند تعیین کرده است چگونه تو به عنوان یک واسطه عمل میکنی!». سپس سخنرانی کرد و چنین فرمود: «ای مردم! قبل از شما، برخی از جوامع وقتی از میانشان شخص ضعیف مرتکب جرم میشد مجازات میکردند، وقتی که شخص قدرتمند مرتکب جرم میشد او را مجازات نمیکردند. بنابراین نابود شدند و از بین رفتند. به

خدا قسم که حتی اگر دخترم فاطمه دزدی میکرد، به همین ترتیب او را مجازات میکردم.» (مسلم، «حدود»)،
(۸)

در سال دوم هجرت (۶۲۴ میلادی) در میان اسرای بدست افتاده ی جنگ بدر که همراه با مردم مکه صورت گرفته بود، عموی پیامبر گرامی عباس نیز بود. داستان عباس بسته شده بود. اسیران برای رهای خود مجبور بودند فدیة پردازند. در همین حال، برخی از آنها نزد پیامبر گرامی آمدند و از او خواستند که عمویش عباس را بدون پرداخت فدیة آزاد کند. پیامبر گرامی فرمود: «هرگز چنین چیزی ممکن نیست!» فرمود: «از مقدار فدیة که لازم است پردازد حتی اگر یک درهم از آن کم شود، نمیپذیرم.» (ابن سعد، ۱۱، ۱۴).

مدارای پیامبر گرامی

پیامبر گرامی، صاحب مدارا بود. به عنوان یک نتیجهی طبیعی این، انسانها را همراه با تفاوتهايشان میپذیرفت. چیزی که دوستش نداشت از چهره اش فهمیده میشد. اگر در وجود کسی یک چیز منفی را مشاهده میکرد، در حین اصلاح او، کوشش میکرد به شخصیتش آسیب نرسد. رفتارهایی که باید اصلاح میشد را بطرزی میگفت که همه را دربر میگرفت، مثلاً چنین میفرمود: «در میان شما کسانی هستند که چنین و چنین کار انجام میدهند، از اینها باید اجتناب بورزند.» بنابراین، بدون اینکه کسی ناراحت شود اشتباهات اصلاح میشدند. بدون در نظر گرفتن شرایط، در هر

پیامبر گرامی را نه
فقط برای مسلمانان
بلکه برای همه،
خواه مسلمان باشد
و یا نباشد، عدالت
میخواست.

زمان و در هر مکان در پیش گرفتنِ راهِ مدارا، موردِ پسند پیامبر گرامی بوده است. به همین دلیل، وی پس از فتح مکه، در مورد دشمنانش که در مقابل کعبه جمع شده بودند، عفو اعلام نموده و میخواست قلب آنها را به اسلام گرم کند. در نتیجهی این رویکرد پیامبر گرامی، رهبران مکه به ویژه ابوسفیان رهبر مکه، مسلمان شدند. پیامبر گرامی با فرمودن اینکه: «درهرکاری از آسانی و سهولت کار بگیری، دشواری و سختی نشان ندهید، به یکدیگر بشارت دهید و همدیگر را متنفر نسازید.» (بخاری، «احکام»، ۲۲). اساس مدارا را بنا نهاده است. پس از سؤالی که برایش مطرح شد، پس از ایمان به خدا، افضلترین رفتارها را شمرد و مدارا را در بین آنها ذکر کرد. پیامبر گرامی مدارا را یک رفتار نه یک طرفه، بلکه طرز یک رفتاری میدانست که در بین مردم متقابلاً انجام یابد. زیرا اگر تسامح متقابلاً صورت بگیرد، کسی در وضعیتی که یک طرف همواره منتظر مدارا بوده و طرف مقابل مجبور به بردباری باشد، قرار نمیگیرد و بدین طریق راه بروز بی عدالتی از بین میرود. وی در مورد این موضوع چنین فرموده است: «تو در رفتار خود با مردم مدارا داشته باش تا اینکه برای تو نیز با مدارا رفتار گردد.» (احمد بن حنبل، مسند، ۱، ۲۴۸)

یک هیئت مسیحی از نجران که در عربستان جنوبی موقعیت دارد، برای دیدار با پیامبر گرامی به مدینه آمد. مسیحیان، که در مسجد نبوی

همیشه از حق، حقوق و عدالت طرفدار
میکرد.

با پیامبر گرامی ملاقات میکردند، در آن هنگام با ورود اوقات عبادت‌هایشان در جهت شرف روی گردانده آماده عبادت شدند. در این میان، گرچه برخی اصحاب میخواستند مانع آنها شوند، پیامبر گرامی آنها را از این روش منصرف ساخت و به مسیحیان اجازه داد عبادت خود را در مسجد نبوی انجام دهند.

سخاوت پیامبر گرامی

پیامبر گرامی در سخاوتمندی نیز برای مسلمانان الگو بود. صحابه گفته اند که او سخاوتمندترین انسانها بود. پیامبر گرامی در این رابطه چنین میفرماید: «خداوند سخاوتمند است، او سخاوت را دوست دارد.» (ترمذی، ادب، ۴۱) و باز از نگاه وی، فرد سخاوتمند به خدا، بهشت و مردم نزدیک است و به دور از آتش جهنم است. پیامبر گرامی کسی را که احتیاج خود را اظهار نموده و از وی چیزی را میطلبید جواب رد نمیداد. اگر آن چیز طلب شده وجود میداشت، میداد و اگر نمیداشت، میفرمود که بعداً خواهم داد. با توجه به نیاز مردم، برخی را غذا میخوراند، برخی را لباس میپوشاند، برخی را پول میداد. اگر شخصی که درخواست کمک میکرد سالم و قادر به کار میبود، او را به کار ترغیب میکرد و با درآمد خود شخص، به پای خود ایستاد شدنش را فراهم میساخت.

وقتی هدیه ای به پیامبر گرامی داده میشد، او با هدیه ای با ارزشتر پاسخ میداد. دوستانش سخاوتمندی پیامبر گرامی را با بادهایی که باران پُر برکت دارند مقایسه میکردند. سخاوت او در ماه رمضان حتی بیشتر میشد. پیامبر گرامی میفرمود که سخاوت، رزق شخص سخاوتمند را با برکت

خواهد ساخت و سخاوت عامل فقر نخواهد شد.

از نظر وی، سخاوتمندی عامل مهمی در ایجاد جامعه‌ی سالم است و بخل باعث تضعیف و فروپاشی جوامع میشود. بخل که خلاف سخاوت است، فرد را به سمت جاه‌طلبی میبرد، مانند زره‌های آهنی میفشارد و اذیت میکند. فضیلتی که انسان را از این بی‌قراری نجات میبخشد، سخاوت است. باری هنگامیکه پیامبر گرامی برای شخصی که نزدش آمده بود، مقادیر زیادی کمک کرد، او شخص نزد قبیله‌ی خود رفت و گفت: «ای قوم من، مسلمان شوید! زیرا محمد بدون هراس از فقیر شدن، نیکی بزرگ را انجام میدهد.» پیامبر گرامی بخل را تقبیح نموده و از بخل به خدا پناه برده است.

شفقت و مهربانی پیامبر گرامی

در قرآن کریم فرستاده شدن پیامبر به عنوان رحمت برای جهانیان از طرف خداوند متعال بیان شده است (سوره انبیا، ۱۰۷/۲۱). همچنین بیان شده است که او برای مؤمنین «بسیار دلسوز و مهربان» است (سوره توبه، ۱۲۸/۹). پیامبر به کسی که از او خواسته بود دشمنان را نفرین کند گفت که نه برای نفرین بلکه برای رحمت به جهانیان فرستاده شده‌ام. در حقیقت، هنگامیکه از طائف باز میگشت، حتی کسانی که او را سنگباران میکردند نفرین نمیکرد و در حق آنها از خداوند متعال هدایت استدعا نموده است. روزی پیامبر گرامی شنید که یکی از اصحاب چنین دعا میکند، «خدا یا به من و به رسول

الله رحم بفرما «با گفتن» تو دایره‌ی فیض و رحمت خدا را بسیار باریک ساختی» به آن شخص هشدار داد. پیامبر گرامی دلسوزی و مهربانی را به عنوان یک اصل اساسی در مرکز روابط ما با موجودات اطراف مان قرار داد و فرمود: «خداوند به کسانی که رحم میکنند رحم میکند. شما به موجودات زمینی رحم کنید تا کسانی که در آسمان هستند به شما رحم کنند.» (ابو داود، «ادب»، ۵۸)

پیامبر گرامی همیشه با طبقه‌ی نیازمند به مراقبت جامعه مانند کودکان، سالمندان، یتیمان و بی‌خانمان، فقرا، معلولان و بردگان با شفقت و مهربانی رفتار میکرد. شخصی او را دید که در حال بوسیدن نوه اش است، متحیر شد و گفت: «من ده فرزند دارم تا به امروز هیچ نبوسیدم» پیامبر گرامی چنین پاسخ داد: «اگر خداوند از قلبت مهربانی را بیرون کشیده باشد چه کاری را میتوانم انجام دهم؟ کسی که رحم نکند، رحم کرده نمیشود» (بخاری، «ادب»، ۱۸) روزی پیامبر گرامی در حال نماز گزاریدن بود، در رکعت اول از قرآن کریم یک سوره‌ی طویل را خواند و در رکعت دوم یک سوره‌ی کوتاه را قرائت نمود. پس از نماز، وی در پاسخ به این سؤال که چرا چنین رفتار انجام دادید، پاسخ داد: «من هنگام نماز گریه‌ی کودکی را شنیدم. من نماز را کوتاه خواندم تا که مادرش دچار مشکل نشود.» (بخاری، «اذان»، ۶۵) بارزترین نمونه‌های مهربانی او این است که پیامبر گرامی در طائف مردمی را که خودش را سنگباران کردند نفرین نمیکند و دعا میکند تا مسلمان شوند و هنگامیکه شهر را فتح کرد مشرکین مکه را که هرگونه بدی را برایش انجام داده بودند، بخشید. حیوانات نیز سهم خود را از دلسوزی و رحمت گسترده‌ی پیامبر گرامی، گرفته‌اند. او وقتی در راه میرفت شخصی را دید که به یک سگ تشنه آب میدهد اظهار داشت که آن شخص از جانب خداوند مورد بخشش قرار گرفت و در مورد کسی که گربه‌ی را گرسنه نگه داشته سبب

پیامبر به کسی که از او خواسته بود دشمنان را
نفرین کند گفت که نه برای نفرین بلکه برای
رحمت به جهانیان فرستاده شده ام.

مرگش شد اظهار فرمود که جهنمی گردید. پیامبر گرامی وقتی شتری را
دید که از بارِ بیش از حد، گرسنگی و تشنگی بی حال افتاده بود بسیار
ناراحت شد و صاحبش را فراخواند و هشدار داد که با حیوان بیچاره
با مهربانی رفتار کند. پیامبر گرامی همچنین در مورد اینکه لانه های
پرندگان و مورچه ها از بین برده نشود و جوجه های پرندگان از لانه
گرفته نشود نیز هشدار داده است.

روزی پیامبر گرامی نزد کسی که خوراکه باب میفروخت آمد و از او
پرسید: «چی میفروشی؟» مرد کیسه های گندم را نشان داد. هنگامیکه
پیامبر گرامی دست خود را داخل گندمها فرو برد، دید که زیر کیسه
مرطوب است. بنابراین، پرسید: «ای صاحب مال، این چیست؟» مرد
پاسخ داد: «زیر باران قرار گرفت، ای رسول خدا».

پس از این پاسخ، رسول الله فرمود:

«حتی اگر طرف مرطوب را روی کیسه میگذاشتی، مردم قسمت
داخلی مالی را که میخرند، میدیدند.» سپس این را افزود:

«فریبکار از ما نیست.»

(مسلم، «ایمان»، ۱۶۴)

خواندن

فریبکار از ما نیست

روزی پیامبر گرامی نزد کسی که خوراکه باب میفروخت آمد و از او پرسید. «چی میفروشی؟» مرد کیسه های گندم را نشان داد. هنگامیکه پیامبر گرامی دست خود را داخل گندمها فرو برد، دید که زیر کیسه مرطوب است. بنابراین، پرسید: «ای صاحب مال، این چیست؟» مرد پاسخ داد: «زیر باران قرار گرفت، ای رسول خدا».

پس از این پاسخ، رسول الله فرمود:

«حتی اگر طرف مرطوب را روی کیسه میگذاشتی، مردم قسمت داخلی مالی را که میخرند، میدیدند.» سپس این را افزود:

«فریبکار از ما نیست.»

(مسلم، «ایمان»، ۱۶۴)

دعایی از زبان مبارک پیامبر گرامی
«خداوندا! تو آمرزنده ای، آمرزش را دوست
داری، من را نیز ببخشا.»
(ترمذی، دعوات، ۸۴)

پیامبر گرامی با بیان قرآن کریم
«ای رسول من) ما تو را جز مژده
دهنده و هشدار دهنده به سوی همه ی
مردم نفرستادیم؛ ولی بیشتر مردم این را
نمیدانند»

(سوره سبأ، ۲۸/۳۴)

ما او را خیلی زیاد دوست داریم زیرا او یکی از مایان بود

او ...

برای دخترش فاطمه، یک پدر دلسوز

برای انس یک همراه مهربان؛ .

برای کودکی که پرنده اش مرده بود، دوستی است که به تسلیت میرود؛

همسایه ای است که از همسایه بیمار یهودی خود عیادت میکند،

همسری است که در پاسخ سؤال همسرش «آیا من را دوست داری؟» میگوید،

«مانند روز اول»؛

پدربزرگی است که برای در آغوش گرفتن نوه ی گریانش از خطبه ی

جمعه پایین میآید.

بازرگانی که در تجارت کاروان شرکت میکند؛

فرمانده ی که بدر و اُحد را نیز تجربه کرده است؛

وی یک مشتری بود که به بازرگانی که گندم مرطوب را در بازار مدینه

میفروخت، گفت: «کسی که ما را فریب میدهد از ما نیست.»...

او نه زندگی آسمانی را، بلکه زندگی در روی زمین را تجربه کرد. او

پدر شد، پدربزرگ شد، همسایه شد. جنگید، صلح کرد، با هم شوخی

نمود.

لقبش در بین مشرکانِ مکه، محمد الامین بود. اشراف مکه مشغول بنای کعبه بودند. آنها در مورد اینکه چه کسی حجر الاسود را دوباره در جایش نصب خواهد کرد، اختلاف داشتند. سپس گفتند: «هر کسی که برای نخستین بار از دروازه بنی شیبه وارد حرم شود وی را داور تعیین میکنیم.» آنکه وارد شد سرور دو جهان بود. آنها گفتند: «محمد الامین آمده.» او هم امین بود و هم باهوش. به سرعت مناقشه را برطرف ساخت. وی یک پارچه خواست، حجر الاسود را بر روی پارچه گذاشت و از نماینده ی هر قبیله خواست که هر کدام از یک گوشه ی پارچه بگیرند. وی عضو حلف الفضول (پیمان جوانمردان) بود که برای مقابله با بی عدالتی و ظلم در مکه ی جاهلیت، تأسیس شده بود. او در دهه ی ۲۰ عمرش قرار داشت...

ابو جهل با یک خوشه انگور در مقابلش ایستاد و گفت «به من بگو ای محمد، این سهم من است و یا نیست!» آن حضرت قصد بدش را احساس کرد. اگر میگفت نصیب است آن را به زمین میانداخت و با پای خود لگدمال میکرد، اگر نصیبت نیست بگوید، میخورد، فرمود: «ای ابو جهل! اگر آن را بخوری، نصیبِ توست، اگر نخوری، نصیبِ تو نیست.» هنگام رسیدن اولین وحی، حیرت زده شده بود. مستقیم به نزد حضرت خدیجه شتافت. حضرت خدیجه او را با این سخنان آرام کرد: «خداوند هرگز شما را تنها نخواهد گذاشت. چون حق با شماست، به امانت رعایت میکنید، از خویشاوندان خود مراقبت مینمایید، مهربان هستید و دارای اخلاق نیکو هستید.» این چه ستایش زیبایی بود. یک شخص را از همه بهتر میتواند همسرش شناخته باشد و آن همسر چه زیبا شناخته بود او را.

او اشرف الانبیاء بود. او عالیت‌ترین انسان بود. زندگی خود را هم به عنوان پیامبر و هم به عنوان یک انسان تجربه کرد. او اشتباهاتی نیز داشت، اما آن اشتباهات مورد هشدار الهی قرار می‌گرفت. روزی با بزرگان مکه ملاقات می‌کرد. به احتمال مسلمان شدن آنها اهمیت میداد. زیرا انتخاب اسلام توسط یکی از بزرگان مکه قرار بود موجب تسکین وی گردیده و دعوایش را آسانتر می‌ساخت. در همین حال، عبدالله بن ام مکتوم، صحابی فقیر و نابینا، تشریف آورد. از حضور آن در لحظه ای که وی با بزرگان مکه مشغول صحبت بود، ناخشنود گردید و روی خود را ترش کرد. بنابراین سوره عبس نازل گردید. کلمه عبس که نام سوره را به خود گرفته بود، به معنای «ترش کردن چهره» بود. سوره با این سخن آغاز میشود: «پیامبر صورت خود را به خاطر اینکه به نزدش نابینا آمد رویش را ترش کرد.» سپس خاطرنشان کرد که آن مومن نابینا ممکن است با ارزشتر از بزرگان مکه باشد. به اشتباه خود پی برده بود. پس از این، هرگاه عبدالله بن ام مکتوم را میدید، به او التفاط نشان میداد و بخششها میداد و با گفتن: «سلام ای کسی که پروردگارم مرا از جهت وی سرزنش کرد» نزد خود میخواند.

به وظیفه تبلیغ با جمع آوری قریشیان در دامنه ی تپه صفا آغاز کرد. از آنها چنین پرسید: «ای قریش! اگر من به شما بگویم در پشت این کوه ها ارتش بزرگی آماده جنگ در مقابل شما است، آیا شما به من باور میکنید؟» گفتند: «بله» و افزودند: «بله، زیرا ما هرگز سخنان دروغین از تو نشنیده ایم!»

برای تبلیغ به طائف رفت. آنها در آنجا خودش را سنگباران کردند. اما او با مهربانی پاسخ داد. در مقابل، چنین دعا کرد: «پروردگارا! آنها نمیدانند، تو آنها را هدایت کن.» همیشه به دنبال رضایی پروردگار خود

بود. پس از طائف دعا نمود: «... ای خدای بخشایشگر و مهربان من. اگر از من عصبانی نیستی، مشکلات و دشواریهای را که خودم کشیدم، برای من مهم نیست!»

«و هر گاه یکی از آنان را به دختر مژده آورند چهره اش سیاه می گردد در حالی که خشم [و اندوه] خود را فرو می خورد از بدی آنچه بدو بشارت داده شده از قبیله [خود] روی می پوشاند آیا او را با خواری نگاه دارد یا در خاک پنهانش کند و چه بد داوری می کنند» (سوره نحل، ۵۸/۱۶-۵۹) این آیه به جامعه وی نازل شده بود. اما محبوبترین دختر او فاطمه بود.

در هنگام ایراد خطبه، نوه هایش به مسجد آمدند. وقتی وارد میشدند یکی آن افتاد و شروع به گریه کرد. پیامبر گرامی خطبه را وقفه داد رفت و نوه اش را در آغوش گرفت و رویش را به صحابه بازگستاند و فرمود: «به دلبندم رحم آمد نتوانستم تحمل کنم.»

روزی مادرمان حضرت عایشه پرسید: «آیا مرا دوست دارید، ای رسول الله!» پیامبر گرامی فرمود: «مثل گِرهِ بازنشدنی ریسمان، یا عایشه.» مادر مؤمنان حضرت عایشه گه گاهی برای کنترل، آن حضرت را میپرسید: «وضعیت گِرهِ ریسمان چگونه است، یا رسول خدا؟» پیامبر گرامی هم در پاسخ میفرمود: مثل روز اول، مثل روز اول، یا عایشه.»

در خطبه وداع فرمود: «زنان برای شما امانتهای خداوند هستند» و به سخنانش ادامه داد: «پس از من هرگز به انحرافات جاهلیت بازنگردید و یکدیگر خود را گردن نزنید ... عرب هیچ مزیتی نسبت به غیر عرب و غیر عرب هیچ مزیتی نسبت به عرب ندارد ... همه انواع ربا از بین برده شد. اولین مورد ربا را که از بین بردم ربای عمومیم عباس است... خونخواهیها کاملاً از میان برداشته شد. نخستین خونخواهی را که از میان

بر میدارم خونخواهی عموزاده ام رابعه است ...»

باطنش و سخنانش یکی بود. چگونگی تجربه زندگی اسلامی را با ۲۳ سال زندگی نبوت خود به اصحاب آموخت و قرآن کریم را مجسم ساخت. خود را به مثابه ی قرآن زنده، شکل داد... پرسید: «فردا در مورد من از شما سؤال خواهند کرد، شما چه میگویید؟» اصحاب کرام همه با هم چنین گفتند: «ما شهادت میدهیم که شما پیامبری را ایفا نمودید، وظیفه خود را به درستی انجام داده اید، و برای ما وصیت و نصیحت کردید!» پس از این، انگشت شهادت خود را بلند کرد و فرمود: «شاهد باش، پروردگارا! شاهد باش، پروردگارا! شاهد باش، پروردگارا!»

زندگی ای که با شهادت و رضایت پروردگار پایان پذیرفت ... زندگی رسول الله، حبیب الله. زندگی عزیزترین بنده ی که مخاطب وحی بود... زندگی «پیامبر اسلام»...

زندگی که به فهمیدن، به حس کردن و به تطبیق نمودن آن بیشتر نیاز داریم... زندگی که برای تمام عالمها رحمت است... زندگی که الگویی برای تمام بشریت است ...

عشق به پیامبر جامعه ی ما یک عشق بی نظیر فراتر از هر نوع مقایسه است. ما یک شیر فروش داریم. آخر هفته ها برای ما شیر میآورد. نامش محمد است. آخر هفته دوباره آمد. در را باز کردم، شیر را گرفتم. گفتم: «آقای محمد»، «در هفته آینده شیر نیاورید، ما به عمره خواهیم رفت.» ناگهان اشک از چشمانش جاری شد و قورت داد و گفت: «به پیامبر گرامی سلام من را برسانید.» مرحوم نجیب فاضل عکسی از آتشسوزی داشت که در «بیوک دوغو» منتشر شده بود. تصویر این بود که آتششان و

آتششنانان ساعتها بدون وقفه مشغول کار میشوند. یک آتش نشان هم از یک طرف نماز میخواند. در آن هنگام شاید وقت نماز رو به آخر بوده باشد. نجیب فاضل در زیر این تصویر چنین نوشته بود: «از زمان اختراع لنز تا به امروز دیدنیترین تصویری که به دست آورده است...» به نظر میرسید قطرات اشکی که از چشمان آقای محمد جاری بود ارزشمندترین قطره های بود که از شروع زندگی اش تا حال تجربه نموده است...

ما او را خیلی دوست داریم. کسانی که او را دوست دارند، در مورد وی نعمتها، بیتهای، مصراعتها نوشتند ... اما لطفاً به این بیت بینام توجه کنید:

«ای رسول، اگر قدم مبارک شما به روی زمین نمیخورد

آیا میتوانست تَیْمی که با خاک میشود، جای وضوء را بگیرد؟»

(برگرفته شده از: علی کوسه، «ما او را خیلی زیاد دوست داشتیم زیرا او یکی از ما بود»، مجله ماهانه دیانت، دسامبر ۲۰۱۵، ص ۵۵-۵۷).

دعایی از زبان مبارک پیامبر گرامی
«خداوندا! عاقبت همه کارهای ما را
نیک بگردان، در دنیا ما را از رذالت و از
عذاب آخرت نجات ده.»

(احمد بن حنبل، مسند، ۷، ۱۸۱)

پیامبر گرامی با بیان قرآن کریم
«قطعا برای شما در [اقتدا به] رسول
خدا سرمشقی نیکوست برای آن کس
که به خدا و روز بازپسین امید دارد و
خدا را فراوان یاد می کند.»

(سوره احزاب، ۲۱/۳۳)

- احمد بن حنبل، مسند، ۵-۱ استانبول، ۱۹۸۱.
- انكاره، Algül, Hüseyin, Âlemlere Rahmet Hazreti Muhammed, ۱۹۹۴.
- استانبول، ۱۹۸۶، ۱-۳، İslam Tarihi, -----.
- استانبول ۲۰۰۸، (s. a. s.), Peygamberimizin Şemâli Ahlâk ve Âdâbı -----.
- Apak, Adem, Anahatlarıyla İslam Tarihi I: Hz. Muhammed (s. a. v.) Dönemi, ۲۰۰۶، استانبول .
- Avcı, Casim (ويرايشگر) Topluluk Onaylı , İlk Dönem İslam Tarihi, اسكيشهير، ۲۰۱۴.
- -----, Son Peygamber Hz. Muhammed: Hayatı, Şahsiyeti, İslam Dini ve Kültüründeki Yeri, استانبول ۲۰۰۷ .
- -----, “Hz. Muhammed’in (s. a. s.) Hayatı (Siyer)”, <http://www.sonpeygamber.info/kategori/siyer/hz-muhammed-savin-hayati-siyer> (15.05.2015)
- -----, “Kureş”, TDV İslam Ansiklopedisi, XXVI, 442-444.
- -----, Muhammedü'l-Emin: Hz. Muhammed'in Peygamberlik Öncesi Hayatı, استانبول ۲۰۰۸.
- Ay, Mehmet Emin “Hz. Peygamber ve Çocuklar” <http://www.sonpeygamber.info/hz-peygamber-ve-cocuklar> (15.05.2015)
- البلاذري، أنساب الأشراف، (نشر، محمد حميد الله)، ۱، قاهره ۱۹۵۰.
- بخارى، محمد بن اسمعيل، الجامع الصحيح، ۸-۱، استانبول ۱۹۸۱.
- جواد على، المفصل فى التاريخ العرب قبل الاسلام، ۱۰-۱، بيروت ۱۹۶۸.

- Çağrııcı, Mustafa, "Muhammed-Örnek Oluşu-", TDV İslam Ansiklopedisi, XXX, 444-446.
- Çelikkol, Yaşar, İslam Öncesi Mekke, ۲۰۰۳, انكارا.
- ابو داود، سليمان بن الاشعث السجستاني، السنن، ۵-۱، استانبول ۱۹۸۱
- ازرقی، ابو الوليد، اخبار مكة و ما جاء فيها من الآثار (نشر. رشدی صالح ملحقس)، ۱-۲، بیروت ۱۹۷۹/۱۳۹۹
- Uzun, Mustafa, "Muhammed-Türk Edebiyatı-", TDV İslam Ansiklopedisi, XXX, 457-459.
- -----, Allah'ın Kılıcı Halid bin Velid, İstanbul 1992.
- -----, İslamiyetin Güney Arabistan'a Yayılışı, Ankara 1982.
- حلبي، على بن برهان الدين، انسان العيون: السيرة الحلبية في سيرة الامين المأمون، ۱، (بيروت، بی-تا. دارالمعرفة)
- Hamîdullah, Muhammed, İslam Peygamberi (ترجمه. Salih Tuğ), I-II, 1424/۲۰۰۳ استانبول
- Hz. Peygamber ve Aile Hayatı (آماده کنندگان: İsmail Lütfi Çakan-İsmail Kurt), استانبول ts. (İSAV, İlmî Neşriyat).
- ابن هاشم، السيرة النبوية (نشر. مصطفى السقا و ديرگران)، ۲-۱، ۱۳۷۵/۱۹۵۵
- ابن كسير، السيرة النبوية (نشر. مصطفى عبد الواحد)، ۴-۱، بیروت، بی-تا. (دار إحياء التراث العرب)
- ابن سعد، الطبقات الكبرى (نشر. احسان عباس)، ۹-۱، بیروت ۱۹۶۸/۱۳۸۸
- Kamacı, Fâtımatü'z-Zehra, Hz. Peygamber'in Günlük Hayatı I (Mescid-i Nebevî), ۲۰۱۳ استانبول
- Kandemir, M. Yaşar, "Muhammed-Şahsiyeti-", TDV İslam Ansiklopedisi, XXX, 423-428.
- -----, Gençler İçin Peygamberimizin Hayatı, استانبول ۲۰۱۵،
- -----, Peygamberimizden 101 Hatıra, ۲۰۰۸ استانبول

- -----, Sevgi Peygamberi, Beni Seven Peygamberim, ۲۰۰۸ استانبول.
- Köksal, M. Âsım, İslam Tarihi: Hz. Muhammed (s.a.s.) ve İslamiyet, I-XVIII, ۱۹۸۷ استانبول.
- Kur'ân Yolu Türkçe Meâl ve Tefsîr (نوسندگان: Hayrettin Karaman, Mustafa Çağrııcı, İbrahim Kafi Dönmez, Sadrettin Gümüş), I-V, انکارا ۲۰۰۳.
- Küçükaşçı, Mustafa S., Cahiliye'den Emevîlerin Sonuna Kadar Haremeyn, ۲۰۰۳ استانبول.
- Küçükaşçı, Mustafa S.- Nebi Bozkurt, "Mekke-Tarih-", TDV İslam Ansiklopedisi, XXVIII, 555-563
- Lings, Martin, Hz. Muhammed'in Hayatı (ترجمه: Nazife Şişman), ۱۹۹۸ استانبول.
- Mahmudov, Elşad, Sebep ve Sonuçları Açısından Hz. Peygamber'in Savaşları, استانبول, I-II, ۲۰۱۰; مالک بن انس, الموطأ, ۱۹۸۱.
- ناوی, زين الدين محمد عبد الرؤوف الحدادی, فيض القدير في شرح الجامع الصغير, ۱-۶, قاهره ۱۳۵۶/۱۹۳۷.
- مسلم, ابوالحسين مسلم بن الحجاج القشيري, الجامع الصحيح, ۵-۱, استانبول ۱۹۸۱.
- Özcan, Nuri, "Muhammed-Türk Mûsikisi-", TDV İslam Ansiklopedisi, XXX, 465-466.
- Özel, Ahmet, "Muhammed –Siyasi ve Askeri Kişiliği-", TDV İslam Ansiklopedisi, XXX, 431-439.
- Sarıçam, İbrahim, Hz. Muhammed ve Evrensel Mesajı, انکارا ۲۰۰۰.
- Serin, Muhittin, "Muhammed-Türk Hat Sanatı-", TDV İslam Ansiklopedisi, XXX, 461-465.
- Süleyman Çelebi, Musahhah Mevlid-i Şerif, ۱۳۲۴ استانبول.

- طبری، تاریخ الرسل و الملوك (نشر. محمد ابوالفضل ابراهيم)، ۲-۳، قاهره ۱۹۷۰.
- ترمذی، ابو عیسی محمد بن عیسی، السنن، ۵-۱، استانبول ۱۹۸۱.
- Topaloğlu, Bekir, "Muhammed-Kur'ân ve Sünnete Göre Hz. Muhammed-", TDV İslam Ansiklopedisi, XXX, 439-441.
- Fayda, Mustafa, "Muhammed-Hayatı-", TDV İslam Ansiklopedisi, XXX, 408-423.
- بیروت ۱۹۸۴/۱۴۰۴، ۳-۱، (M. Jones. واقدی، کتاب المغازی، (نشر
- Yardım, Ali, Peygamberimizin Şemâli, ۱۹۹۷ استانبول.
- Yeniçeri, Celal, Hz. Muhammed ve Yaşadığı Hayat: Peygamber, Devlet Başkanı, Aile Reisi, ۲۰۰۰ استانبول.
- Yiğit, İsmail-Raşit Küçük, Siyer-i Nebi Hazreti Muhammed (S. A. V.), ۲۰۰۶ استانبول.
- Yiğit, Yaşar, En Güzel Örnekten Rahmet Damlaları, ۲۰۱۰ انکارا.
- Yusuf Has Hacib, Kutadgu Bilig, Çeviri: Reşid Rahmeti Arat, انکارا ۱۹۹۸.

